

چراغ

41



Yves Saint Laurent

نشریه ی چراغ



سال چهارم

شماره ی چهل و یکم

جون 2008

تیر 87

صاحب امتیاز:

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سرمدبیر:

ساقی فهردان

طرح جلد:

نیما

آدرس وب سایت:

www.cheraq.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@irqo.net

آدرس اشتراک:

member@irqo.net

3

سخن سردبیر

5

یکی از دو عامل، نیاز سلیمی

7

رویاریوی با همجنسگراهراسی، بنیاد برومند

14

شبییه مقدمه و اضافات، مهران

15

نامه ی تشکر و سپاس و قدردانی و دادخواست، مهدی کاظمی

17

آزادی مهدی ندامی، کمیته ی دانشجویی گزارشگران حقوق بشر

18

دگرجنسگوتگان را بشناسیم، رها

23

برابری استثنایپذیر نیست، ناشناس

25

هوموفوبیا، هومن کاظمیان

27

سرکوب انبوه علیه دگرباشان و دگرباشان، الاهی بقراط، کیهان لندن

30

برای یک غریبه، ترجمه ی حمید پرنیان

32

قانون منع ازدواج همجنسگرایان لغو شد

33

قانون ازدواج، آزاده

35

همه مشکلات کشور یکطرف ازدواج همجنسگرایان یک طرف، امیر منطقی

36

راه حل و عیب‌یابی انواع سیستم‌های زندگی، کیبورد

37

دور زدن فیلترینگ در ایران، رضا (پسر)

42

هوموفوبیا در میان مردان دگر جنسگرای ایرانی ، واراند

45

محمد خردادیان و پیامدهای آشکار ساختن همجنسگرایی

48

آرشام پارسی از همجنسگرایان در ایران می گوید، ویندی سیتی تایمز

54

آف لاین، سعید پارسا

57

سیالیت جنسیت عزیز، کوهیار

58

سین لورن پادشاه مد درگذشت

59

نادر ابراهیمی درگذشت

60

مردم یاد می‌گیرند همجنس‌گرا ستیز باشند، پژمان اکبرزاده، رادیو زمانه

62

نرانه، سعید پارسا

64

کج مانده

65

ضرب‌الاجل برای ازدواج اجباری در منطقه ویژه پارس

66

نامه ی خواننده

67

چاپار

68

رسانه ها

69

تماس

خانه ی هنر، خانه ی وبلاگ نویسان دگرباش جنسی، که جمعه به جمعه خبر به روز رسانی وبلاگ های دگرباش را منتشر می کند و نظرمند است و به گزیده ی خیرهای مربوط و مورد نظر جامعه ی دگرباشی نیز می پردازد، به سازمان دگرباشان جنسی ایرانی و چراغ اش نظر لطف دارد. خانه، اوایل ماه گذشته از وبلاگ نویسان دعوت کرد که به مناسبت انتشار چهار شماره چراغ، شماره ی چهارم و یکم را از صفحه ی اول تا صفحه ی آخر برای ما بنویسند و بدهند دست مان. حتی خواندن این خبر روی صفحه ی خانه، شیرین بود.



اما خبر دادند که خانه، مایل است شماره ی 41 را با 42 معاوضه کند. یعنی نه این ماه، بلکه ماه آینده، شماره ی 42، ما مهمان خانه هنر و وبلاگ نویسان خواهیم بود. حالا چرا خواستند ما تا ماه آینده انتظار بکشیم، نمی دانم. با کمال تشکر از خانه، و از وبلاگ نویسانی که شماره ی آینده را خواهند نوشت، این را بگویم که ما این شماره را هم در می آوریم و ماه بعد اگر به ما چراغ ندهند، منتشر نمی شویم. صبر می کنیم و چراغ 43 را می نویسیم و باز ما خواهیم بود با همین چراغ همیشگی که همیشه هم امید داریم که خواننده هایش ضرورتی برای خواندنش داشته باشند و همیشه هم تلاش می کنیم به آن مسائلی بپردازیم که خوانندگان ضرورتی برای خواندنش دارند اما همیشه هم موفق نیستیم. با وجود این همیشه امیدواریم که کم کم به آن جا برسیم؛ که دوست داشته باشند ما را بخوانند و دلیلی برای خواندن ما داشته باشند. به هر حال، بی صبرانه منتظر چراغ چهارم و دو هستیم. شاید بخشی از این انتظار، به عنوان سردبیر چراغ، فقط به خاطر یک ماه تعطیلی نباشد، برای دیدن و خواندن چراغی باشد آنچیز که جامعه ی دگرباشی دوست دارد بخواند. و ممکن است این چراغ که قرار است که به ما هدیه شود، مجموعه ای باشد از آنچه در وبلاگ ها می خوانیم؟ حوصله و دقت و پشتکار و تیزهوشی و تحلیل سیاسی و مشاوره و مهربانی و شیطنت و گزیده گوئی و فلسفه و شعر و نمایش بازی و آموزش و توجه و اعلان جنگی پر نفس به هر هموفوب زنده و مرده، که به نام فوروم همجنسگرایان و پسر و سرزمین آفرینش و مای بوهیمین ورلد و این بود سزای عاشقی و باران اشک و ابژکتیو و پژ و همتا و جعبه نارنجی و دزد دلها و خیلی زیادند، دلبستگی های مردانه، یادداشت های روزانه ی یک دزد و امید رضا و پسرای کوچه پستی و میرزا کسری و پسران قبيله و هزل و طنز همجنسگرایی و خاکستری سرخ و اینگونه رازها و پسران همجنس و پسر خسته و اصلا اسم های وبلاگ ها خودشان قصه و خبر اند. راز نسل سوخته. همزاد. آزادی واقعیت دارد. همه ی این وبلاگ ها را بارها زیر و رو کرده ام. بیچک در بیچک عشق، مانی زانبار، تراجنسیتی، پناهگاه تو. دگرباشی، دگرباشان و آخرین بازمانده از نسل همسرشت ... منتشر می شوند؟ این جمله خیلی دراز شد، کوتاهش این بود که آیا چراغی خواهیم داشت با تمام آن همه ویژگی های چشمگیر و خوانندگی و ضروری که در مجموعه ی وبلاگ ها می بینیم؟ هر هفته؟ حالا از این بگذریم، کاش فقط همین اسم وبلاگ ها را کسی می گذاشت جلوش و یک کار تحقیقی می کرد. اما گذشته از اسم، مطالبی است که در مسیرش قلم می زنند. کسی از اول تا آخر، یعنی یکبار از اول تا آخر وبلاگ همزاد را خوانده است؟ یا آخرین بازمانده را؟ یا مای بوهیمین ورلد را؟ وبلاگ پسر را چطور؟ یا کارهایی که مدیر فوروم همجنسگرایان انجام داده است را دنبال کرده کسی؟ از اول تا آخر به عنوان یک مجموعه ی کامل؟ تاریخ. ادبیات. سیاست.

جامعه ی دگرباشان جنسی ایرانی رسانه هایی دارد که مثل خوشه های گندم کنار هم رویده اند و مثل حلقه های زنجیر یکی به یکی به هم پیوسته اند و مثل همه ی رسانه های دیگر یک جامعه، این جامعه را بازگو می کنند و تفسیر می کنند و منتشر می کنند و مثل رسانه های دیگر نیستند، چون مسئولیتی که به دوش گرفته اند از جایی آمده که به جان بند است. می شود گفت، حتما می شود گفت که در میان صادقانه ترین و فداکارترین و خونریزترین مسئولیت های نویسندگی است کاری این رسانه ها به دوش گرفته اند. وبلاگ های دگرباشان بنا به مسئولیت روزنامه نگاری، به روز می کنند، و همدیگر را می خوانند انگار که اگر این خواندن دیر شود زندگی متوقف می شود. اگر زندگی این است که در سطح اجتماع جریان دارد، اگر این خواندن، و نوشتن اش دیر شود، زندگی واقعا متوقف می شود. ما هم که در چراغ می نویسیم، به خاطر همان چیزهایی که آنها به خاطرش می نویسند می نویسیم، دلیلی دیگری نداریم. و به خاطر همان راهی که باید این جامعه بنویسد و ببیماید تا برسد به آن دری که باید گشوده شود و حتما گشوده می شود. قرار هم نیست چون تعدادمان این همه زیاد است بشکنیم در را، در است دیگر، می شود برایش سه چهار تا کلید خوب ساخت. یعنی همین کاری که داریم می کنیم توی وبلاگ ها و نشریه هامان.

واراند در مقاله ای که در این شماره ی چراغ از او منتشر می شود نوشته است، جا دارد که از تمامی همجنسگرایانی که در ایران و در چین جو

خفقان و هموفوبیک‌ی در پی به دست آوردن حقوق بحق خود هستند قدردانی و یادآوری شود و همچنین آرزو کنیم که با بالا رفتن فرهنگ عمومی جامعه در آینده ی نه چندان دور شاهد آن باشیم که هموفوبیا از جامعه ی ایرانی داخل و خارج کشور رخت بر بسته و همجنسگرایان بدون ترس از برخوردهای خشن و تنفر هم نوعان خویش به حضور خود در جامعه رونق بیشتری دهند.

با دعوتی که خانه هنر برای هدیه کردن یک شماره از چراغ به چراغی ها کرد، با این یادآوری زیبای همبستگی و همکاری، یادآوری کرد که به جز نشریه ها و وبلاگ های دگرباشان، کسان دیگری هم هستند که تک به تک دارند می نویسند و در همین دو ماهه ی اخیر اگر نگاهی به سایت ها و رسانه های رسمی و غیر رسمی فارسی زبان بیندازیم در هر شماره مطلبی با ارزش در ارتباط با دگرباشی و دگرباشان می بینیم. اگر قائل باشیم که نویسندگان دگرباش که در رسانه های غیر دگرباش از مسائل دگرباشان می نویسند، صاحب این مسئولیت و این عشق اند و برای جامعه ی خود قلم می زنند، اما حضور روزنامه نگارانی چون الاهی بقراط که دگراندیشی و دگرباشی را با روشن بینی آماج یک حمله ی واحد می بیند گرامی است و حضور کمیته ی دانش جویی گزارشگران حقوق بشر که پرونده ی مهدی ندامی را تا آزادی او پیگیری کرد، مغتنم است. ما دیگر در این جامعه تنها نیستیم و این بخصوص در زمانی که همراه لایحه ی جدید قانون مجازات اسلامی خبرهای تلخی دهان به دهان می شوند، یک دنیا امید به همراه دارد. ما در کنار دیگران ایم و حتی اگر پنهان باشیم دیگران در کنار ما هستند.

با تشکر از خانه هنر که با هدیه ای که به چراغ می دهد یادآوری کرد که خیلی قدردانی بدهکاریم به خودمان در داخل جامعه ی دگرباشی و به جامعه ی بزرگتری که ما هم پاره ی تنش هستیم.

سخنرانی باراک اوباما، نامزد انتخاباتی دموکرات ها، در کنفرانس سالانه ی برنامه ریزی امریکا و اسرائیل (AIPAC) موج عظیمی از اعتراضات سران عرب و طبعاً تشویق و تبلیغ دولتمردان اسرائیل و مشخصاً اهود اولمرت را به همراه آورد. در طی سخنرانی در این کنفرانس که یکی از با نفوذترین مراکز طرفدار سیاست های صهیونیستی در امریکاست، اوباما در حالی که به تفصیل در مورد اهمیت اسرائیل به عنوان هم پیمان و متحد امریکا سخن می گفت تأکید کرد که اورشلیم پایتخت اسرائیل است و هرگز تجزیه نخواهد شد. نکات مطرح شده از طرف اوباما باعث بروز خشم و ناامیدی شدید در میان کسانی شد که ادعای فلسطین را در مورد استرداد بخش شرقی اشغال شده ی اورشلیم به رسمیت می شناسند.



صائب اراکات، سخنگوی ارشد فلسطین در مذاکرات صلح در روز پنجشنبه، 5 جون، در یک مصاحبه ی مطبوعاتی اعلام کرد که سخنان اوباما بعد از قرارداد 1967 مخرب ترین اتفاقی است که بر ملت فلسطین تحمیل شده. او در ادامه ذکر کرد که با این سخنان اوباما همه ی افراط گرایان منطقه را تحریک و مسلح کرده است. اراکات گفت، "مسئله ای که باعث نگرانی است این است که اوباما با شعار تغییر وارد میدان مبارزه در انتخابات شد ولی در برخورد با مسئله ی فلسطین از همان طرح ناعادلانه، تکراری و غیر عملی حمایت می کند. پیام ما به اوباما این است که سعی کند در برخورد با مسئله ی فلسطین از اسرائیلی ها متعصب تر و اسرائیلی تر نباشد. توصیه ی ما این است که امریکا و پرزیدنت آینده اش در این مسئله دخالتی نداشته باشند و پروسه ی صلح بین فلسطین و اسرائیل را به مردم این دو کشور واگذار کنند."

در همین رابطه محمود عباس رئیس جمهور فلسطین، رسماً اعلام کرد که از پذیرش طرح "فلسطین مستقل" بدون حق اعلام اورشلیم به عنوان پایتخت امتناع می کند. محمود عباس در ادامه مطرح کرد که "مسئله بسیار روشن است. حق باز پس گیری شرق اورشلیم یکی از شش نکته ی مورد مذاکرات ماست."

اوباما در همین سخنرانی موضعی بسیار تند و افراطی در مقایسه با اظهارات قبلی اش در ارتباط با ایران اتخاذ کرد که به عبارتی تکرار همان تهدیدهای هیلاری کلینتون بود با کمی تغییر در کلمات انتخاب شده. او از ایران به عنوان جدی ترین خطر برای امنیت خاورمیانه و کل جهان نام برد و تأکید کرد که ما این خطر را بر طرف می کنیم. او در ادامه گفت در حال حاضر ایران برای امنیت اسرائیل و صلح منطقه بسیار خطرناک است و ما با اتخاذ سیاستی بسیار جدی و اصولی با این خطر مبارزه خواهیم کرد. او همچنین اعلام کرد که احتمال حمله ی نظامی به ایران به هیچ وجه از دستور کار حذف نخواهد شد. مطرح شدن این تهدیدات در شرایطی است که بسیاری از صاحب نظران بازدید اخیر جورج بوش از اسرائیل را نه در رابطه با مسئله ی فلسطین بلکه در جهت برنامه ریزی و تصمیم گیری در مورد مسئله ی ایران می دانند.

نکته ی جالب این است که پاسخ دولت ایران به این اظهارات تا این لحظه بسیار ملایم و خوشبینانه بوده و سخنگوی دولت ایران رسماً اعلام کرد که در صورت برنده شدن در انتخابات، اوباما قادر به ایجاد تغییرات مثبتی در رابطه ی بین دو کشور ایالات متحده و ایران خواهد بود. حمید رضا حاج بابایی، از اعضای هیئت دولت، اظهار امیدواری کرد که اوباما قول هایش را در مورد بکارگیری راه حل های دیپلماتیک به عمل تبدیل کند تا از این طریق به ایران ضمانت داده شود که دوران خصومت بین دو کشور به پایان رسیده و راه جدیدی برای مذاکرات عادلانه و صلح آمیز باز شده است.

سناتور مک کین، کاندیدای جمهوری خواهان، که در روز دوشنبه دوم جون در همین گردهمایی سخنرانی کرده بود با پیش فرض ساده لوحانه ای از انعطاف سیاست خارجی اوباما، مشخصاً در ارتباط با منافع اسرائیل انتقاد کرد و بخصوص تمایل او برای درگیر مذاکره شدن با رهبران کشورهای نظیر ایران را خطرناک دانست. سناتور مک کین همچنین رأی مخالف اوباما را در مورد قرارداد سپاه پاسداران ایران در لیست گروه های تروریستی مورد حمله قرار داد.

پذیرش این واقعیت که حتی اوباما با همه ی ادعاها، و شاید واقعیت های صلح طلبانه و مترقی و دموکراتیک مطرح شده در این دوره از انتخابات قادر به سرپیچی از قانون ابراز وفاداری به لابی های صهیونیستی نیست، بسیار نگران کننده است. شاید باید باور کنیم که وقتی در شروع جنگ عراق و

پیرو اختلاف نظر بین بوش و شارون، شارون در مقابل همه دوربین های ی خبری جهان اعلام کرد: **آنقدر نگوید امریکایی ها اینطور و آنطور، ما مالک امریکا هستیم**، زیاد هم لاف و گزاف نبوده.

باید امیدوار باشیم که این اولین و آخرین گام سناتور اوپاما به عقب باشد و گرنه می باید منتظر چرخشی افراطی در ادعاهای صلح طلبانه اش، بخصوص در رابطه با احتمال حمله به ایران نیز باشیم. سناتور اوپاما که برای کسب رأی مردم در مرحله ی اول انتخابات چهره ای مترقی و خواهان تغییر به خود گرفته بود، پس از کسب رأی مردم این چهره را کنار گذاشت و برای کسب و یا حفظ حمایت لایه های بالاتر قدرت، اکنون راهکار متفاوتی را به زبان متداول کارگزاران قدرت بکار می گیرد. با آن که تفاوت و عدم تفاوت احزاب ایالات متحده ی امریکا در اصول، دغدغه ی این نوشته نیست، و با در نظر گرفتن و کنار نهادن این واقعیت که اصول سیاست های دولت ایران نیز مورد تأیید این نوشته نیست، اگر انتهای مسیر این گونه سیاستکاری ها حمله ی دولت امریکا به مردم ایران باشد، دغدغه ی این نوشته می شود. اینجاست که تکلیف ما به عنوان شهروندان ایرانی کشورهای غربی، به عنوان کسانی که دلمشغولی ایران را دارند از این بازی در کلمات برای تغییر یک حزب و جایگزینی حزب دیگر، جدا می شود و هر کدام از ما به عنوان یک شهروند ایرانی، با یک چنین احتمالی مبارزه می کنیم.

در صورت وقوع یک حمله، که احتمال قریب الوقوع بودن آن هست و نیست، جای ما در کنار شهروندان داخل ایران است، و آماده ی دفاع. بخشی از معنای این دفاع، پیشگیری از یک حمله است، حمله ای که اگر چه در کلمات متوجه حکومت ایران است اما در عمل حمله به جان و آسایش مردم ایران خواهد بود. در مسیر این پیشگیری، مبارزه و مقابله با سیاست های باراک اوپاما به همان اندازه اهمیت دارد که برخورد روشن و قاطع با سیاست های حکومت ایران به عنوان یکی از دو عامل جنایت.

"برایم خیلی دردناک است که می بینم چطور هم کیشان مسلمانم وجود همجنسگرایی در اسلام را انکار و محکوم می کنند و مرا به عنوان عضوی از جامعه خود نمی پذیرند."

- ارشام پارسی، از اعضای شورای دبیران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، فیلادلفیا، یازدهم اردیبهشت ۱۳۸۷

"حد لواط در صورت دخول قتل است و کیفیت نوع آن در اختیار حاکم شرع است."

ماده ۱۱۰ قانون مجازات جمهوری اسلامی

روز ۱۷ می ۲۰۰۸ (برابر با ۲۸ خرداد ۱۳۸۷)، روز جهانی مبارزه با همجنسگراهراسی در شرایطی در کشورهای جهان گرامی داشته می شود که جمهوری اسلامی ایران همچنان به زیرپا گذاشتن حیثیت، زندگی خصوصی، و حق زندگی شهروندان همجنسگرا و تغییر جنسیت داده ادامه می دهد.

در ایران روابط جنسی مرضالطرفین میان اشخاص بالغ و عاقل جرم محسوب می شود. از سال ۱۳۵۷ تاکنون، هزاران ایرانی مرعوب شده، در خانه هایشان مورد اذیت و آزار قرار گرفته، دستگیر و شکنجه شده، مورد تنبیهات خشن جسمی قرار گرفته، و اعدام شده اند. بعضی را دچار عدم تعادل روحی دانسته اند، برخی دیگر را مجبور به نفی تمایلات جنسی شان نموده، و یا به عنوان گناهکار ترغیب به توبه کرده اند. در تمامی موارد، آنها به بدلیل تمایلات جنسی یا هویت جنسیتی شان ناگزیر به زندگی توأم با ترس در انزوا شده اند.

مواد ۱۰۸ تا ۱۳۴ قانون جزایی جمهوری اسلامی مجازاتهای معینی را (از ۶۰ ضربه شلاق تا اعدام) برای زنان و مردانی که به دلیل روابط همجنسگرایانه گناهکار شناخته شده اند، مقرر می کند. برای نمونه، ماده ۱۲۳ چنین می گوید: "هرگاه دو مرد که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون ضرورت در زیر یک پوشش به طور برهنه قرار گیرند، هر دو تا ۹۹ ضربه شلاق تعزیر میشوند." ماده ۱۱۰ برای لواط مجازات مرگ تعیین می کند. این مجازاتها در لایحه جدید مجموعه قوانین و مقررات جزایی که در آذرماه ۱۳۸۶ برای تصویب به مجلس ارائه شده، حفظ شده اند. در طول سالیان، مقامات ایرانی در بیانات خود تایید کرده اند که ایران افراد را به جرم اعمال همجنسگرایانه به مرگ محکوم می کند. برای مثال در سال ۱۹۹۱، در پاسخ به تحقیقات گزارشگر ویژه سازمان ملل، دولت ایران گفته است: "بنابر قانون شریعت اسلامی، همجنسگرایی که به اعمال خود اعتراف کرده و بر آنها پافشاری می کنند، به مرگ محکوم می شوند".

اخیرا در ماه می ۲۰۰۷، رئیس هیئت پارلمانی ایران که از انگلستان دیدن می کرد در پاسخ به سؤال نمایندگان مجلس انگلیس گفت که اگر اعمال همجنسگرایی در خلوت انجام شوند، مشکلی نیست اما آنهایی که آشکارا به این اعمال دست می زنند باید اعدام شوند. ... همجنسگرایی خلاف طبیعت انسان است.^۲

بنیاد برومند دست کم ۱۴۳ مورد اعدام به جرم "عمل همجنسگرایانه" را از سال ۱۳۵۷ به بعد مستند کرده است. برای مثال در سال هزار و سیصد و پنجاه و نه در تبریز آقای ناصر فرهانی و چهار نفر دیگر را به جرم "لواط مکرر، به طوری که این عمل کثیف غیراخلاقی مثل مرضی مزمن برای ایشان درآمده بود"، اعدام کرده اند. در سال هزار و سیصد و شصت و یک فرد گمنام به جرم "عمل شنیع لواط و زنا" در مشهد اعدام شد. در سال هزار و سیصد و شصت و نه گزارشگر ویژه سازمان ملل درباره ایران از اعدام آقای منصور در اراک و پنج گمنام دیگر خبر می دهد. در سال هزار و سیصد و هشتاد و چهار، آقای مختار ن. به جرم "عمل همجنسگرایی" محکوم شد. وی در میدان باهنر گرگان و در ملاء عام اعدام شد.

فهرست بنیاد برومند از اعدامها، که به هیچوجه کامل نیست، همچنین دربرگیرنده افرادی است که به دلایل سیاسی و غیره اعدام شده اند و عمل

یک جوان بیست ساله کرد به نام ماکوان مولودزاده به ارتکاب جرمی در سن ۱۳ سالگی متهم شد و در آذر ماه سال گذشته برخلاف قوانین ایران و قوانین بین المللی اعدام شد. بنا به اطلاعات موجود، اعدام وی ممکن است به دلیل دشمنی دادستان محل صورت گرفته باشد. (همچنین به مورد محمد سعید بیضی و محمد جمیل حسینی مراجعه کنید).

فهرست مذکور، تعداد بیشمار کسانی را که به اتهام تجاوز همجنسگرایانه اعدام شده‌اند، در بر نمی‌گیرد. به نظر می‌رسد که در میان آنان، همجنسگرایانی به جرمهای واهی و بی‌اساس کشته شده‌اند. نظیر مورد پرسروصدای دو نوجوانان در مشهد که در سال ۱۳۸۴ پیش از حلق آویز شدن، ۲۲۸ ضربه شلاق خوردند. بررسی صحت اتهام تجاوز امری دشوار است و تا زمانی که مراجع ایرانی، حقوق اولیه متهمان، همچون حق داشتن وکیل در طول بازجویی را نفی میکنند یا اعتراف فرد را به مجرم بودن خود ملاک قضاوت قرار مدهند و مانع از حضور ناظران مستقل حقوق بشر در دادگاهها میشوند، امکان پذیر نخواهد بود.

علاوه بر بنیاد برومند، دیگر مدافعان حقوق بشر و حقوق همجنسگرایان نیز موارد زیادی را از دستگیری و شلاق زدن افراد مظنون به همجنسگرایی مستند کرده‌اند (رجوع کنید به اظهارات امیر، و فرشاد و فرنام) ۳. آنها گزارش کرده‌اند که چنین تنبیهات بدنی از سال هزار و سیصد و هشتاد و دو به طرز محسوسی افزایش یافته است.

در تیرماه ۱۳۸۴، دادگاهی در اصفهان، در پی یک گزارش مبهم پزشکی، ۵ مرد جوان را به جرم "اعتراف به انجام یکبار عمل همجنسگرایی" به ۷۵ ضربه شلاق و ۳ سال تبعید به استان خوزستان محکوم کرد ۴. به گفته ارشام پارسی مؤسس سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، "شلاق خوردن برای بسیاری از همجنسگرایان ایرانی به امری عادی مبدل شده و گاه از اینکه "تنها به تنبیه بدنی محکوم شده‌اند" آسوده خاطر می‌شوند." ۲۹ سال خشونت و تبعیض سازمان یافته، اقلیتهای جنسی ایرانی را به زندگی مخفی همراه با ترس از فاش شدن هویت جنسی خویش کشانده است. همچنین آنان را در برنامه‌های مختلف دولت علیه "اراذل و اوباش"، به شکار آسانی بدل ساخته است. برای نمونه در تابستان ۱۳۸۶ دادگاه انقلاب شیراز چندین نفر از "اراذل و اوباش" را به زندان و سایر تنبیهات محکوم کرد. در میان آنها دو مرد به بهانه همجنسگرایی هر یک به ۱۷۵ ضربه شلاق محکوم شدند. ۵. اخیرا در اسفند ماه ۱۳۸۶، اجرای "طرح امنیت اخلاقی" منجر به دستگیری ۳۰ مرد در یک مهمانی در اصفهان گردید. نیروهای امنیتی به یک منزل شخصی یورش بردند و مهمانان را دستگیر و برای هفته‌ها در بازداشت نگهداشتند. بنابر گزارش‌ها، دستگیر شدگان نه تنها دسترسی به وکیل نداشتند بلکه برای اثبات داشتن روابط همجنسگرایی مورد معاینه قرار گرفتند ۶. واقعیت غم انگیز رفتار تبعیض‌آمیز و بیرحمانه علیه اقلیتهای جنسی در ایران، با ادعای جمهوری اسلامی مبنی بر تأمین برابری شهروندانش تضاد خیره کننده‌ای دارد:

- "قوه قضایی جمهوری اسلامی همچنین لایحه‌ای برای حقوق شهروندان تدارک دیده است. یکی از اصول اصلی گنجانده شده در این لایحه، تضمین بهره مندی تمامی شهروندان از حقوق برابر است. به طوریکه حقوق و آزادیهای فردی، مستقل از تعلق قومی و سایر عوامل نظیر نژاد، رنگ، جنس، و غیره، تضمین می‌شوند ۷."

انکار رسمی نظیر اینکه "در ایران ما مثل شما همجنسگرا نداریم... ما این پدیده را نداریم ۸"، تنها می‌تواند مشکلات پیش روی ایرانیان با تمایل جنسی و هویت جنسیتی دیگر را افزایش دهد. تلاش مقامات برای مقابله با موضوع از طریق صادر کردن گواهی عدم تعادل روحی و تشویق عمل تغییر جنسیت، نه نشان رواداریست و نه راه چاره. در حالیکه کمک دولت برای عمل تغییر جنسیت خاص اشخاص دگرجنس است، بسیاری از همجنسگرایان ممکن است در جستجوی پذیرفته شدن و فرار از خشونت، به تغییر جنسیت دادن متوسل شوند.

یک گزارش مستند بی بی سی در فوریه سال ۲۰۰۸، خبر از شمار بسیار بالای عمل جراحی در ایران داد. این گزارش دربرگیرنده مصاحبه‌هایی بود با افرادی که یا عمل تغییر جنسیت را انجام داده بودند و یا آماده انجام آن می‌شدند. به طور کلی، مصاحبه شونده‌گان برگزیدن عمل جراحی دردناک، پیچیده، و خطرناک را نه به علت ناراحتی بنیادی با جنسیت خویش، بلکه با عدم به رسمیت شناخته شدن در جامعه و موارد گوناگون اذیت و آزار توسط مقامات توجیه می‌کردند.

ویدا که تحت عمل جراحی برای تغییر جنسیت قرار گرفته است، می‌گوید: "تا زمانی که پسر بودم، توی محیط خیلی مشکل داشتم. اگه پدرم آژانس نمی گرفت مرا بیره بیاره سر کلاس، واقعا به قدم سر خیابان {میزدم} یا کلانتری منو میگرفت یا امر به معروف یا سپاه. یکی از این ارگانها مرا می گرفت.... مرا می بردند، بی احترامی می کردند.... به عنوان یک پسر نمی توانستم هیچ کاری بکنم. {اگر کسی اذیتم می کرد} مأمور می آمد می گفت: خودت می خواهی دیگه. با این وضعیت اومدی بیرون. من دهنم بسته بود." میزان بالای خودکشی بعد از جراحی و مشکلات هماهنگ شدن برای کسانی که از جراحی جان سالم بدر برده‌اند، مؤید این نکته است که می‌بایست رفتار متفاوتی توسط دولت ایران و جامعه مدنی صورت بگیرد. این رفتار، از جمله باید همجنسگرایی را به عنوان جرم از قانون حذف کند و برای اقلیت جنسی حقوقی برابر قائل شود.

دولت ایران می‌بایست تمامی اشکال خشونت علیه افراد را به خاطر تمایل جنسی و هویت جنسیتی‌شان متوقف کرده و قوانینی را که جنسیت آنها را جرم محسوب می‌کند، ملغی سازد. اگر دولت وجود آنان را انکار کند و برایشان گواهی عدم تعادل روحی صادر کند و یا روابطشان را جرم محسوب نماید، ادغام افراد همجنسگرا در جامعه ایران به دشواری میسر خواهد بود. قوانینی که روابط جنسی مرضالطرفین میان اشخاص واجد سن را مجازات می‌کنند، تبعیض آمیزند و حق خصوصی فرد را بر مبنای میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی که دولت ایران از سال هزاروسیصد و پنجاه و شش به رسمیتش شناخته، نقض می‌کنند. (کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد در تصمیم "نون" سال ۱۹۹۴)

حتی اگر قوانین مربوط به روابط جنسی میان دو همجنس در عمل اجرا نشوند، بدنام کردن این روابط، توسط قانون در تداوم تعصبات و تبعیضات در جامعه علیه افراد همجنسگرا مؤثر خواهد بود. دهها سال خشونت، تبعیض و محرومیت، ایرانیان همجنسگرا و تغییرجنسیت داده را در برابر خشونت درون جامعه آسیب پذیر ساخته و آنها را نیازمند حمایت حقوقی و به رسمیت شناخته شدن کرده است. فعالان حقوق بشر و نهادهای جامعه مدنی در ایران می‌توانند با گنجاندن حقوق همجنسگرایان در مبارزه آگاهی بخش‌شان برای حقوق بشر و برابری، نقش مهمی ایفا کنند.

در روز جهانی مبارزه با همجنسگراستیزی^۹، بنیاد برومند مقاله‌ای تحت عنوان "اصول جوگ‌جاکارتا: اصول مربوط به شمول قوانین بین المللی حقوق بشر در زمینه‌ی تمایل جنسی و هویت جنسیتی" را به فارسی ترجمه کرده است. این اصول توسط گروهی ۲۹ نفره از میان کارشناسان برجسته در عرصه قانون حقوق بشر در نه نوامبر سال دوهزاروشش میلادی در شهر جوگ‌جاکارتای اندونزی تدوین و تصویب شد ۱۰. مقدمه "اصول جوگ‌جاکارتا" بر این نکته تأکید می‌کند که "کنترل پلیسی جنسیت" عامل تعیین کننده‌ای برای تداوم "خشونت جنسی و نابرابری جنسیتی" می‌باشد.

اصول جوگ‌جاکارتا بر تعهد دولتها برای اعمال حقوق بشر تأکید دارد. آنها برای دولتها همانند دست اندرکارانی چون سازمانهای ملی و بین المللی حقوق بشر، رسانه ها، و نظام حقوق بشر سازمان ملل راه‌کارهای جامعی ارائه کرده‌اند. بنیاد برومند امیدوار است که با گذاشتن این ابزار ارزشمند در اختیار طیف وسیع فعالان ایرانی حقوق بشر، نقشی در مبحث بسیار ضروری حقوق دگرباشان ایران، و بهره‌مند شدن آنان از برابری حقوق و حیثیت انسانی، ایفا نماید.

(۱) سازمان ملل متحد، ۱۳ فوریه ۱۹۹۱، به نقل از تاریخچه وقایع از سال ۱۹۸۹-۱۹۹۴

(۲) تایم آنلاین، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۷

(۳) <http://pglo.net/IRQO/English/pages/119.htm>

(۴) روزنامه همشهری، ۲۳ تیر ۱۳۸۴

(۵) خبرگزاری دانشجویان ایران، ۳۱ مرداد ۱۳۸۶

(۶) بنابر گزارش مطبوعاتی "دیده‌بان حقوق بشر" درباره این واقعه ذکر شده است که یورش مشابهی در ماه می ۲۰۰۷ موجب دستگیری ۸۷ نفر در یک مهمانی شده است. بعضی از آنها در خیابان برهنه شده و "تا جایی که پشت یا صورتشان خونی شده"، مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند.

سایرین بازداشت و محاکمه شده و به ۸۰ ضربه شلاق و جریمه‌های سنگین به جرم "ترویج منکرات و رفتار منافی عفت" محکوم شده‌اند.

(۷) پاسخ به پرسشهایی درباره اجرای مفاد اعلامیه دوربان...نامه ماموریت دائمی جمهوری اسلامی ایران به واحد ضد تبعیض دفتر کمیسرعالی

حقوق بشر. ۲۳ اسفند ۱۳۸۶

۹) این تاریخ از آن جهت برگزیده شده است که در ۱۷ می ۱۹۹۰ همجنسگرایی از فهرست عدم تعادل روحی در مجمع عمومی سازمان جهانی تندرستی خارج گردید.

۱۰) <http://www.yogyakartaprinciples.org>

Addressing Homophobia in Iran

Boroumand Foundation

“It is painful for me to see how my fellow Muslims deny and condemn the existence of homosexuality within Islam and refuse to accept me as a member of their community.”

-- Arsham Parsi, sits on the Board of Directors, Iranian Queer Organization. Philadelphia, May 1, 2008

“The punishment for sodomy [lavat] where penetration has occurred is death, and the method of execution is at the discretion of the Sharia judge.”

-- Article 110, Islamic Republic Penal Code

Washington, DC, 17 May 2008

On May 17, 2008, as International Day Against Homophobia is celebrated in countries around the world, the Islamic Republic of Iran continues to violate the dignity, the privacy, and the right to life of its lesbian, gay, bisexual, and transgendered (LGBT) citizens.

In Iran, same sex sexual acts between consenting adults are crimes. Since 1979, thousands of Iranians have been intimidated, harassed in their own homes, arrested, tortured, subjected to cruel corporal punishment, and executed. Some are diagnosed with psychological disorders while others are forced to deny their sexual orientation or induced to repent as sinners. In all cases they are compelled to live in fear behind closed doors because of their sexual orientations or gender identities.

Articles 108 to 134 of the Islamic Republic’s Penal Code impose specific punishments -- ranging from 60 lashes to execution -- for men and women found guilty of homosexual acts. Article 123, for example, reads: “If two men, unrelated to one another, lie, without necessity, naked under the same cover, they will each be punished by up to 99 lashes of the whip.” Article 110 imposes the death penalty for sodomy. These penalties are maintained in the revised draft of the penal code submitted to the parliament for approval in December 2007.

Over the years, Iranian authorities have confirmed in their statements that Iran sentences individuals to death for homosexual sex. In

1991, for example, in its reply to inquiries made by a UN special representative, the Iranian government stated that: "according to the Islamic Shariat, homosexuals who confess to their acts and insist on [their homosexuality] are condemned to death." [1] More recently, in May 2007, the head of a parliamentary delegation visiting the United Kingdom stated, in response to inquiries by British MPs, that if homosexual activity is in private, there is no problem, but that those engaging in overt activity should be executed. He also said that homosexuality is against human nature. [2]

The Abdorrahman Boroumand Foundation (ABF) has documented at least 146 cases of executions of individuals charged with a "homosexual act" since 1979. In 1980 in Tabriz, for example, Mr. Nasser Farhati and four other individuals were executed for "repeated sodomy, so much so that this immoral and filthy act had become like a chronic disease with them." In 1982, an un-named individual was executed for "the hideous act of sodomy and adultery" in Mashad.

In 1990, the UN Special Rapporteur on Iran reported on the execution of a Mr. Mansuri in Arak and of five other un-named individuals. In 2005, Mr. Mokhtar N. was found guilty of a "homosexual act." He was executed in public in Bahonar Square in Gorgan.

ABF's list of executions, which is far from being exhaustive, includes individuals who have been executed for political or other unrelated reasons and whose charges include a homosexual offense. Mr. Makwan Moludzadeh, a 20-year-old from Kurdistan, was sentenced to death and executed for homosexual acts committed at the age of 13, in violation of Iranian and international law. His execution may have been prompted by the reported enmity of the local prosecutor. (See also Mr. Mohammad Sa'id Beizi and Mohammad Jamil Hosseini).

The list does not include, however, scores of individuals executed for allegedly committing homosexual rape. Among these are believed to have been homosexuals killed based on trumped-up charges, such as in the highly publicized case of the teenagers in Mashad who received 228 lashes each before being hanged in public in 2005. Investigating the accuracy of these rape charges is difficult and will not be possible as long as the Iranian authorities deny defendants' basic rights, such as the right to an attorney during interrogation or the right not to incriminate oneself, and as long as they refuse independent human rights monitors access to trials.

ABF and other human rights and LGBT rights groups have documented many instances in which individuals suspected of homosexuality have been arrested and flogged [3]. (See Amir, and Farshad and Farnam) They note that such corporal punishments have increased noticeably since 2003.

In July 2005, after an inconclusive medical report, a court in Esfahan sentenced five young men to 75 lashes apiece and three years of exile to the Khuzistan province for "having confessed one time to a homosexual act." [4] According to Arsham Parsi, founder of Iranian Queer Organization, "being flogged has become routine for many Iranian gays who may even express relief at the fact that they were 'only sentenced to corporal punishment.' "

Twenty-nine years of institutionalized violence and discrimination have driven Iranian gays and transsexuals to an underground life marked by the fear of being caught. It has also made them easy targets of violence in recent government campaigns against "hooligans". In the summer of 2007, the Revolutionary Tribunal of Shiraz sentenced several "hooligans" to prison and other punishments. Among them were two men whose punishment included 175 lashes each for homosexual acts. [5] More recently, in March 2008, another "morality campaign" led to the arrest of 30 male guests at a party in Esfahan. Security forces broke into a private home, and the guests were arrested, detained for weeks with no access to legal counsel, and reportedly examined for evidence of homosexual sex. [6]

The sad reality of the discriminatory and violent treatment of sexual minorities in Iran contrasts starkly with the Islamic Republic's glowing claims of providing equality to its citizens:

- "The judiciary power of the Islamic Republic has also worked out a bill of citizens rights. One of the main principles incorporated in this bill ensures the enjoyment of every person of equal rights so that his individual rights and freedoms are guaranteed irrespective of his ethnic origin and other factors such as race, color, sex, etc..."[7]

Other official statements such as: "[I]n Iran, we don't have homosexuals, like in your country. ... We don't have this phenomenon,"[8] only exacerbate the problems faced by Iranians with a non-conforming sexual orientation or gender identity. The authorities' efforts to address the issue by providing certificates of mental disorder or encourage sex change operations are neither a sign of tolerance nor helpful. While the state assistance to sex change operations is reserved to transsexuals, many homosexuals may resort to sex change operations in search of acceptance and to escape violence.

A BBC documentary aired in February 2008 reported on the exceptionally high number of sex change operations in Iran. It contained interviews with several individuals who had had or were about to undergo sex change operations. For the most part, the interviewees justified their choice of resorting to a painful, complicated, and potentially dangerous surgery as a way to counter the lack of recognition in society or harassment by authorities, rather than to address a fundamental uneasiness with one's own gender. Vida, who underwent sex change surgery, says: - "When I was a boy...my father had to call for a cab to take me to school. If, instead, I went out walking, the police, the revolutionary guards, or the morality police would arrest me, ... take me in, and treat me disrespectfully. ... As a boy, I couldn't do anything. [If someone bothered me, the authorities would say] 'Look at you, you're asking for it,' and what could I say to that?" The reportedly high rate of suicides following these operations and the difficulties of integration for those who survive them underlines the need for a different approach by the Iranian government and the civil society. Such an approach should consist of decriminalizing homosexuality completely and providing equality of rights to sexual minority individuals. The Iranian government should stop all violence against individuals on the basis of sexual orientation and gender identity and repeal the laws that criminalize their sexuality. The reintegration of LGBT individuals into Iranian society can hardly succeed if the State denies their existence, provides them with certificates for psychological disorder, and outlaws their relationships. Laws punishing consensual sexual relationships between adults are discriminatory and violate individuals' right to privacy under the International Covenant on Civil and Political Rights, to which the Iranian government is party since 1975. (UN Human Rights Committee in its Toonen decision, 1994.)

Even when laws regarding same sex relationships are not enforced in practice, they are stigmatizing and serve to perpetuate prejudices and discrimination against LGBT individuals in society at large. Decades of violence, discrimination, and exclusion have made Iranian LGBT's vulnerable to violence within society and left them in need of legal protection and visibility. Human rights activists inside Iran, the reform-oriented media, and other civil society actors can play a crucial role by including LGBT rights in their campaigns for awareness and equality.

On the occasion of the International Day Against Homophobia[9], ABF has translated into Farsi **The Yogyakarta Principles: On the Application of International Human Rights Law in relation to Sexual Orientation and Gender Identity**. These principles were drafted and adopted by a group of 29 distinguished experts in the field of human rights law on November 9, 2006 in Yogyakarta, Indonesia.[10] The introduction to the Yogyakarta Principles highlights the "policing of sexuality" as a key factor perpetuating "gender-

based violence and gender inequality.”

The Yogyakarta Principles emphasize the obligation of States to implement human rights. They provide States, as well as other actors, including national and international human rights organizations, media, and the United Nations human rights system, with comprehensive recommendations. By making this valuable tool accessible in Farsi to a broad range of actors in Iran, ABF hopes to contribute to a much needed debate on Iranian homosexuals, bisexuals, and transsexuals and their inherent rights to dignity and equality.

[1] United Nations, February 13, 1991. Quoted in UNHCR, Chronology of events 1989-1994. Question and Answer Research Papers.

[2] Times Online, November 13, 2007 quoting the minutes taken by an official describing the meeting between British and Iranian MPs.

[3] <http://pglo.net/IRQO/English/pages/119.htm>

[4] Hamshahri newspaper, July 14, 2005

[5] Iranian Students News Agency, August 22, 2007

[6] <http://www.hrw.org/english/docs/2008/03/28/iran18385.htm>

Human Rights Watch’s press release regarding this event noted that in a similar raid in May 2007, 87 guests in a party were arrested. Some were stripped in the street and beaten “until their backs or faces were bloody”. Others were detained, tried and sentenced to 80 lashes and heavy fines for “facilitating immorality and sexual misconduct.”

همجنس‌خواهان و ناجورها، اکنون سخن گفتن از ریشه‌ها و مطالبی از این دست و این بحث "همجنس‌گرایی بد است و یا خوب، مثبت است و یا منفی، نسبت اش با دین چگونه است و یا قرار است که کجا چه کسی ما را تأیید کند،" به نظر شخص من دیگر امری غیرضرور می‌نماید.

شاید، و البته تحقیق این موارد و موضوعاتی از این دست هم مهم اند و هم پتانسیل ایجاد بحث و گفتگو در همه ابعاد را دارا می‌باشند.

آیا آنچه امروز من و شما را به چنین تقلایی وادار کرده که می‌نویسیم، داد می‌زنیم، اعلامیه می‌دهیم و می‌گوییم، *ایهاالناس ما هستیم، تنها* دلیلش همین ذکر مصائب و مطالب است. شاید بگویید برای القای نوعی حس تفاوت است!

اما آیا فقط ما متفاوتیم و تفاوت را می‌شود با داد زدن در حلقوم مردمی فرو کرد که گاه برای انتخاب میان دو رنگ متفاوت دچار سرگیجه می‌شوند، و البته در عین حال از همه هم متفاوت‌ترند.

تا به حال فکر کرده‌اید که چرا ما باید بجنگیم در حالی که میدان، عملن نابرابر است؟

یا چرا باید اینگونه سعی در اتحاد با نیروهایی داشته باشیم که تا دیروز از دست دادن با ما کراهت داشته‌اند؟

چرا ما باید اینگونه خود را با ملتی و انسان‌هایی درگیر کنیم که همه از گوشت و پوست و استخوان آنهایم؟

یا چرا اصلاً ما باید به شکلی خفقان‌آور سعی در گذراندن لحظاتی داشته باشیم که گاه گلوهایمان را تا سرحد نوازش طناب‌های فطور پیش می‌برد؟

چراپی همه این مسائل و بیشتر از آن که در اینجا به دلیل کمبود زمان از ذکر آن خودداری می‌کنم، به نظر من در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن بقا می‌باشد؛ برای بقا و به خاطر زنده ماندن و زندگی کردن.

پذیرفتن این نکته که من و تو اقلیت هستیم.

ما چون خواهان بودن هستیم باید تلاش کنیم تا بمانیم.

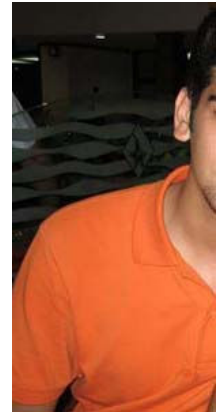
اکنون که به دستور صریح رهبر انقلاب، ما مستوجب برخورد شدید و قاطع گشته ایم و ایشان خواستار محو یک همچنین پدیده‌ای به هر نحو ممکن شده‌اند، دیگر حجت بر همه ما تمام گشته و ما وارد یک نبرد برای بقا می‌شویم.

جدای از بحث مبنایی قضیه و چراپی آن، اکنون وقت عمل است، تلاش برای بودن و زنده بودن. تلاش برای آغاز زندگی‌ای که حرمت انسانی اش زیر پا گذاشته نشده باشد.

باید بحث را به سمتی ببریم که به یک همدلی آگاهانه برای مبارزه کردن برسیم و این خواب را از سر بیرون کنیم که با گوشه‌عافیت و عزلت برگزیدن می‌توان راحت به زندگی، که البته حق ماست، برسیم.

هرکدام ما با هر درجه‌ای و شکلی از به اصطلاح "ناجور بودن" تنها به دلیل همنشینی در یک کشتی و شراکت در یک سرنوشت مشترک، مجبوریم برای بودن مبارزه کنیم.

این سرنوشت ماست و نه تنها سرنوشت، که دلیلی برای بودن ما ست.



در روز دوشنبه 19 مه 2008 دولت انگلستان برای 5 سال به من اجازه ی پناهنده گی داده شد. خیلی خوشحالم و در ضمن می خواهم از مردم بریتانیا، هلند، ایتالیا و تمام مردم اروپا، کانادا، آمریکا و تمام مردم دنیا و کسانی که دلواپس من بودند، کسانی که من را حمایت کردند در وقتی که به حمایت شان احتیاج داشتم و کسانی در این زمان دشوار، سخت کار کردند تا به من کمک کنند و مرا تا جایی که الان هستم همراهی کنند، تشکر کنم. بدون پشتکار و کاری که برای من کردند الان زنده نمی بودم. کارهایی که برای کمک به من و حمایت از من شده است را هرگز فراموش نمی کنم.

من در ضمن می خواهم از تمام گروه هایی که از طرف من مبارزه کردند، مخصوصاً گروه اوری وان، سی او سی هلند، ایرکیو، و دیدبان حقوق بشر، اخبار همجنسگرایان بریتانیا، و روزنامه ی ایندپندنت که از دشواری های زندگی من نوشت تشکر و قدردانی کنم. از نماینده گان مجلس در بریتانیا، هلند، به خصوص آقای بوریس فن درهام واتحادیه اروپا، آقای مارکو کپاتو، آقای مارکو پنلا، خانم سوفی اینت فلد، و به خصوص آقای مایکل کشمن که ازدولت بریتانیا درخواست کرد به من پناهندگی اعطا شود تشکر و قدردانی نمایم. من نامه ی تشکرآمیز جداگانه برای وزیر کشور به خاطر اعطای پناهندگی به من و به نمایندگان مجلس در بریتانیا، هلند و نمایندگان مجلس اروپا برای تشکر از زحمات شان نوشتم. از آقای ب. ای. پالم، وکیل من در هلند و خانم گبریل بتیگا همکار دفتر لورنس لوپین سولیسیترز وکیل من در این کشور که برای درخواست پناهندگی جدید به من کمک کرد تشکر و قدردانی نمایم.

همچنین دوست دارم تشکر و قدردانی های خیلی ویژه ای بکنم. می خواهم از نماینده مجلس ناحیه، آقای سایمون هیوز و گروهش تشکر کنم که به من شانس زندگی در این منطقه را دادند؛ ایشان از وزارت کشور درخواست کرد از اخراج من در دسامبر 2006 جلوگیری کنند. اگر مداخله ی ایشان نبود الان من اینجا نبودم. در ماه آپریل امسال که من را به بریتانیا برگرداندند، ایشان باز هم مثل گذشته از من پشتیبانی کردند. نمی دانم اگر تأثیر این اقدام ایشان نبود آیا می توانستم اجازه ی پناهندگی بگیرم یا نه.

علاوه بر همه، می خواستم بزرگترین تشکر و قدردانی را ازدایی هایم بکنم. برای تمام پشتیبانی هایشان، برای پذیرفتن من همینگونه که هستم، برای حمایت از من، با همین هویتی که دارم، برای دشواری هایی که تحمل کردند، برای همه ی آن کارهایی که برای من انجام داده اند و برای عشقی که به من نشان دادند. من خیلی خوش بختم و افتخار می کنم که دایی های من دوستم دارند و از من حمایت می کنند.

زندگی من از همان زمانی که شنیدم دوست پسر من را اعدام کردند خیلی سخت شد. خیلی می ترسیدم. برای همین از دولت بریتانیا درخواست پناهندگی کردم. خیال می کردم مردم این کشور که همجنسگرایان را قبول دارند و بر اساس قانون، بدون توجه به جنسیت شان، حقوق مدنی برابر دارند، به درخواست پناهندگی من جواب مثبت می دهند. بنابراین وقتی درخواست پناهندگی ام رد شد تردید به جانم افتاد و خیلی ناامید شدم. من از مردم این کشور خیلی بیشتراز این انتظار داشتم. انتظار این را داشتم که حقوق یکسان مثل مردم اینجا به من داده شود. گمان می کردم دولت متوجه وضعیت وحشتناکی که در آن به سر برده بودم، خواهد شد.

نفهمیدم چرا درخواست من رد شد و بعد احساس کردم که قاضی به درخواست فرجام من هیچ توجهی نکرده است. بلافاصله بعد از رد شدن درخواست فرجامم، بازداشت شدم و همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد. در یک دقیقه، من هنوز به مدرسه ای در برایتون می رفتم و در دقیقه ی دیگر برگه ی امضا شده ی اخراج به من داده شد و اعلام شد که در عرض چند روز باید به ایران برگردم. تباه شدم. احساس کردم یک قدم با مرگ فاصله دارم. به من گفته شد که تقاضای فرجام بر علیه این تصمیم را وقتی که از این کشور خارج شدم و به ایران برگشتم، می توانم بکنم. اما من فکر کردم چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چه کسی برای من درخواست فرجام خواهد کرد؟ بدن مرده ی من؟ آن وقت فکر می کردم که تنها معجزه است که می تواند مرا نجات بدهد.

دراین مرحله، دایی من، که از ابتدای ورودم به بریتانیا در خانه ای او زندگی می کردم با نماینده ی مجلس منطقه شان، آقای سایمون هیوز تماس

گرفت و او موفق شد اخراج مرا درست به موقع به تعویق بیندازد. باورم نمی شد که به من شانس دیگری داده شده است. به طور موقت آزاد شدم ولی خیلی می ترسیدم که دوباره چند ماه بعد باز به نقطه ی اخراج برگردانده شوم. من به این نتیجه رسیدم که در بریتانیا امن نخواهم بود بنابراین تصمیم به گریز گرفتم. امیدوار بودم که به کانادا بروم. اما در جمهوری چک دستگیر شدم و به آلمان فرستاده شدم. از آنجا بار دیگر گریختم و به هلند رفتم. شنیده بودم که هلند امتیاز مخصوص برای همجنسگرایان پناهجوی ایرانی قائل می شود و نیز قوانین عادلانه تری دارند.

بعد از این که در خواست پناهندگی از هلند کردم، حدود یک سال را در آنجا گذراندم. آن یک سال خیلی سخت گذشت به من. پناهنده ها حقوق واقعی ندارند. شما به عنوان یک پناهنده فقط اجازه دارید که یک پناهنده باشید. نمی توانید درس بخوانید، یا کار کنید، یا هر کار دیگری انجام بدهید. به شما تنها اجازه داده شده که نفس بکشید. من در هلند با تعدادی مردم خیلی مهربان برخورد داشتم، کسانی که از کار و زندگی خود برای کمک به من زدند و دوستان خوبی برای هم شدیم. دوست دارم به زودی برای دیدن آنها به آنجا برگردم.

سرانجام دوباره درخواست پناهندگی من رد شد، این بار در هلند، و به این خاطر که طبق معاهده ی اروپا، پناهجو فقط در کشور اولی که به آن وارد شده می تواند پناهندگی بگیرد. خیلی از تصمیم که گرفته شد افسرده شدم. من فکر کردم که حداقل همین که تمام سعی ام را برای نجات جان خودم کرده ام کافی است. گفتم هر آن چیزی که می توانستم بکنم کردم اما به موفقیت نرسید، بیشتر از این کاری انجام بدهم. من دیگر خسته شده بودم. فقط می خواستم همه چیز تمام بشود. دیگر نمی خواستم زنده بمانم.

در ماه آپریل مرا به بریتانیا برگرداندند. خیلی ترسیده بودم ولی از طرفی هم برای دوباره دیدن دایی هایم خوشنود بودم. خیلی دلم برایشان تنگ شده بود. خیلی سپاسگزارم از اطمینان دوباره ای که از طرف نماینده مجلس ناحیه، آقای سایمون هیوز، که گفته بود هر کاری در توانش باشد برای کمک به من خواهد کرد، داده شد. من و خانواده ام با ایشان خیلی زود بعد از برگشت من به بریتانیا ملاقات کردیم و ایشان وقت گذاشتند و واقعاً به من گوش کردند. از اتفاق هایی که برای من افتاده بود پرسیدند و بعد خودشان به وزارت کشور و دولت توضیح دادند که چرا باید به من اجازه داده شود تا در این کشور بمانم. ایشان من را با وکیل در تماس قرار دادند و او برای درخواست پناهندگی جدید به من کمک کرد. خیلی سپاسگزارم از خانم گبريلا بتیگا از دفتر امور حقوقی لورنس لوبین برای تمام سخت کوشی هایش و تمام کمک هایی که به من کرد. همچنین آقای سایمون هیوز در پشتیبانی از درخواست من به وزارت کشور نامه ای نوشتند. من انتظار این همه کمک را نداشتم. واقعاً احساس کردم که مردم برای دفاع از من جنگیدند. روز دوشنبه به من گفته شد که دولت به من پناهندگی داده است. نمی دانم چه جوری بگویم که چه احساسی داشتم. این بهترین خبری بود که بعد از سال ها شنیدم. من راحت شدم، و حالا فقط خیلی خیلی خوشحال هستم. احساس می کنم که می توانم دوباره زندگی را شروع کنم، برای زندگی و آینده ام برنامه ریزی کنم. می توانم به کارهایی که در این سال های سخت عقب افتاد برسم. عقب افتادگی ها را جبران کنم. حالا برگشته ام و با یکی از دایی هایم زندگی می کنم. دارم برنامه ریزی برای ادامه ی تحصیل انجام می دهم. خیلی دوست دارم در دانشگاه، داروسازی بخوانم.

بی صبرانه منتظر آینده هستم و انجام تمام کارهایی که فکر کردم دیگر قادر به انجام شان نیستم. اما دلم برای خانواده ام و دوستانم در کشورم تنگ شده. من ایران را از دست دادم. ایران کشور من است. خیلی ناراحت کننده است که مردم در آنجا حق و حقوق یکسان، مثل این کشور را ندارند، و این برای من یعنی که در زمان حاضر نمی توانم در آنجا زندگی بکنم. امیدوارم یک روز بتوانم دوباره آنجا زندگی کنم، روزی که زندگی در آنجا امن باشد. امیدوارم که روز برسد که کسانی مثل من از حقوق یکسان با دیگر مردم جامعه برخوردار باشند، این قدر از زندگی وحشت نداشته باشند، آن جور که می خواهند زندگی کنند و به خاطر جنسیت شان، و گرایش جنسی شان، مورد اذیت قرار نگیرند.

ولی امروز، و به خاطر امروز، من خیلی سپاسگزارم که اینجا هستم و در امنیت به سر می برم. دلم می خواهد باز هم از مردم بریتانیا، هلند، ایتالیا و تمام مردم اروپا، کانادا، آمریکا و تمام مردم دنیا و کسانی که دلواپس من بودند، کسانی که من را حمایت کردند و موقعیت من را درک کردند. برای این حق زندگی که به من دادند، برای این آزادی که به من دادند که کسی که هستم باشم، تشکر و قدردانی می کنم.

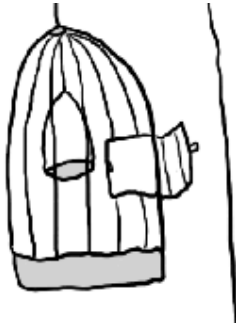
در این لحظه من چیز دیگری بیشتر از این نمی خواهم بگویم. به خاطر حفاظت از زندگی، امنیت، و آسایش خاطر من نمی خواهم رسانه ها با من تماس داشته باشند.

بامهر، مهدی

آزادی مهدی ندامی (میترا)، جوان دو جنسی، از زندان

سه شنبه 14 خرداد 1387

کمیته دانشجویی گزارشگران حقوق بشر



مهدی ندامی- میترا ولیزاده- جوان دو جنسی که به دلیل عدم توانایی در پرداخت دیه، به مدت یکسال و نیم در سلول انفرادی بند ۲۴۰ زندان اوین به سر می برد، با تأمین مبلغ دیه ی خود از طریق کمک های مردمی، از زندان آزاد شد.

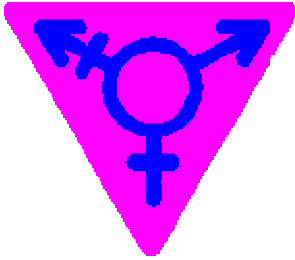
مهدی ندامی ۲۲ ساله در پانزدهم دی ماه سال ۱۳۸۵ به اتهام دفاع از خود در برابر دو جوان به نام های محمد و مرتضی که منجر به جرح و از دست رفتن بینایی یکی از آنان شد، بازداشت و از این تاریخ در زندان بسر برد. وی توسط شعبه ۱۰۸۸ دادگاه عمومی تهران به دوسال حبس و پرداخت دیه در حدود هجده میلیون و پانصد هزار تومان محکوم شد که حکم صادره توسط شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر به ده ماه حبس و پرداخت دیه کاهش یافت.

پیرو انتشار فراخوانی برای جمع آوری کمک مالی برای این جوان دو جنسی، و به دنبال اعلام شماره حساب از

سوی محمد مصطفایی وکیل پرونده، مبلغ ۱۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان از سوی ایرانیان در داخل و خارج از کشور جمع آوری شد، که با پرداخت آن به شاکی پرونده، وی رضایت خود را اعلام داشته و موجبات آزادی مهدی ندامی را فراهم آورد.

مهدی ندامی، که حدود ۲۰ روز است از زندان آزاد شده است، می گوید که پس از سپری کردن یکسال و نیم در سلول انفرادی، از آزادی خود ناامید شده بود تا اینکه با کمک مردم توانست یکبار دیگر آزادی را تجربه کند.

او ضمن تشکر از تمام کسانی که در این راستا کمک کرده اند، از زحمات محمد مصطفایی و خانم سهرابی وکلای پرونده نیز قدردانی کرد و گفت که قصد دارد با تأمین هزینه عمل جراحی خود، زندگی جدیدی را آغاز کند.



دگرجنسگونه‌گی (transgenderism) یعنی چی؟

دگرجنسگونه گان یا فراجنسگونه گان جنسیت و هویت جنسی خود را غالباً به گونه ایی ابراز می کنند که با هنجارهای سنتی مردانگی و زنانگی رایج در جامعه در تضاد است. قشر دگرجنسگونه گان یا فراجنسگونه گان می تواند شامل گروه های زیر باشد:

- افرادی که خود را هم مرد و هم زن می دانند.
- افرادی که خود را نه زن و نه مرد و متعلق به یک جنس سوم می دانند.
- مردانی که دوست دارند لباس "زنانه" بپوشند یا زنانی که دوست دارند لباس "مردانه" بپوشند.
- افرادی که دوست دارند گاهی مردانه رفتار کنند و لباس بپوشند و گاهی زنانه هرچند جسم آنها ممکن است مؤنث باشد یا مذکر.
- افرادی که خود را با هیچ یک از صفت ها و لقب های جنسیتی معمول نمی خواهند معرفی کنند.
- افرادی که میان هویت جنسی شان (Gender Identity) و بدن شان ناهمگونی می بینند و بدن خود را به قصد همگون کردن با جنسیت و احساس درونی شان تغییر می دهند (مثلاً فردی که جنس او مؤنث است و با توسل به هورمون یا جراحی بدن و ظاهرش را "مردانه" می کند).
- این دسته از دگرجنسگونه گان را Transsexual می نامند.
- افرادی که احساس می کنند واژه ی دگرجنسگونه یا فراجنسگونه برای توصیف جنسیت شان واژه ی مناسبی است.

آیا دگرجنسگونه‌گی یک بیماری یا اختلال روانی است؟

نه. دگرجنسگونه‌گی پدیده ای طبیعی است و انسان های دگر/فرا جنسگونه همیشه در تاریخ وجود داشته اند. از دگرجنسگونه گان در افسانه ها و اسطوره های هر فرهنگ و ملتی گفته شده است. در برخی از فرهنگ های کهن دگرجنسگونه گان مقدس و باارزش به شمار می آمدند و در برخی از فرهنگ ها مورد آزار و نفرت قرار می گرفتند. در باقی فرهنگ ها دگرجنسگونهگان انسان هایی معمولی تلقی می شدند. طبق برخی از مطالعات بیش از 2% جامعه انسانی دگرجنسگونه است. بنابراین میلیون ها انسان دگرجنسگونه در کره ی زمین وجود دارد. دگرجنسگونهگی همچون باقی تنوع ها و شگفتی های طبیعت، بخشی از غنا و تنوع زندگی انسانی را نشان می دهد. مطالعات پزشکی و علمی در نیمه ی اول قرن بیستم منجر شد که دگرجنسگونه گان به عنوان بیماران مبتلا به اختلال هویت جنسی (Gender Identity Disorder) معرفی شوند. مطالعات فمینیستی و اجتماعی در دهه های گذشته اما نشان می دهند که دگرجنسگونهگی یک نوع بیماری روانی نیست. عمده ی افراد دگرجنسگونه از نظر ذهنی توانمند و سالم هستند و در صورت نبود فشارها و تبعیض های اجتماعی همچون باقی اعضای جامعه می توانند زندگی سالم و مثبتی برای خود داشته باشند. آن دسته از دگرجنسگونه گان که از آشفتگی بدنی شدید (Body Dysphoria) رنج می برند هم با استفاده از هورمون و تغییر بدن شان می توانند به آرامش و سلامت ذهنی برسند. بنابراین دگرجنسگونهگی یک اختلال روانی نیست.

بسیاری از دگرجنسگونه گان به دلیل فشارها و تبعیض های اجتماعی احساس افسردگی و بی هویتی می کنند زیرا جامعه از آن ها انتظار دارد که یا مرد باشند و یا زن. آن ها به دلیل مبدل پوشی، یا داشتن شناسنامه ی مردانه ولی ظاهری زنانه، و یا داشتن سینه و آلت تناسلی زنانه ولی ظاهری مردانه از طرف خانواده، جامعه و قانون مورد تحقیر، توهین و خشونت قرار می گیرند. اما بسیاری از دگرجنسگونه گان در حال مبارزه با این نظام جنسی دوقطبی هستند. از دید آن ها دگرجنسگونهگی، دو جنسگونهگی، و یا فراجنسگونهگی نیز هم چون زن بودن و مرد بودن یک نوع هویت جنسی است که جامعه باید به رسمیت بشناسد.

آیا دگرجنسگونه‌گی یک انحراف اخلاقی یا جنسی است؟

نه. انسان های دگر/فرا جنسگونه همیشه در تاریخ وجود داشته اند و در نبود فشارهای اجتماعی می توانند مانند بقیه انسان ها یک زندگی مثبت،

موفق و برابری داشته باشند.

در جامعه‌ی ما جنس (sex) کودکان بر اساس آلت تناسلی تعیین می‌شود و پس از تعیین جنس والدین و جامعه کودک را وادار به پیروی از هنجارهای قراردادی زنانگی و مردانگی می‌کنند. هویت جنسی اما پدیده‌ی بسیار پیچیده‌ای است و شکل‌گیری آن تنها وابسته به ساختار ژنتیکی، کروموزومی و تناسلی نیست و از عوامل تا کنون شناخته نشده‌ی روانی، ذهنی و روحی هم اثر می‌گیرد. بنابراین داشتن آلت تناسلی مردانه یا زنانه الزاماً به معنای داشتن هویت جنسی مردانه یا زنانه نمی‌تواند باشد. آن چه غیرانسانی و غیر اخلاقی است ظلم و آزاری است که خانواده‌ها و جامعه به انسان‌هایی که هویت جنسی‌شان با تصورات و انتظارات بی‌پایه جامعه وفق نمی‌کند می‌کنند و نه برگزیدن هویت جنسی که سلامت روحی دگرجنس‌گونه‌گان را بدون آزار به دیگری تضمین می‌کند. بسیاری از فعالین حقوق دگرجنس‌گونه‌گان تعاریف رایج از جنسیت "سالم" و "طبیعی"، و جنسیت "بیمار" و "منحرف" را زیر سؤال برده‌اند و منطقی قراردادی و مستبدانه‌ی پشت این تعاریف را آشکار و نقد کرده‌اند.

باید توجه داشت که معیارها و تعاریف زنانگی و مردانگی در جوامع مختلف و در طی زمان تغییر می‌یابد. انجام برخی از رفتارها که امروز زنانه دانسته می‌شود (مانند آرایش کردن، موی بلند داشتن، دامن پوشیدن و...) در گذشته برای مردان پذیرفته شده بوده و یا انجام برخی از رفتارها که در گذشته مردانه دانسته می‌شده (مانند شلوار پوشیدن، موی کوتاه داشتن، کار کردن، در سیاست شرکت کردن و...) امروز برای زنان پذیرفته شده است. بنابراین هنجارهای زنانگی و مردانگی قراردادی هستند و ریشه در مناسبات فرهنگی و اجتماعی دارند و نه در بیولوژی. نظام جنسی دوقطبی حاکم بر جامعه ما تنها دو جنسیت زن و مرد را به رسمیت می‌شناسد و زن و مرد را هم مخالف و مکمل هم تعریف می‌کند. این نظام در نتیجه نمی‌تواند تنوع و پویایی بدن‌ها، خواسته‌ها، جنسیت‌ها و هویت‌های انسان‌ها را در خود جای دهد، و کسانی که نمی‌توانند خود را در یکی از دو قطب جنسی جا دهند را چندش آور و مضحک و یا بیمار و منحرف می‌پندارد. با چنین منطقی و نگرشی این نظام ده‌ها هزار انسان بی‌گناه و سالم را (که تنها "جرم" یا "مشکل" شان داشتن هویت جنسی متفاوت از اکثریت جامعه است) گناه کار یا بیمار می‌پندارد و آن‌ها را در "بهترین" شرایط به زیر چاقوی جراحی و در بدترین شرایط به زیر شلاق و چوبه‌ی دار می‌فرستد.

از کجا بدانم که یک دگرجنس‌گونه (transgender) هستم؟

بعضی از افراد دگرجنس‌گونه می‌گویند که همیشه می‌دانستند دگرجنس‌گونه هستند. باقی آنها می‌گویند که رسیدن به این شناخت و درک برای آنها یک پروسه‌ی آرام و تدریجی بود. گاهی احساسات برای مدتی می‌آیند و می‌روند، گاهی با گذشت سن تشدید می‌شوند، و گاهی به ناگهان در اثر مشاهده‌ی فردی شبیه به خود سر باز می‌زنند.

دگرجنس‌گونه‌گان معمولاً شروع به زیر سؤال بردن جنسیت خود می‌کنند یا فکر می‌کنند که دگرجنس‌گونه هستند زیرا:

- احساس می‌کنند که از درون جنسیت آنها با آنچه خانواده و جامعه تصور می‌کند متفاوت است.
- احساس می‌کنند که چند جنسیتی یا بی‌جنسیت هستند.
- نسبت به افراد دگرجنس‌گونه‌ایی که دیده‌اند احساس تعلق یا همراهی می‌کنند.
- دوست ندارند که به عنوان یک دختر/زن یا پسر/مرد در جامعه زندگی کنند.
- دوست دارند که لباس‌های جنس "مخالف" را بپوشند.
- نسبت به اجزای بدن‌شان که معمولاً به جنسیت مرتبط است (سینه، واژن، موی صورت، آلت مردانه) حس بد یا نفرت دارند، و درباره‌ی داشتن بدن جنس "مخالف" فکر و خیال می‌کنند.

با این وجود این تنها و تنها تصمیم شماست که از واژه‌ی دگرجنس‌گونه یا فرا جنس‌گونه برای توصیف خود استفاده کنید. اگر به جامعه‌ی دگرجنس‌گونه احساس تعلق می‌کنید این حق شماست که خود را دگرجنس‌گونه بنامید و اگر احساس می‌کنید که واژه‌ی دگرجنس‌گونه یا فراجنس‌گونه برای شما مناسب نیست باز هم این حق شماست که از آن استفاده نکنید.

اگر مطمئن نباشم که دگرجنس‌گونه هستم چطور؟

داشتن شک و تردید در طول دوره‌ی زمانی که به دنبال کشف و درک خود هستید طبیعی است. این حق مسلم دگرجنس‌گونه‌گان است که

فرصت کافی برای کشف خود و امتحان راه های مختلف داشته باشند. آن ها نباید برای انجام عمل تغییر جنسیت و یا برگزیدن یک جنسیت و شیوه زندگی محدود و ثابت زیر فشار قرار گیرند. تنها راه "صحیح" راهی است که از طرف خود شما و با آگاهی و رضایت تاممتان انتخاب شود.

کارهای زیر شاید بتوانند به شما در درک هویت جنسی تان کمک کنند:

- خود را به عنوان یک فرآینسگونه، پسر/مرد، دختر/زن، دوجنسه و یا مخلوطی از همه ی این جنسیت ها تصور کنید و ببینید با کدام یک از این هویت های جنسی احساس راحتی و آرامش می کنید.

- برای خود اسمی جدید که بار جنسی آن متفاوت باشد یا اصلا بار جنسی نداشته باشد انتخاب کنید و از آن در نامه ها و خاطرات تان استفاده کنید. این کار را برای مدتی انجام دهید و احساسات خود را ارزیابی کنید.

- لباس زیر "زنانه"/"مردانه" بپوشید و حس خود را ارزیابی کنید.

- در خانه و یا فضایی امن در نوع لباس، مدل مو و آرایش خود تغییرات دلخواهتان را انجام دهید و حس خود را ثبت کنید.

- موی بدن و صورت خود را بزنید.

- در خانه و یا فضایی امن سینه ی مصنوعی یا آلت مردانه ی مصنوعی برای خود بگذارید، خود را برانداز کنید و حس خود را ثبت کنید.

اگر رفتار و حالت های من "زنانه" یا "مردانه" باشد، یعنی من دگرجنسگونه هستم؟

نه. دگرجنسگونه بودن به این که جامعه در مورد "زنانه" یا "مردانه" بودن حالت های شما چه قضاوتی داشته باشد ربطی ندارد. دگرجنسگونه بودن تنها و تنها درباره ی احساس شما به خودتان است. بعضی زنان "مردنما" و بعضی مردان "زن نما" خود را دگرجنسگونه می دانند و بعضی نمی دانند.

ارتباط دگرجنسگونی با همجنسگرایی چیست؟ از کجا بفهمم که من دگرجنسگونه هستم و نه همجنسگرا؟

دگرجنسگونی به حس شما نسبت به جنسیت و بدن تان برمی گردد (این که به "مرد" بودن، "زن" بودن، یا دوجنسه بودن خود چه احساسی دارید و هویت جنسیتی خود را چگونه دوست دارید ابراز کنید). در حالی که همجنسگرایی و دوجنسگرایی درباره ی گرایش و تمایلات جنسی شما به آدم ها است. میان دگرجنسگونی و همجنسگرایی رابطه ی مستقیمی وجود ندارد. گرایش جنسی در میان دگرجنسگونگان همچون باقی انسان ها متنوع است. بعضی از دگرجنسگونه گان و ترنس سکشوال ها دگرجنسگرا هستند و بعضی از آنها همجنسگرا یا دوجنسگرا. عمل جراحی بدن و جنسیت شما را تغییر می دهد و نه گرایش جنسی شما را.

این تصور که همه ی افراد ترنس سکشوال بعد از عمل به جنس مخالف گرایش خواهند داشت غلط است. برای مثال گرایش جنسی شما به عنوان FTM می تواند به مرد باشد که در این صورت قبل از عمل دگرجنس گرا به حساب می آید و بعد از عمل همجنسگرا. گرایش جنسی شما می تواند به زن باشد، در این صورت قبل از عمل هم جنسگرا به حساب می آید و بعد از عمل دگرجنس گرا. برای MTF نیز به همین صورت است. گرایش جنسی شما می تواند به زن باشد یا مرد و عمل جراحی این گرایش را عوض نمی کند.

زنان و مردان همجنسگرایی که همجنسگراهراسی (homophobia) را درونی کرده اند تصور می کنند تغییر جنسیت می تواند مشکلات آن ها با احساسات شرم و گناه را برطرف کند. در جامعه ی ما متأسفانه بسیاری از همجنسگرایان به دلیل عدم اطلاعات صحیح تصور می کنند بیمار و یا منحرف جنسی هستند و برای رهایی از این احساس شرم و ننگ به عمل تغییر جنسیت روی می آورند.

همجنسگرایی اما یک گرایش جنسی سالم است و راه حل مقابله با احساس شرم و گناه کسب اطلاعات صحیح درباره ی تنوع گرایش جنسی انسان ها، رسیدن به خود باوری و مبارزه با همجنسگراهراسی است و نه تغییر جنسیت.

از نظر جسمی بدن من زنانه است اما من دوست دارم هویت جنسی مردانه داشته باشم. آیا من باید عمل کنم؟

نه. عمل جراحی تغییر جنسیت برای دسته ایی از دگر/فرا جنسگونه گان است که از بدن و جسم خود ناراضی هستند و می خواهند برای مثال سینه یا بیضه نداشته باشند و یا آلت تناسلی مردانه با زنانه داشته باشند. به این دسته از دگرجنسگونه گان transsexual می گویند. باقی دگر/فرا جنسگونه گان ممکن است تنها بخواهند مبدل پوشی کنند و یا هورمون استفاده کنند.

در جامعه ی ایران اما دولت به دگرجنسگونه گان اجازه نمی دهد هویت خود را آنطور که احساس می کنند ابراز کنند. اگر شناسنامه ی فردی مرد

باشد حتماً یا باید مردانه رفتار کند و یا زیر تیغ جراحی برود و جسم خود را عوض کرده و زن بشود. مردم نیز به دگرجنسگونه گان احترام نمی گذارند و آنها را تنها به خاطر داشتن هویت جنسی غیر معمول و متفاوت مورد توهین، تحقیر و تجاوز قرار می دهند. برای رهایی از این توهین ها، مشکلات و فشارها بسیاری از دگرجنسگونه گان مجبور می شوند به جراحی تن دهند.

آیا همه ی دگرجنسگونه گان باید از بدن یا آلت تناسلی خود متنفر باشند؟

نه. بسیاری از دگرجنسگونه گان بدن و یا آلت تناسلی خود را دوست هستند. آن ها دچار "آشفتهگی اجتماعی" (Social Dysphoria) هستند یعنی میان حس درونی آنها نسبت به خودشان و تعریف جامعه از آن ها ناهمگونی وجود دارد. برای مثال مردم فکر می کنند که شما، طبق آلت تناسلی یا شناسنامه تان پسر هستید در حالی که شما از درون احساس می کنید دختر هستید. این دسته از دگرجنسگونه گان با آلت تناسلی خود مشکلی ندارند و تنها دوست دارند که نوع پوشش و زندگی آنها متفاوت و یا برعکس آن چه جامعه از آنها می خواهد باشد.

زنی دگرجنسگونه (transwoman) با فیزیک مردانه شاید بخواهد لباس زنانه بپوشد، آرایش زنانه کند و هورمون استفاده نماید ولی بیضه و آلت تناسلی مردانه خود را نگاه دارد. گرایش جنسی این فرد می تواند به هر مرد و زنی از هر شکل و شمایل و جنسیتی باشد و این گرایش جنسی به دگرجنس پوشی و دگرجنس زیستی او ربط مستقیمی ندارد.

مردی دگرجنسگونه (transman) با فیزیک زنانه شاید بخواهد لباس مردانه بپوشد، سینه هایش را بردارد و با هورمون چهره اش را مردانه کند اما واژن، رحم و تخمدانش را نگاه دارد و حتی بچه دار شود. گرایش جنسی او می تواند به هر مرد و زنی از هر شکل و شمایل و جنسیتی باشد و این گرایش جنسی به دگرجنس پوشی و دگرجنس زیستی او ربط مستقیمی ندارد.

برخی از دگرجنسگونه گان اما دچار "آشفتهگی بدنی" (Body Dysphoria) هستند یعنی احساس می کنند که در بدنی اشتباه اسیر هستند زیرا بدن شان با حس درونی آنها همگون نیست. برای مثال آن ها از داشتن سینه یا خونریزی ماهانه رنج می برند چون احساس می کنند که پسر هستند و بدن شان نیز باید مانند بدن یک پسر باشد.

دگرجنسگونه گان با این آشفتهگی ها به گونه های متفاوتی کنار می آیند. گاهی آشفتهگی جنسی چندان شدید نیست و وجود گروه و فضای مثبت، حمایت گر و دگرجنسگونه- دوست (trans positive) برای رسیدن آنها به آرامش کافی است. گاهی اما آشفتهگی جنسی آنها چنان شدید است که تغییر کامل نقش جنسیتی، ظاهر و بدن تنها راه حل موجود است.

اگر دگرجنسگونهگی یک حس و پدیده ی طبیعی است چرا من این قدر افسرده و آشفته هستم؟

در بسیاری از فرهنگ ها نقش های جنسیتی (gender roles) مهم تلقی می شوند و بر اساس آنها روابط اجتماعی، و ساختار خانواده، سیاست و اقتصاد تنظیم می شود. در فرهنگ ما مردم پیش فرض های زیادی درباره ی جنسیت دارند و از بدو تولد بر اساس جنس کودک به این پیش فرض ها و انتظارات بی پایه و قراردادی بال و پر می دهند.

خانواده ها و آشنایان از وجود ما افراد دگرجنسگونه احساس سردرگمی، آشفتهگی، ناراحتی و خطر می کنند زیرا دگرجنسگونهگی یا فراجنسگونهگی باورها و پیش فرض های اجتماعی این افراد درباره ی جنسیت را زیر سوال می برد. این افراد معمولاً همجنس گرا ستیز (homophobic) هستند و به اشتباه تصور می کنند که همه ی دگرجنسگونه گان همجنس گرا هستند. دگرجنسگونه گان گاهی این نگرش های دگرجنسگونه ستیز (transphobic) را درونی می کنند و در نتیجه دچار احساس شرم، گناه، سردرگمی و خود بیزاری می شوند.

برای بسیاری از دگرجنسگونه گان سخت و طاقت فرساست که در جوامعی که درباره ی جنسیت قوانین سخت و انعطاف ناپذیر دارند زندگی کنند. برخوردهای تمسخر آمیز و تحقیر آمیز طبیعتاً آزار دهنده هستند و دگرجنسگونهگان را مجبور می کنند که در خود فرو روند و در خفا و ترس زندگی کنند. بسیاری از خانواده ها اطلاعات صحیح و علمی درباره ی پدیده ی دگرجنسگونهگی ندارند و از این رو احساسات فرزند خود را درک نمی کنند، او را سرزنش و گاهی حتی تهدید به مرگ می کنند. در اثر این فشارهای شدید بسیاری از دگرجنسگونهگان از زندگی سرخورده شده و دچار افسردگی و آشفتهگی روحی روانی می شوند.

آشکارسازی؟

آشکارسازی به دوره ای گفته می شود که شما به خود شناسی و خودباوری می رسید و تصمیم می گیرید که خانواده، دوستان و اطرافیان را نیز

از دگرجنس‌گونگی تان مطلع کنید. برای مثال

- با خانواده ، دوستان و اطرافیانتان درباره ی پدیده دگرجنس‌گونگی، طبیعی بودن آن و وجود آن در طول تاریخ بشر صحبت می کنید.

- از دوستان و اطرافیان تان می خواهید که شما را به اسم دلخواهتان صدا زنند.

- در محافل خصوصی و مکان های امن دگرجنس پوشی می کنید.

- به پزشک متخصص برای استفاده از هورمون، و یا انجام عمل جراحی تغییر جنسیت مراجعه می کنید.

برخی از اوقات، شما بدون آن که بخواهید آشکار می شوید. آشنایی شما را در موقع دگرجنس پوشی ناگهان می بیند یا حالت، نگاه، پوشش و رفتار شما به کلی با آن چه جامعه از زنان و مردان انتظار دارد متفاوت است. اگر شما دگرجنس‌گونگی خود را از خانواده یا آشنایانتان پنهان کرده اید، آشکارسازی تصمیم سخت و بزرگی است. خانواده و دوستان معمولاً این قضیه را به راحتی نمی پذیرند و برای پذیرفتن مراحل زیر را معمولاً کم و بیش پشت سر می گذارند: شوک روحی، انکار، ترس، خشم، غم و پذیرش(هرچند بعضی از خانواده ها هیچ وقت به مرحله ی آخر یعنی پذیرش نمی رسند).

متأسفانه تا به امروز تنها تعداد محدودی از خانواده های ایرانی با فرزندان دگرجنس‌گونه شان برخورد احترام آمیز و دوستانه دارند. بسیاری از دگرجنس‌گونگان پس از آشکارسازی از جانب خانواده ی خود طرد می شوند و مجبور می شوند که بین داشتن هویت جنسی و سلامت روحی - روانی و داشتن خانواده و سرپناه یکی را انتخاب کنند. نتیجه ی این انتخاب سخت هیچ وقت خوشایند نیست.

مردم جامعه ی ما عموماً با پدیده ی دگرجنس‌گونگی آشنا نیستند و اطلاعات صحیح و علمی ندارند. چند منبع آموزشی ساده به خانواده و دوستان تان بدهید. شاید پس از فروکش کردن احساسات شان حاضر به کسب دانش و اطلاعات بیشتر باشند. آشنایی با تاریخ دگرجنس‌گونگی و کسب دانش درباره ی طبیعی بودن آن به عنوان یک حالت انسانی شاید بتواند به آنها کمک کند که فرزند، دوست یا همکار دگرجنس‌گونه شان را بهتر درک کنند و به او احترام گذارند.

چند روزی بیش نمی گذرد که مطلع شدیم دادگاه عالی کالیفرنیا در 15 می، با رأی 3 بر 4 (4/3)، طی حکمی ممنوعیت ازدواج همجنسگرایان را در کالیفرنیا که بی شک از قطب های همه جانبه ی ایالات متحده و دارای بیشترین تراکم جمعیتی است لغو کرد.

بر اساس قوانین ایالتی کالیفرنیا این حکم تا 30 روز دیگر، مطابق اواخر خرداد ماه در ایران) اجرا خواهد شد.

و جمله ی جالب اسکات لانگ (دبیر LGBT در HRW) در این زمینه قابلیت تبدیل شدن به یک شعار مبارزاتی را دارد: **برابری استننا پذیر نیست.**

با وجود به تصویب رسیدن این حکم با اکثریت آرا، به علاوه مشارکت نمایندگان حزب جمهوری خواه در این تصمیم که در واقع مخالف با نظر ریاست جمهوری ایالات متحده مبنی بر رسمیت نداشتن ازدواج همجنس گرایان است، از طرف گروه هایی شاهد تظاهراتی در لس آنجلس بودیم که خواستار به تعویق افتادن این حکم تا نوامبر آینده بود که تا آن زمان تلاش هایی در اضافه کردن



تصره هایی انجام گیرد که به موجب آن از ازدواج همجنس گرایان در کالیفرنیا جلوگیری شود.

این عمل می تواند با نظر به اینکه در حال حاضر تنها ایالت ماساچوست و آیوا (تصمیم ایالت آیوا منتظر تصمیم شورای استیناف دادگاه عالی می باشد) در محدوده ی ایالات متحده ازدواج همجنسگرایان را به رسمیت می شناسد و آن را ثبت می کند به علاوه تبدیل شدن انجمن متعهد کلیساها در ایالات متحده (United Churches of Christ) به عنوان بزرگ ترین denomination مسیحی در حمایت از قانونی بودن ازدواج همجنسگرایان که قبلا اعلام داشته بود(2005)، مورد بررسی قرار داد.

البته کنترل سنای ایالات متحده به وسیله ی جمهوریت خواهان مانع از آن نشد که حتی حامیان پرزیدنت بوش در سنا از پیشنهاد فرد شماره ی یک خود مبنی بر افزودن اصلاحیه به قانون اساسی (که موجب منع ازدواج همجنسان با هم می شد) خودداری نکند و این پیشنهاد تنها با 49 رأی موافق همراه شد که البته برای تصویب این اصلاحیه اکثریت 3/2 آرا لازم بود.

اگر از دید موشکافانه ی حقوقی در این زمینه کمی فاصله بگیریم این سؤال پیش می آید که چگونه است که با وجود این همه حمایت که البته خاسته از زمینه ی آزاد در ایالات متحده ی امریکا است، چرا اکثر ایالات امریکا از رسمیت دادن به ازدواج همجنسگرایان سر باز می زنند؟ مسلما پاسخ شما عدم وجود آزادی در ایالات متحده امریکا نیست، حال آن که دولت امریکا برای همجنسگرایان مانند تمام افراد جامعه حقوق مساوی قائل است و آنها در همه عرصه های اجتماعی آزادانه و بدون هیچ ممانعتی فعالیت می کنند. اما بحث به رسمیت شناختن ازدواج همجنسان با هم است و تحقیقا مثال زنده ی آن که در گوش همه مان پر است وجود قدرتمند اسرائیل در مناطق شرق میانه و به رسمیت نشناختن موجودیت آن از جانب کشور ماست. این مهم هم (ازدواج همجنسان با هم) به همان قدرت و شناخته شدگی در میانه ملل مورد تأیید است اما.. از سال 2003 در عین اینکه سنتیز در مقابل فعالان همسان سازی حقوق دگرباشان در ایالات متحده امریکا شدت گرفت، در همین سال دادگاه عالی قوانین موجود باقیمانده در زمینه "sodomy laws" را لغو کرد.

تلفی محافظه کاران از این امر شکستی بزرگ در برابر قدرتشان بود. در ادامه ی این شکست ها سال بعد، دادگاه ایالتی ماساچوست دستور آزاد شدن ازدواج همجنسان با هم را، ابلاغ کرد تا حداقل در یک منطقه برابری قابل لمس باشد. (لازم به است تا به حال تقریباً 9500 زوج در ماساچوست ازدواج خود را ثبت کرده اند). در ادامه ایالات دیگر قوانین و سیاست مشخص به خود را در این زمینه به تصویب رساندند.

نو محافظه کاران در این راستا سیاست هایی را پیشه کردند. آنها با فشار بر ایالات متعددی و با برتری دادگاه های ایالتی را مجبور به شکل دادن

نظام خاص هر ایالت برای محدود کردن برابری ازدواج در قوانین مدنی کردند. در سال 2004 این مساوات دسته کم با موفقیت از نظر دادگاه های یازده ایالت گذشت.

این قوانین فراگیر تا آنجا پیش می رفت که حتی ممنوعیت ملاقات زوج همجنس یک فرد در بیمارستان را شامل می شد. مسلما از دیدگاه فعالان دگرباشی و البته سانسون هدف تصویب این قوانین محدود کننده، دفاع از ازدواج و کیان آن نبود. تصور می شد در آن زمان هدف دولت دفاع از قشر مذهبی و ایجاد روابط بهتر با آنان، گسترش کنترل ایالتی بر زندگی خصوصی افراد در عین سکولار ماندن قوانین ایالتی باشد. در این راستا آمیزه ای از محافظه کاری، ترس از سکسشوالیته، به همراه تأثیر اتحادیه های مذهبی محافظه کار و فعالیت های این گونه گروه ها باعث شد ایالات متحده در مقابل سؤالات افکار عمومی به بزرگترین کشور و رهبر مبارزه ی جهانی با اچ آی وی/ایدز تبدیل شود که اساس این فعالیت ها برای جلوگیری از شیوع ایدز علاوه بر کنترل اعتدال بر پرهیز روابط جنسی نامشروع و با نوعی وفاداری زوجین (هتروسکسوال) بر پا بوده و هست. بر همین اساس، ازدواج هتروسکسوال پایه ی محیطی امن برای روابط جنسی شناخته می شد و به دنبال آن تلویحا سرکوب همجنسگرایان را بجا می گذاشت.

اما امروز با مبارزه ی همجنسگرایان و فعالان این امر ناظر تصویب چنین قوانینی در بالاترین سطح هستیم.

برنامه های کنترل ایدز به جای سرکوب همجنس گرایی و تلقی این روابط به عنوان عامل شیوع ایدز دست به آموزش هایی در این زمینه برای پیشگیری همانند دگرجنس گرایان زده است.

از کمپین های انجام شده برای بالا بردن سطح آگاهی همجنس گرایان در زمینه ی ایدز می توان به , Gay Men's health Crisis, Project Inform و ACT UP اشاره کرد.

اگر از بررسی بیشتر در این زمینه بگذریم و باور کنیم که شرایط پشت سر گذاشته شده خاسته از عدم مقبولیت همجنسگرایان در جامعه ی ایالات متحده نیست که محدودیت های سیاسی عامل آن است، و با نگاهی به عقب شرایط خودمان را بسنجیم به نکته ای پی می بریم. شاید درد همجنسگرایان ایرانی آن باشد که نمی توانند خود را اظهار کنند، اما همین درد به صورتی دیگر در کشور شماره ی یک دنیا جاری است، البته بر این باورم که تحقیقا شرایط همجنسگرایان در جوامع اسلامی بالاخص ایران با جوامع غربی یکسان نیست. باید باور داشت که جهت تلاش ها هرچند با تفاوت، اما همگی به سمت اثبات خود پیش می رود چه در ایران چه در ایالات متحده با این که در جوامع غربی بحث مطروحه رسمیت داشتن یا نداشتن این قشر نیست اما همچنان فعالان این قشر به فعالیت خود برای به دست آوردن حداکثر حقوق در این جوامع تلاش می کنند.

شاید در جایی که ما زندگی می کنیم هنوز با تمام وجود باید روز جهانی مبارزه با هموفوبیا را گرمی داشت تا به حدی برسیم که این جز خاطری در ذهن ما دیگر مبارزات فردا در این زمینه (هموفوبیا) را تداعی نکند و اساسا مشکل دیگر هموفوبیا نباشد. متأسفانه با این که بالا رفتن از پله های یک ساختمان چندین و چند طبقه که نام اش را تحول بگذاریم، بسیار سخت است اما باید قبول کنیم که به آن حد نرسیده ایم که برای خود آسانسور بسازیم. حال آن که شرایط و عدم موفقیت ها در مبارزات عواملی غیر از خواست جامعه باشد که حتما آنطور هم هست، به قولی وقتی رئیس یک قبیله امری ناپسند کند انتظار بیش از افراد آن قبیله نمی رود، مثال زنده ی آن در جامعه ی ما قابل رؤیت است. زمانی که سخن زمامداران مبنی بر نفی موجودیت ماست، شاید از دید نقل قولی که عرض کردم جایی برای حرف زدن ما نباشد اما قطعاً همه چیز به خودمان بستگی دارد.

اینکه سعی کنیم حتی دغدغه های خودمان را به سطح بالاتری ببریم و با دیدی مثبت نگرانی هایمان در این زمینه بالاتر برده، به دوردست تر نگاه کنیم چرا که همه چیز بستگی به ما دارد

به امید آن روز

همجنسگرایی همه جا وجود دارد حتی آنجا که همجنسگرایی وجود ندارد. در مخالفت یا ترس از همجنسگراها، به مردم، آموزش رسمی داده نمی شود، ابعاد این آموزش پنهان را شاید در واژه ی فراگیر و ترسناک بیمارجنسی یا منحرف جنسی بتوان دید، اما حتی این واژه هم بیان گر گستره ی هوموفوبیا نیست. درباره ی این بیماری/همجنسگرایی بسیار کم گفته می شود و در همین شرایط است که سخنان مخالف با آن، بر پایه ی نبود اطلاعات، تأثیر عمیق و شایع در ذهن دیگران می گذارد. رویکرد کلی جامعه انکار و به حاشیه راندن همجنسگرایی است، و بر همین اساس، هوموفوبیا با نشانی که از خود در ذهنیت مردم به جا می گذارد، درک همجنسگرایی و آشنایی با همجنسگرا را به تعلیق می اندازد. احمدی نژاد در مقابل سنوالی که به نقض حقوق همجنسگراها اشاره می کند، با بلاهت



همیشگی اش پاسخ می دهد: ما در ایران همجنسگرا نداریم. اگر از او درباره ی لواط می پرسیدند قطعاً نمی گفت نداریم. جواب این تناقض مضحک، ساده است: لواط بخشی از زبان مسلط و فرهنگ اسلامی است که احمدی نژاد، و دیگرانی مانند احمدی نژاد، به آن تعلق دارند. اما همجنسگرایی، به دلیل پیوندی که با هویت فردی و چند صدایی جنسیتی دارد، خارج از قلمروی زبان و فرهنگ ترکیبی مسلط بر ایران امروز است. بیاید مسئله را بازتر کنیم: لواط با دخول و تجاوز فهمیده می شود. عمل لواط از نظر فرهنگ مسلط، نوعی از دگرجنسگرایی است که در اثر انحراف و محدودیت، کاری که باید با زنان انجام دهد را با مردان و پسران انجام می دهد، یعنی مردان را در جایگاه زنان در فرهنگ اسلامی/ایرانی می گذارد و به آن ها دخول می کند، و اگر لازم دانست تجاوز می کند. هوموفوبیا در همین جا نهفته است؛ در زبان و واژگان که جایجایی هویتی را اعمال کرده اند. لواط با کلماتی مانند دخول، ابنه ای، تجاوز، قوم لوط، عذاب الهی، برانگیختن خشم خداوندی و... خوبشاوند است، و پیش از آنکه همجنسگرایی بتواند گفتمانی را در جامعه آغاز کند، هوموفوبیا در زبان شکل گرفته است و راه ورود آن را بسته است.

هوموفوبیا از پیش در زبان نهادینه شده است، متأخر بر همجنسگرایی نیست. وقتی جنبش دفاع از همجنسگرایان و دگرباشان به مبارزه با هوموفوبیای موجود می پردازد با ذهنیتی روبرو می شود که تعریف درستی از تمایلات جنسی متفاوت و همجنسگرایانه ندارد اما هوموفوبیا را می شناسد. هوموفوبیا پیش از همجنسگرایی، از طریق زبان مسلط، زبانی که تجاوز دگرجنسگرایانه را به کلمه آورده است، وارد ذهنیت افراد شده. بخشی از ساختار معنایی زبان مسلط، هوموفوبیا است. نیازی نیست مستقیماً به همجنسگرایی و تمایلات جنسی و نوع روابط جنسی اشاره ای شود، شوخی های لفظی جنسی که پسران بالغ با یکدیگر می کنند، استفاده از لطفه در تمایل جنسی خاص در یک منطقه ی جغرافیایی مشخص، داستان پردازی درباره ی قوم لوط، و اخبار شایع مربوط به تجاوز به کودکان و بیماران روانی، و ترس مدام از تجاوز، همگی بخشی از ساختار هوموفوبیک زبان مسلط هستند و بنا بر همین، مردم بدون آنکه چیزی از همجنسگرایی بدانند، همراه با ترس از تجاوز، از همجنسگرایی نیز می ترسند.

اگر بگوییم هرکسی حق دارد در آشپزخانه اش غذای دلخواه خود را بپزد، کسی مخالفتی نخواهد داشت. اما اگر بگوییم در رختخواب خود حق داریم با هر کسی که مایلیم بخوابیم، بلافاصله صدای مخالفت از هر سو بلند خواهد شد؛ فساد جامعه را در بر می گیرد، خواهند گفت. دلیل محدود بودن دامنه ی انتخاب شریک جنسی چیست؟

مردان سنتی خود را صاحب همسران خویش می دانند و از دیگران انتظار دارند حق مالکیت انحصاری آنها بر بدن و سرنوشت زنان خویش را به رسمیت بشناسند. واژه های زنا، روابط نامشروع، اغواگری، روسپی گری و نظیر آن، همگی به این قانون جامعه پدرسالار اشاره می کنند. می خواهیم توجه شما را به مکانیزمی جلب کنم که سرکوب را از طریق واژگان نهادینه می کند. مثلاً تقابل سالم / فاسد به ترتیب با تقابل های مشروع /

نامشروع، راست / منحرف، قانونی / مخفی، روابط زوجین / زناکاری و مالکیت / دزدی... قرینه می شوند. دزدها مخفی هستند، زناکار مخفیانه عمل می کند. بار منفی دزدی به زناکاری هم منتقل می شود و اشاره به دزدیدن متعلقات فرد/مردی دیگر می کند. از طرفی واژه ی "سالم" با کلماتی با بار ارزشی مثبت مانند سلامتی، بهداشت، تندرستی و خوشبختی وسعادت قرین است. وقتی این تقابل را برای تقابل روابط قانونی و زناکارانه به کار می بریم، خود به خود روابط زناشویی تنها کلید سعادت قلمداد خواهند شد. اما آیا اینطور است؟

مسئله اینجاست که زبان، معنا را در اذهان بازتولید می کند بدون آنکه فرد فرصت و توانایی بازنگری انتقادی بر این روابط را داشته باشد. مثلاً همجنسگرایی چه ارتباطی به دخول تجاوزکارانه دارد؟ هر عملی که از روی اجبار صورت گیرد، ناخوشایند است. حتی اگر من را مجبور کنند برخلاف میل خودم، کیک خوشمزه ای را بخورم برخلاف حقوق من با رفتار کرده اند. به ذائقه ی چشایی من تجاوز کرده اند. اما ارتباطی که میان همجنسگرایی و دخول تجاوزکارانه برقرار می شود ارتباطی در سطح گفتار نیست بلکه ارتباطی است در زیرلایه های زبان. ساختار زبان، به گونه ای این دو را به هم مرتبط می کند و فرد هرگز به این ارتباط کاذب و پیوستگی ساختگی نمی اندیشد.

زبان توانایی هنجارسازی دارد. مجموعه ای از صفات و رفتارهای مشخص، برای تعریف یک شهروند عادی به کار می رود. کودک که در پی الگوهای تقلیدی است استعداد فراوانی برای جذب کلیشه های جنسیتی و رفتاری دارد. برای مثال، هنجارهایی که در قالب شخصیت های داستانی ادبیات کودکان ارزش گذاری می شود. قهرمان هیچ یک از داستان های کودکان، همجنسگرا نیست. همجنسگراها آنچنان مبهم، تاریک و گنگ اند که فرد دارای هموفوبیا خود به خود توان برقراری ارتباط با وی را از دست می دهد. ما وقتی می توانیم با دیگری ارتباط برقرار کنیم که تا حدی بتوانیم رفتارهای وی را در قبال خود پیش بینی کنیم. مثلاً مرد دگرجنسگرا در برخورد با مرد همجنسگرا، توانایی پیش بینی انگیزه ی رفتارها، عواطف و مقاصد وی را از دست می دهد. دلیل این امر آن است که زبان پیشاپیش نظامی از ارزش ها تشکیل داده که پیش شرط های لازم برای یک ارتباط را مشخص می کند. ترجمه ی کلمه ی "زیبا" به تصویری ذهنی که برای شنونده قابل تصور باشد، بر اساس همان نظام ارزشی انجام می شود. عواطف یک همجنس برخلاف جنس مخالف با منطق های دوستی و رفاقت، از خودگذشتگی، همکاری و صمیمیت برادرانه یا خواهرانه و... تعریف می شود. اگر کسی از میان افراد همجنس شما، نسبت به شما عاطفی دارد شما براساس این زبان از پیش کد گذاری شده، آنرا نشانه ی رفاقتی برادرانه خواهید دانست و نه یک تمایل جنسی، و برعکس، بر اساس داده های فرهنگی، تمایل یک فرد غیر همجنس همیشه بر اساس تمایل جنسی ارزشگذاری می شود و تصور نشانه ی رفاقتی خالص در آن دشوار است. اگر با تمایل جنسی همجنسگرایانه ی فرد مقابل خود روبرو شوید شگفت زده می شوید. عبارت واحد من تو را دوست دارم، از زبان افراد مختلف، بر پایه ی عادت فرهنگی، معنای متفاوت به خود می گیرد. در این عبارت، تو و من، طبق یک توافق فرهنگی، شکلی از پیش تعیین شده دارند. حتی می شود جنسیت فرد را بر اساس معیارهای فرهنگی، بر اساس جمله می خواهم تو را در آغوش بگیرم، تعیین کرد. فرهنگ، با دیکته کردن چارچوب های خود بر زبان، زبان را زندانبان افراد در جامعه کرده است. این است زبان مسلط موجود در برقراری ارتباط میان انسان ها چندان هم موفق عمل نمی کند. این زبان به شدت یکجانبه و مغرض است. این زبان است که بیمار است و نه همجنسگرا و نام بیماری هموفوبیاست، و نه همجنسگرایی.

یکی از ابزار اصلی تثبیت و بقای جمهوری اسلامی در ایران، سرکوب انبوه بوده است. به نظر می‌رسد آغاز و پایان این نظام را که نطفه‌اش بنا بر سرشت آن، از همان سالهای فعالیت فداییان اسلام، در خشونت، هراس‌آفرینی و ترور بسته شد، جدا از این سرکوب نتوان توضیح داد و ارزیابی کرد. سرکوب انبوه ویژگی نظام جمهوری اسلامی به مثابه یک نظام تمامیت‌خواه و سلطه‌جو است که دامنه آن از مرزهای کشور فراتر رفته و چه در شکل آدمربایی و ترورهای خارج از کشور و چه به شکل حمایت از گروه‌های تروریستی در کشورهای منطقه، به سیاست رسمی حکومت ایران در داخل و خارج تبدیل شده است.

عقاید سیاسی

مدافعان حکومت اسلامی همان زمانی هم که هنوز «جمهوری» خویش را بر پای نداشته بودند، تلاش می‌کردند با ترور و هراس‌آفرینی به دیگران درس عبرت بیاموزند. ترور فقیح احمد کسروی، اندیشمند و مورخ برجسته، در سال هزار و سیصد و بیست و چهار آن هم در صحن دادگستری، به نماد این خشونت لجام‌گسیخته تبدیل شد. اگرچه ترورهای منفرد و آنگاه به آتش کشیدن کاباره و سینما تا کنون به عنوان بخشی از فعالیت آنها برای تضعیف حکومت وقت و هم چنین تلاش برای رسیدن به قدرت ارزیابی می‌شد، لیکن تجربه نشان می‌دهد از میان برداشتن فیزیکی مخالفان، آنگونه که جامعه بشری از دوران بدوی تا به امروز در جوامع بسته و حکومت‌های خودکامه به یاد دارد، حتی پس از کسب قدرت نه تنها پایان نمی‌گیرد، بلکه این بار با تکیه بر ابزار قدرت، دامنه و ابعاد جدیدی می‌یابد که هر بار در خود بازتولید می‌شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سرکوب انبوه به پشتوانه قدرت دولتی با هجوم به مخالفان سیاسی و دگراندیشان آغاز شد. سرکوبی که خیلی زود در قانون اساسی و سپس در قوانین مدنی و حقوق جزا تضمین و پشتوانه قانونی نیز یافت. نظام جمهوری اسلامی از نظر قانونی کردن سرکوب، شکنجه و تبعیض سیاسی، مذهبی و جنسی، در تاریخ معاصر جهان بی همتاست.

این نظام، نخست پایوران رژیم گذشته را به جرم «خیانت» و تعلق به «دشمن» سر به نیست کرد. امری که برای بسیاری از مدافعان امروزین حقوق بشر، بدیهی، طبیعی و چه بسا «حق مسلم» تازه به قدرت رسیدگان به شمار می‌رفت.

همزمان، اعضا و هواداران گروه‌های سیاسی مخالف دیگر، اعم از چپ و راست، با زندان و شکنجه و اعدام روبرو شدند. لیکن هنگامی که نوبت به سر به نیست کردن کسانی رسید که مدافعان رژیم تازه بودند، چه بسا این تصور واهی وجود داشت که به دلیل همین «دفاع»، که البته به «دفاع» محدود نمانده و در بسیاری زمینه‌ها به «مشاوره»، «خط‌پردازی» و «لو دادن» فرا روییده بود، جمهوری اسلامی بتواند تشخیص دهد که «دشمنان» خود را باید در میان کسانی دیگر غیر از آنها بجوید. اما چنین نشد. نظام به آنها نیز رحم نکرد. بسیاری از آنها را اعدام کرد و برخی را نیز آبروخته و تحت‌نظر، پس از آنکه با همکاری وزارت اطلاعات و توابع آن از صفوف خودشان برایشان «خاطرات» نوشت، گذاشت به زندگی گیاهی خود ادامه دهند تا عمرشان بطور طبیعی بسر آید.

دامنه سرکوب سیاسی و از میان برداشتن دگراندیشان در طول سه دهه چنان گسترش یافت تا اینکه اکنون نوبت به خودشان و درون خودشان رسیده است. آن «دو بال نظام» که سیدعلی خامنه‌ای هر بار در آستانه رأی‌گیری‌ها تکرار می‌کرد، مدتهاست به فراموشی سپرده شده است.

کسانی که «بال چپ» نظام به شمار می‌رفتند و به عنوان «اپوزیسیون قانونی» تحمل می‌شدند، یا به خارج از ایران فرار کرده‌اند و یا به سکوت مزمز دچار شده‌اند. اگر هم مانند حجت‌الاسلام محمد خاتمی، رییس جمهوری اسلامی پیشین نظام، که توانسته بود برای حکومت آبرویی در خارج از

کشور بخرد، به خیال همان روزها بخواهد سیاست‌های سلطه‌جویانه رژیم را لاپوشانی کند، چنان سر جایش می‌نشانند که خود کوتاه بیاید و بگوید سخنان مرا تحریف کردند!

این تصور نیز که در یک حکومت دینی احتمالاً پیروان ادیان دیگر می‌توانند در آسایش بسر برند، خیلی زود واهی از آب در آمد. نه تنها پیروان مذهب بهایی که اساساً در قانون اساسی جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته نمی‌شوند، به طور قانونی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، بلکه سنی‌ها نیز که اکثریت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، و شمارشان پس از شیعیان بیش از پیروان مذاهب دیگر در ایران است، از حقوق برابر با مسلمانان شیعه برخوردار نیستند.

در این میان اما بهاییان همواره دستاویز شرایط نابسامان سیاسی و اقتصادی قرار گرفته‌اند و حکومت‌ها تلاش کرده‌اند توجه جامعه و افکار عمومی را به سوی دشمنی جلب کنند که گویا در میان آنها لانه کرده و مسبب فلاکت‌های اجتماعی و اقتصادی کشور است.

تنها در دوران سلسله پهلوی بود که بهاییان با به رسمیت شناخته شدن حقوق برابر اقلیت‌های مذهبی در کنار پیروان ادیان دیگر در یک آرامش نسبی بسر بردند و با وجود دسیسه‌هایی که از سوی روحانیان متعصب اسلامی صورت می‌گرفت، توانستند چنان در جامعه ادغام شوند که شاید تنها در واپسمانده‌ترین لایه‌های فرهنگی جامعه و در سطحی بس محدود می‌شد مخالفت کور و آغشته با تعصبات و عادات مذهبی را با آنها مشاهده کرد. جمهوری اسلامی اما این همزیستی مسالمت‌آمیز و انسانی را زیر و رو ساخت و سبب شد که بسیاری از بهاییان در همان نخستین ماهها و سالهای استقرار حکومت اسلامی، میهن خود را ترک گویند.

دستگیری شش تن از رهبران بهایی که جمهوری اسلامی آن را در چارچوب «امنیت ملی» اعلام کرده است، ادامه همان خط سرخ تاریخی است که همواره پیروان این مذهب را قربانی ناتوانی حاکمان در اداره کشور و حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی مردم کرده است. بهاییان برای حکومت‌های واپسمانده ایران همواره آن نقشی را داشته‌اند که یهودیان در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی و به ویژه در آلمان هیتلری قربانی آن شدند. اینکه جمهوری اسلامی تلاش می‌کند دستگیری و سرکوب بهاییان را «عقیدتی» نشان ندهد، نه از احترام آن به آزادی عقاید مذهبی است (قانون اساسی‌شان آن را پیشاپیش منتفی اعلام کرده است) بلکه از آنجاست که می‌خواهند با تبدیل آن به یک موضوع سیاسی و امنیتی، با یک تیر دو نشان بزنند: ادغام سرکوب سیاسی و مذهبی!

واقعیت این است که آنچه به عنوان «دشمنان» جمهوری اسلامی تا کنون درباره‌شان تبلیغ شده است، دو کشوری هستند که در ایران سفارتخانه ندارند: آمریکا و اسرائیل! به خیال حکومت اسلامی، جنگیدن با این دو دشمن در خاک عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین اگرچه در چارچوب رسالت جهانی آن قرار می‌گیرد، لیکن برای مردم ایران که از یک سو تا گلو در مشکلات اقتصادی و بحران‌های اجتماعی و فرهنگی فرو رفته‌اند و از سوی دیگر اساساً مخالف هزینه دادن در کشورهای دیگر هستند، چندان ملموس نیست. باید بتوان به دشمنی «آمریکا» و «اسرائیل» چنان تجسم بخشید که مردم، آن را در کوچه و خیابان و در همسایگی خود حس کنند. و چه کسی مناسب‌تر و بی‌پناه‌تر از بهاییان؟! جمهوری اسلامی گمان می‌کند هنوز می‌تواند روی عقب‌ماندگی ذهنی و فکری لایه‌هایی از جامعه حساب باز کند و آنها را در حمایت از «غائله»‌هایی به کار گیرد که در تاریخ معاصر ایران فجایع باورنکردنی در حق بهاییان آفریده‌اند.

اگرچه جمهوری اسلامی در دهه شصت نیز با هجوم به بهاییان برخی از رهبران آنها را دستگیر و سر به نیست کرد، لیکن موج جدید هجوم به بهاییان که آنها را آشکارا به همکاری تروریستی با آمریکا و «صهیونیسم» محکوم می‌کند، باید در چارچوبی فراتر از روند آن سرکوب‌هایی ارزیابی کرد، که تا کنون متأسفانه «عادی» به شمار رفته و به بخشی از زندگی روزانه مردم تبدیل شده است.

جهت‌گیری جنسی

دامنه سرکوب انبوه اما نه تنها به مخالفان سیاسی و دگراندیشان و پیروان مذاهب دیگر محدود نمی‌ماند بلکه به خصوصی‌ترین حریم زندگی افراد نیز سر می‌کشد و طناب اعدام را بر گردن دگرباشان و همجنسگرایان نیز می‌اندازد. تا کنون دهها نفر در ایران به «جرم» همجنسگرایی اعدام شده‌اند. و این در حالیست که اگر عقیده سیاسی امری اجتماعی است که تنها در یک مجموعه اجتماعی می‌تواند به عینیت در آید، لیکن جهت‌گیری جنسی درست مانند عقاید مذهبی، امری خصوصی و شخصی است که هیچ دولت و حکومت و گروه و فردی را حق دخالت در آن نیست.

تنوع عقاید سیاسی، مذهبی و جهت‌گیری جنسی، هیچ کدام پدیده‌هایی تازه نیستند. به رسمیت شناخته شدن آنها و تأمین و تضمین حقوق شهروندی آنها اما امری متعلق به دوران مدرن است. لیکن جمهوری اسلامی از یک سو ادعای به دست آوردن پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها را دارد و از

سوی دیگر از پذیرفتن فرهنگی که این تکنولوژی الزاما با خود به همراه می‌آورد، سر باز می‌زند! این فرهنگ دست و دل باز است و درجه شکیبایی و بردباری‌اش در برابر دگراندیشان و دگرباشان به نقطه اوج خود در تاریخ جامعه بشری می‌رسد. افراد و احزاب و گروه‌های سیاسی ایران در داخل و خارج کشور هنوز با این نقطه اوج فاصله بسیار دارند. حزب و گروهی که از ترس «اتهام» حکومت و برخی «فقها» این شهامت را نداشته باشد که به دفاع جانانه از حقوق شهروندی آن گروه از هم میهنان خود بپردازد که عقاید سیاسی و مذهبی دیگری دارند و یا جهت‌گیری جنسی آنها متفاوت از دیگران است، هنوز به دوران «فرهنگ اتمی» تعلق ندارد. این در حالیست که سطح بردباری جامعه به دلیل انتقال همین «فرهنگ اتمی» که توسط تکنولوژی ارتباطات به آن تحمیل می‌شود، بیش از پیش افزایش می‌یابد. سرکوب انبوه اما یک ویژگی ناگزیر و متناقض را نیز در خویشتن حمل می‌کند که نه تنها از سوی حکومت بلکه از سوی برخی خط‌های سیاسی نیز هر بار با هزار ترفند از بروز جلوه‌گیری می‌شود و آن اینکه سرکوب انبوه، خواه ناخواه نارضایتی و همبستگی انبوه سرکوب‌شوندگان را به دنبال دارد. افراد، احزاب و گروه‌های سیاسی ایرانی تا کنون نه تنها نتوانسته‌اند این نارضایتی را به راه همبستگی هدایت کنند، بلکه کم نیستند جریاناتی در میان آنها که اساسا مخالف یک همبستگی انبوه و فراگیر در برابر رژیم کنونی ایران هستند. ولی مگر می‌توان راه دیگری در برابر سرکوب سیاسی، مذهبی و جنسی که بیش از پیش ابعاد گسترده و سازمان‌یافته می‌یابد، تصور کرد؟! و اگر نتوان راه این همبستگی را هموار ساخت، آیا در برابر اصرار بر ادامه برنامه اتمی که همزمان با سرکوب انبوه صورت می‌گیرد، پایان دیگری جز «انفجار اتمی» می‌تواند وجود داشته باشد؟!



همجنس‌گرا

نشریه لذبین ایرانی
www.gfiran.bravehost.com
hamjenseman@gmail.com

این ترجمه رو پیشکش می‌کنم به والت ویتمن که این ماه، ماه تولدش شه.

حمید پرنیان

برای يك غریبه

والت ویتمن

To a Stranger

نمی‌دانی چه بیقرار

تماشا می‌کنم تو را

غریبه‌ی رهگذر

Passing stranger! You do not know how longingly I look upon you,

تو باید هموی مردانه‌ای باشی که در پی‌اش

بودم،

یا هموی زنانه‌ای که در پی‌اش

بودم،

می‌دانم

(دیده‌ام انگار در خیال)

You must be he I was seeking, or she I was seeking, (it comes to me as of a dream,)

بی‌شک روزی جایی با تو

زندگی کرده‌ام،

از شادی سرشار

I have somewhere surely lived as life of joy with you,

به خاطر می‌آورم تمام لحظه‌هایش را،

پرواز که می‌کردیم

از کنار هم،

سبک، صمیمی، پاک، بالغ

All is recall'd as we flit by each other, fluid, affectionate, chaste, matured,

با من که بودی پسرکی بودی،

یا دخترکی بودی با من که بودی،

همراه من بالیدی

You grew up with me, were a boy with me or a girl with me,

با تو خوردم با تو خوابیدم، حالا تن ات تنها مال تو نیست
تن من تنها مال من نیست

I ate with you and slept with you, your body has becomes not yours only nor left my body mine only,

لذت چشم هایت را، چهره ات را، تن ات را
می دادی به من،
در برابر
دست می بردی به ریش ام به سینه ام به دست ام می رفتی
رد می شدیم از کنار هم

You give me the pleasure of your eyes, face, flesh, as we pass, you take of my bread, breast, hands, in return,

نه که بخواهم با تو حرف بزنم، نه،
وقتی تنها می نشینم یا از خواب می پریم
می خواهم به تو فکر کنم
تنها
نیمه های شب،

I am not to speak to you, I am to think of you when I sit alone or wake at night alone,

باید به انتظار بنشینم،
شک ندارم می بینمت، دوباره

I am to wait, I do not doubt I am to meet you again,

بر سر آنم که کاری کنم که تو را
از دست ندهم

I am to see to it that I do not lose you.

از مجموعه ی Leaves of Grass
علفها و برگهایشان

قانون منع ازدواج همجنسگرایان لغو شد

دادگاه عالی کالیفرنیا در یک تصمیم تاریخی قانون ممنوعیت ازدواج همجنسگرایان را درهم شکست. شاید کشیشان کالیفرنیا زودتر از موعد مقرر نیز به ثبت ازدواج همجنسگراها بپردازند. در فورم تازه ی ازدواج که تأکید بر جنسیت در آن حذف شده است، در جای نام زن و شوهر نوشته شده شریک شماره یک، همسر شماره دو. مقامات رسمی کالیفرنیا می گویند که شهرداری های این استان از دقیقه ای دادگاه عالی ازدواج همجنسگرایان را قانونی اعلام کند، ازدواج ها را ثبت خواهند کرد. هیئت تصمیم گیری با رأی چهار به سه اعلام کرد که منصفانه نیست ازدواج محدود به عقد میان یک زوج که از دو جنس مخالف باشند، صورت بگیرد. قاضی ارشد کالیفرنیا، ران جورج، نظر خود را اینگونه مکتوب کرد: محدود کردن قرارداد ازدواج به " پیوند میان یک مرد و یک زن"، غیر قانونی است و باید ملغی شود. این قانون تصریح کرده است که تمام زوج های این استان بر اساس قوانین مدنی "حق" دارند با هر کسی که بخواهند بدون در نظر گرفتن جنسیت آن فرد، ازدواج کنند.

پیش از این تنها در ایالت ماساچوست، نیوجرسی، و ورمونت بر طبق قانون، پدر و مادرهای همجنسگرا از بسیاری از حقوقی که شامل زوج های دگرجنسگرایی که به عقد هم در آمده بودند، می شدند.



تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند. همگی دارای عقل و وجدان هستند. هر کس می‌تواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده ی سیاسی یا هر عقیده ی دیگر، و همچنین منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه ی آزادی‌های ذکرشده در این اعلامیه بهره مند گردد.

به علاوه نباید هیچ تبعیضی به عمل آید که مبتنی بر وضع سیاسی، قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور یا سرزمین مستقل، تحت قیمومت یا غیر خودمختار باشد، یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد. هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد. هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی اش در همه جا به رسمیت شناخته شود. نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامت گاه یا مکاتبات هیچ کس مداخله‌های خودسرانه صورت گیرد یا به شرافت و آبرو و شهرت کسی حمله شود. در برابر چنین مداخله‌ها و حمله‌هایی، برخورداری از حمایت قانون، حق هر شخصی است.



وقتی خبر رفع ممنوعیت ازدواج همجنسگرایان در ایالت کالیفرنیا را در سایت رادیو فردا خواندم خیلی خوشحال شدم.. خوشحال از این جهت که گام همجنسگرایان به جلو درراه رسیدن به آنچه استحقاق آن را دارند با موفقیت همراه بوده.. از تغییر نگرش آقای شوایتزینگر نسبت به همجنسگرایان هم می شد خوشحالی را احساس کرد.. اما در لابلای این خبر خوشایند مطلبی بود که باعث تعجب و شاید رنجش من شد.. این که قانون ازدواج همجنسگرایان در کالیفرنیا در ماه نوامبر به رای گیری عمومی گذاشته میشود! و در صورتی که اکثریت با چنین قانونی موافق نباشند همجنس گرایان

از آن پس حق ازدواج با یکدیگر را نخواهند داشت! اگر نخواهیم چنین نگرشی به مقوله ازدواج همجنسگرایان را توهین آمیز تلقی کنیم می توان نوعی نگاه از بالا/پدر سالارانه و ارباب منشانه از آن برداشت کرد.. گویی همانطور که در قوانین اسلامی پدر اختیار آنرا دارد که می تواند برای پسر نا بالغ و سفیه(دیوانه) خود همسر انتخاب نماید یا ننماید/دگر جنسگرایان کالیفرنیا هم این حق را خواهند داشت که بعنوان ولی و قیم افرادی که لابد از نظر ایشان دارای قدرت تصمیم گیری نیستند بنشینند و تصمیم بگیرند/آیا برای دگر جنسگرایان قابل تصور است که همجنسگرایان در مورد قانونی بودن یا غیر قانونی بودن ازدواج آنان تصمیم بگیرند! همانطور که گفتم در پس لایه های فراندمن آتی در مورد قانونی یا غیر قانونی بودن ازدواج همجنسگرایان نوعی نگاه آزار دهنده به چشم می خورد /نگاهی که در آن نوع و نحوه زندگی خصوصی افرادی از انسانها جای سوال دارد و باید به رای گیری عمومی گذاشته شود! هر چند باز جای خوشحالیست که دادگاه عالی ایالت کالیفرنیا به این بلوغ و درک فکری از مقوله همجنسگرایی رسیده است که که ازدواج همجنسگرایان را قانونی اعلام کرده.

در ادامه مطلب انتقادی که در رابطه با فراندمن آتی در ماه نوامبر در ایالت کالیفرنیا برای نظر خواهی افراد آن ایالت در مورد پذیرش قانونی بودن یا نبودن ازدواج همجنسگرایان نوشته بودم، خواستم چند نکته دیگر را اضافه کنم.

متنی را که در بالا آورده ام شامل قسمت هایی از اعلامیه جهانی حقوق بشر است.. اگر سازمان های بهداشتی و پزشکی جهانی همجنسگرایی را از لیست بیماری ها حذف نموده اند در واقع کمک بزرگ و شایانی به همجنسگرایان (به خصوص در مجادلات حقوقی ایشان برای شناخته شدن به عنوان یک انسان عاقل و برابر با سایر انسان ها در برخورداری از حقوق مصرح و نگاشته شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر)انجام داده اند.. در این

اعلامیه می خوانیم که افراد بدون هیچگونه تمایز و تبعیضی بخاطر جنسیت شان و یا ولادتشان ((یا هر وضعیت دیگر))) از تمامی حقوق و آزادی های ذکر شده در این اعلامیه، که از جمله ازدواج آزادانه است، بهره مند هستند. همجنسگرا بودن یا دگر باش بودن، جنسیت و هویت جنسی یک همجنسگرا یا دگرباش است. این هویت جنسی آنقدر واقعی و زنده و ملموس و غیر قابل انکار است که در بعضی از کشورها افراد بخاطر داشتن این هویت دچار زندان و شکنجه، طرد و محرومیت از حقوق اجتماعی و حتی اعدام می شوند. این جنسیت در کنار جنسیت زن و مرد، یک جنسیت غیر قابل انکار است. بسیاری از افرادی که چنین جنسیتی دارند انسان های تحصیل کرده، با هوش و قانونمند هستند و هرگز کسی نباید آنها را افرادی غیر عاقل و غیر عادی بنامد. ازدواج و طلاق حوزه ی زندگی خصوصی دگرباشان است و جزو حقوق مسلم آنان و تنها و تنها شخص تصمیم گیرنده در مورد آن امور باید خودشان باشند نه اکثریت دگرجنسگرا.

وظیفه ی یک دولت دمکراتیک دفاع از حقوق اقلیت در مقابل اکثریت است. یکی از شاخصه های جامعه ی دمکراتیک احترام به حقوق اقلیت هاست. محدود و حذف کردن حقوق و آزادی های اقلیت ها از جمله همجنسگرایان، چه به وسیله ی فراندم و چه با فرمان پیشوا، همانند هم و چیزی جز حرکت به سوی دیکتاتوری جمععی نیست. در نهایت احساس خوشحالی ام از رأی دادگاه عالی ایالت کالیفرنیا مبنی بر قانونی بودن ازدواج همجنسگرایان را دوباره اعلام می کنم ولی باز هم می گویم نفس چنین فراندمی در تعارض و تضاد با حقوق شخصی و اساسی همجنسگرایان در یک جامعه دمکراتیک است.

آقای محمد جواد لاریجانی دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه اخیر در همایش دادستان های سراسر کشور بجای دفاع در برابر کسانیکه قواعد بین المللی را زیر پا می گذارند دست به توجیه قانون شکنی های ایران در شکستن قواعد بین المللی زده و جامعه ملل را به «کلک زنی» متهم کرده است.



آقای لاریجانی که اخیر برادرشان نیز به عنوان نماینده قم از سوی حکومت به مجلس راه داده شده است در اظهاراتی عملاً قانون شکنی های بین المللی را تأیید کرده است.

قواعد بین المللی که از سوی دولت ها امضاء می شوند اگرچه ضمانت اجرا ندارند اما در زمره تعهداتی محسوب می شوند که دولت ها به نمایندگی از مردم متعهد به رعایت آنها هستند. یکی از این تعهدات که دولت ایران نیز آنرا امضاء

کرده است «آزادی انتخاب همسر است». بر اساس این تعهد هرکس می تواند آزادانه همسر و شریک زندگی خود را انتخاب نماید و چون در قانون بر زن یا مرد بودن همسر تأکید نشده است هرکس می تواند آزادانه شریک زندگی خود را که مرد یا زن است را انتخاب کند.

بر واضح است که در قانون به این امر اشاره ای نشده است که مرد نمی تواند شریک مرد و زن نمی تواند شریک زن برای خود انتخاب کند. از اینرو و براساس این معاهده بین المللی دولت ها اگر امکان آزادانه ازدواج دو جنس را فراهم نمی کنند دست کم دیگر نمی توانند جلوی آنرا نیز بگیرند چه رسد به آنکه مجازات های سخت نیز برای آن در نظر بگیرند.

دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه در چنین شرایطی گفته است: «بر اساس اسناد چهار گانه ای که ما امضاء کردیم هرکس باید آزادانه همسرش را انتخاب کند. اما آنها (غرب) می گویند همسر می تواند همجنس و مخالف باشد که این تفسیر غربی هاست، ما با این مخالفیم. آنها می خواهند اسم همسر را شریک بگذارند که کلکی در آن است و ما در مقابل آن ایستاده ایم.»

کار کشور را ببینید که به کجا رسیده که دیگر برای انتخاب یک شریک زندگی و مرد یا زن بودن آن می خواهد در مقابل جامعه بین الملل هم ایستادگی کند. آیا واقعاً تمام مشکلات کشور حل شده و فقط همین مشکل بفرنج!! مانده که حل شود.

گمان می رود کشور در موضوع انرژی هسته ای، تروریسم، دخالت در امور سایر کشور ها، صلح خاورمیانه و... به اندازه ای در مقابل جامعه ملل قانون شکنی کرده که دیگر در این مورد نیازی به شکستن قانون نباشد، حال رسیدگی به سایر گرفتاری های داخلی ملک و ملت به کنار.

البته ایشان دفاع انسانی!! هم از مجازات سنگسار کرده اند که جای آن اینجا نیست و اصلاً آدم شرمش می آید که بنویسد یک انسان از مجازات سنگسار (رجم) دفاع کرده است.

قرار است از این پس من هم چراغی باشم. نمی‌دانم تا کی ولی هستم فعلا. پس تا هستم "کیبورد" هستم.

خب البته که همه چیز هیچ وقت سرچایش نیست. آگه اینطوری نبود که این چیزها این‌جا نوشته نمی‌شد. اتفاقا مشکل هم همین است. عیب‌یابی کار ما نیست و البته تعمیرکاری هم وجود ندارد. حالا اگر می‌خواهید مشکل را حل کنید باید پی‌راهی بود. از قدیم هم گفته‌اند هر مشکلی راهی دارد. این نکته اضافه می‌شود که گفته‌اند که راه حل‌ها قابل پذیرش هستند یا نه.

این دیگر مشکل خودتان است که این مشکل جدید - که مثلا قرار بود راه حل باشد - به مشکل قبلی اضافه شد کار را دو برابر و یا حتی چند برابر کند.

چرا این همه خودتان را اذیت می‌کنید؟ نباید اجازه داده می‌شد که این همه مسایل پیش بیاید. حالا هم که این‌طور شده، طوری نشده زیر میزی رد کنید برود. خرج زیادی که ندارد. اصلا هیچ توفیری در خرج سالیانه و ماهیانه و حتی روزانه‌تان نخواهد داشت. این دور و زمانه پول و قدرت است که حرف اول را می‌زند. به جان شما تمام مافیها هم همین‌طورند!

حالا باز در برابر این مسیله ممکن است مسایل دیگری در میان باشند، البته برای بعضی‌ها، نه همه. ممکن است این بعضی‌ها به بازار دسترسی نداشته باشند. همه که پولدار و سرمایه‌دار و بازاری نیستند. به زیردستان و طبقات محروم نباید ظلم کرد و همیشه باید آن‌ها را در نظر گرفت. یادمان باشد که مشکل فقط سراغ قشر بورژوا و البته خورده بورژوا نمی‌آید. بر حسب اتفاق این شتری است که در خانه‌ی آن‌ها بیشتر می‌نشیند. البته منظور نگارنده بر این نبود که خدای ناکرده قشر متوسط به بالای جامعه از خدا بی‌خبرند. برعکس خدا روزی چندبار جویای احوال آن‌هاست و هر بار که یادشان برود از خدا و اطرافیان خدا سربزنند، آن‌ها خوب خدمتشان می‌رسند. این دیگر نه به نویسنده مربوط است نه شما و نه شخص سوم دیگری. کار روزگار همین است دیگر. خیلی از ماجرا فاصله نگیریم می‌توان با توکل به یک سری چیزهای دیگر که در بازار به وفور یافت می‌شوند همه چیزهای حل‌نشده را حل کرد. مگر ندیده‌ایی که پشت تاکسی‌ها و کامیون‌ها نوشته‌اند بیمه‌ی دعای مادر یا فلان امام و بهمان، یا فقط خدا [با اجازه از پیش‌گاه خداوند].

ولی با تمام این اوصاف انقدر دنبال راه حل نباشیم بهتر است. نگارنده معتقد است که بهترین راه‌کار راهی است که راه نیست! این راه اصلا وجود خارجی ندارد. نویسنده معتقد است گرچه دو راهی که پیش از این توضیح داده شد موثر هستند ولی کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند و بهترین راه حل همان راهی است که نیست. اگر بخواهیم این بی‌راهه را روشن‌تر شود این‌طور خلاصه می‌شود که مثل احمق‌ها شویم و با لیخند به خودمان و دیگران بگوییم که "درست می‌شود". همین!

همین اول کار بگم برای اینکه با هم پیش بریم و فکر نکنیم اون طرف مانیتور به دستگاه! یا به معلم (مخصوصا از اون مدل های بد اخلاقش) نشسته، ناچارید سبک گفتار من که خالی از حاشیه نیست رو تحمل کنید.

این روزها هرکی با نت سر و کار داره چه داخل ایران و چه خارج از اون کلمه فیلتر و فیلترینگ براش نا آشنا نیست و تنها تفاوت خارج نشین ها با داخلی ها اینه که اونها وصف عیش! رو می شنوند و داخلی ها ناچارن طعم گندش رو لمس! کنند. جمهوری اسلامی به برکت پول نفت همه چیز داره تا هر چیزی دلش نخواست رو از ملت دریغ کنه و فیلتر و میلاردها هزینه سالیانه اش (شاید ماهیانه) هم یکی از اون وسیله های محدود کننده است.

اگر یک کاربر حرفه ای باشید یا یک آی تی خونده حتما با این جمله من که فیلترینگ فقط راهی برای ارز خود بردن حکومت ایرانیه موافقید. اما متأسفانه هنوز هم خیلی از کاربران آماتور داخل ایرانی پشت فیلتر جمهوری اسلامی می موندن و باید همه کمک کنیم برای بالا بردن سطح دانش اون دسته از کاربران.

طی دو پست می خوام دو روش موثر برای دور زدن فیلترینگ ایران رو براتون آموزش بدم. اول با یک نرم افزار شروع می کنیم و در شماره بعد می تونید مطلبی در آموزش کار با گوگل ریدر بخونید.

روزگاری وقتی می خواستین فیلتر رو دور بزنین کافی بود به سرریال که با عنوان پروکسی معروف بود پیدا کنید و دز تنظیمات مرورگرتون قرارش بدین تا براتون فیلتر رو دور بزنه، دوره پروکسی ها گذشت و جای اون سایت های آنتی فیلتر اومدن، سایت هایی که شما رو قادر می کنند به هر جای نت که می خواید سرک بکشید و البته اغلب خالی از اشکال نیستند ولی هنوز هم منسوخ نشدن و بیشترین طرفدار رو بین کاربران آماتور دارن. اما باید قدری از آماتور رفتار کردن دور شد و به سراغ راه های حرفه ای و البته ساده تر و جذاب تر رفت و راه پیشنهادی من استفاده از نرم افزارهای فیلتر شکن هستش.

این روزها نرم افزارهای زیادی برای دور زدن فیلتر هست، آدرس دو نرم افزار رو براتون قرار خواهم داد و نحوه دانلود و کار با یکی از این نرم افزارهای موثر، مجانی رو براتون آموزش خواهم داد تا اگر در ایرانید دانلودش کنید و از استفاده ازش لذت ببرید. آدرس دانلود این دو نرم افزار اینه:

<http://www.4shared.com/file/48709293/cd1d8347/U89.html?dirPwdVerified=cc1f9b53>

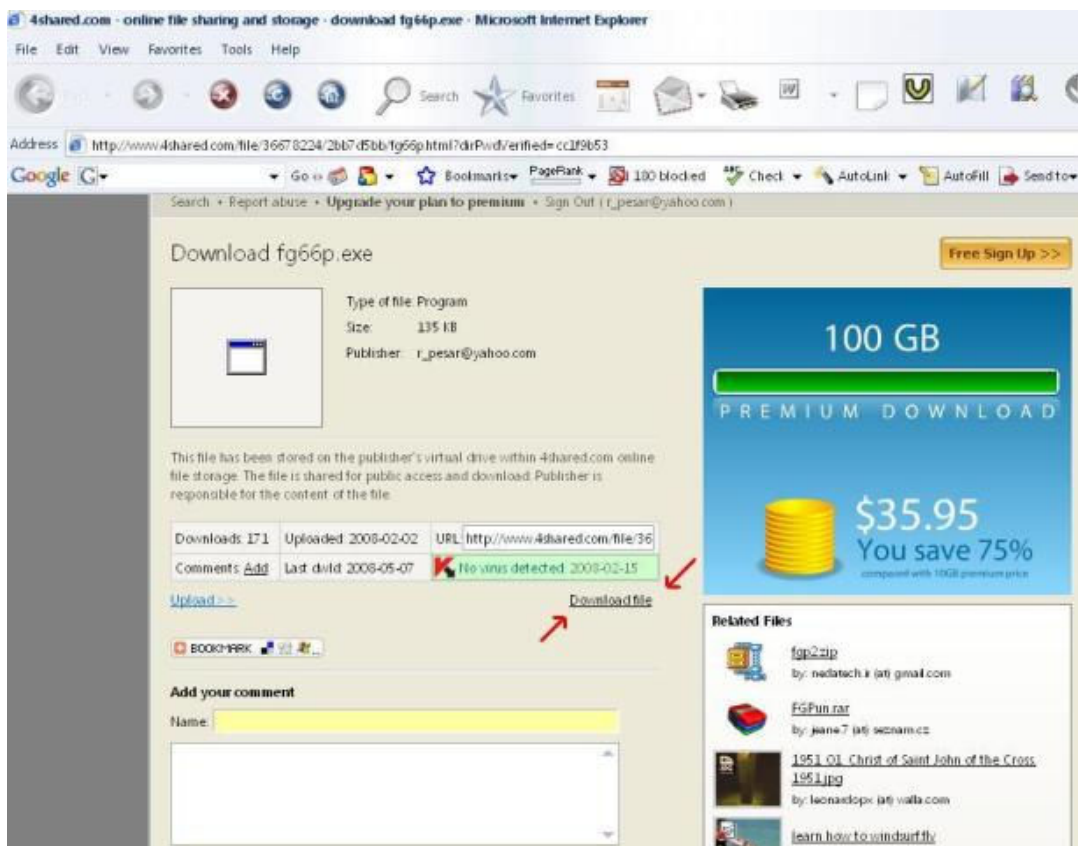
<http://www.4shared.com/file/36678224/2bb7d5bb/fq66p.html?dirPwdVerified=cc1f9b53>

اما نرم افزاری که می خوام براتون آموزشش رو بنویسم نرم افزاری است با نام Freegate و کارش به صورت تخصصی دور زدن فیلترینگ مخصوصا فیلترینگ کشورهای مثل ایرانیه (حالا این رو از کجام در آوردم خودم هم نمی دونم!).

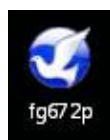
کار با این نرم افزار بسیار ساده است. برای اینکه بتونید ازش استفاده کنید با هم مراحل زیر رو جلو می ریم اولین کاری که باید بکنید اینه که دانلودش کنید (نترسید با بدترین سرعت هم دانلودش نهایت دو دقیقه بیشتر طول نمی کشه) به این آدرس برید:

<http://www.4shared.com/file/36678224/2bb7d5bb/fq66p.html?dirPwdVerified=cc1f9b53>

حالا مطابق شکل زیر از طریق اون لینکی که روی شکل جاش مشخص شده نرم افزار رو هر جای حافظه کامپیوترتون که دوست دارید ذخیره کنید

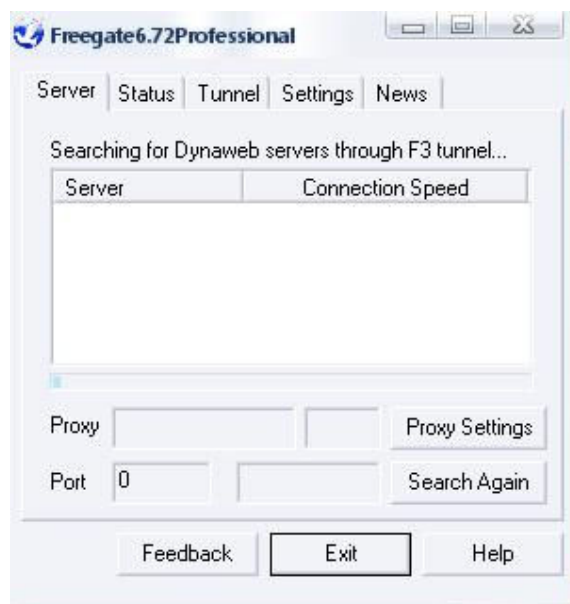


حالا شما روی حافظه کامپیوترتان یک فایل با این شکل دارید



فکر کنید می خواهید یک پوشه رو باز کنید پس روش همونطور که برای باز کردن پوشه ها کلیک می کنید (دابل کلیک)، کلیک کنید تا صفحه کوچک برنامه باز بشه.

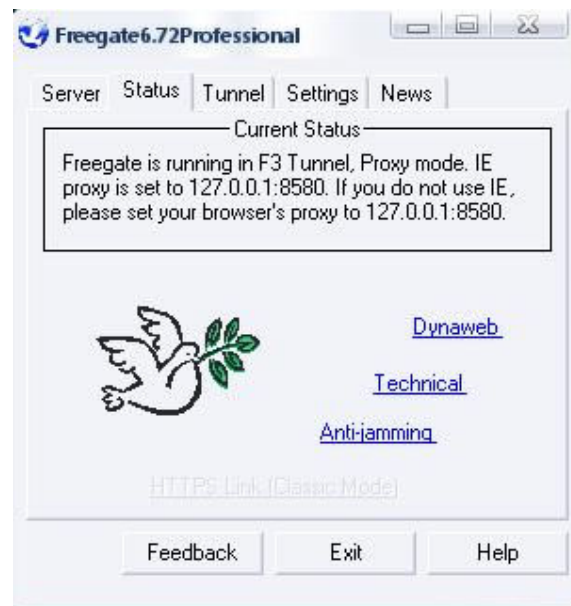
حالا روی صفحه سیستم شما صفحه کوچکی نمایان شده. (شکل زیر)



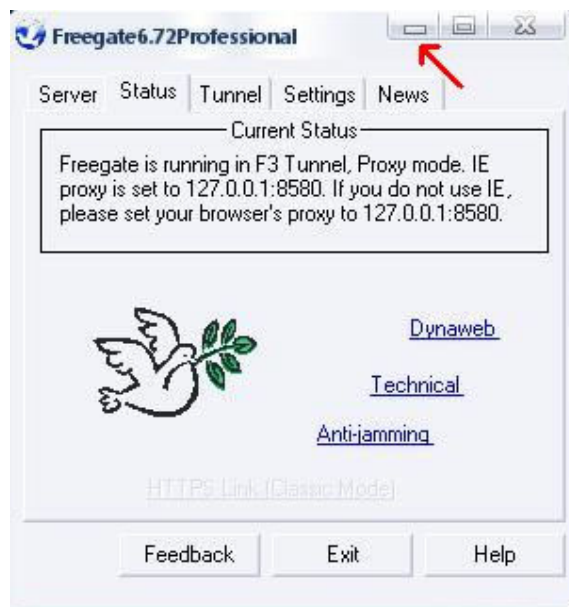
در این مرحله فقط کافیست چند ثانیه صبر کنید تا نرم افزار کار بیفتد. برای اینکه متوجه بشید نرم افزار کار افتاده دو نماد هست، اول باز شدن یک صفحه اینترنت اکسپلورر که به صورت خودکار به صفحه ای شرقی! باز می شه (بستن این صفحه هیچ اشکالی در کار فیلتر شکن به وجود نمیاره و بهتره برای تمرکز بیشتر اول این صفحه رو ببندید) (شکل زیر)



و دومین نشانه رو می تونید در عکس زیر ببینید



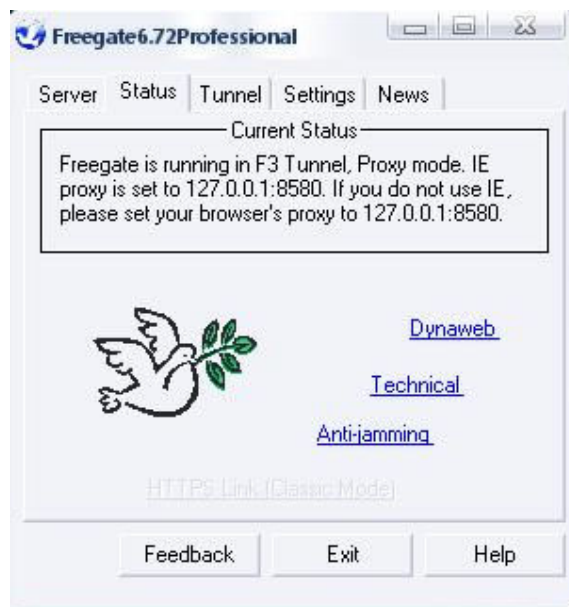
حالا کافیست از طریق آیکون مشخص شده فیلتر شکن رو از جلوی دستتون بردارید و به پایین صفحه انتقال بدین (شکل زیر)



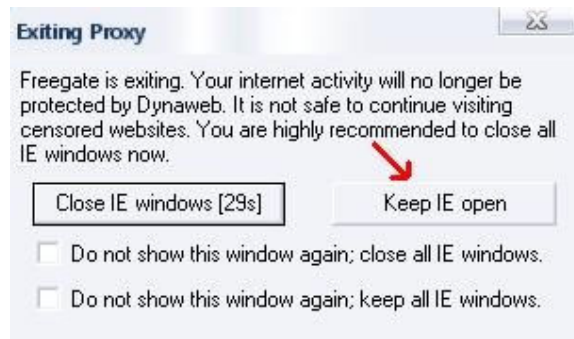
بعد از انتقال روی نوار ابزار پایین صفحه کنار ساعت کامپیوترتون شکل زیر رو خواهید دید:



حالا همه چیز آماده است تا به هر سایتی که دوست دارید سرک بکشید. دیگه هیچ کاری لازم نیست انجام بدین و کافیه به روش معمولی که همیشه برای گشت زدن در دنیای وب استفاده می کردین عمل کنید و خیالتون راحت باشه که دیگه فیلتر رو حس نخواهید کرد (البته این برنامه و دیگه برنامه هایی از این دست هم خالی از اشکال و گیر نیستند ولی تا حد زیادی کار راه اندازند)
برای از کار انداختن این برنامه هم کافیه روی آیکونی که در شکل بالا است دو بار کلیک کنید تا دوباره عکس زیر رو ببینید:



حالا با زدن علامت ضربدر یک صفحه کوچک با یک شمارش معکوس براتون نشان داده خواهد شد، بهتره برای بستن از کلیدی که در شکل زیر مشخص کردم استفاده کنید



(حرفه ای ها هم می تونن با زدن تیک یکی از گزینه هایی که در این صفحه هست این مرحله رو برای خودشون حذف کنند)
به همین سادگی.

اما یک اشکال متدوال برای کاربران آماتور اینطور نرم افزارها به وجود میاد و اونم اینه که وقتی دسترسی به اینترنت ندارند (آفلاین) و این نرم افزار رو خاموش! می کنند بعد از وصل شدن دیگه هیچ صفحه ای براشون باز نمی شه.

چاره کار خیلی ساده است. به دو روش می تونید این مشکل! رو حل کنید و اونم اینه که اگر نیازی به استفاده از این نرم افزار ندارید ولی هیچ صفحه ای براتون هم باز نمی شه کافیه یک بار در زمانی که آنلاین هستید باز و بستش کنید و خواهید دید که مشکلتون حل شده.

روش دوم رو هم می ذارم حرفه ای ها خودشون برن پیدا کنن.

امیدوارم به دردتون بخوره و دیگه دگرباشی رو نبینیم که پشت فیلتر جمهوری اسلامی متوقف شده.

اصطلاح هموفوبیا در سالهای 1967 تا 1970 میلادی برای توضیح پدیده ترس، وا همه و دوری‌گزینی از همجنسگرایان (و ستم‌های ناشی از آن) در غرب رواج پیدا کرد. بعد ها گروه‌های حقوق بشری، همجنسگرایان و مدافعان مهاجرین و پناهندگان در غرب، آن را از آن خود کرده و بار معنایی به آن بخشیدند و با مفاهیمی همچون ترس و دروی از بیگانگان و بیگانه‌ستیزی مرتبط نمودند. (نقل از مجله ماه، شماره 6 - ماه نامه ی همجنسگرایان ایرانی)



مقدمه ای در بالا آمده است در مورد سابقه ی استفاده از کلمه ی هموفوبیا، در کشورهای غربی در سالهایی است، که تلاش برای رفع سوء برداشت‌ها از همجنسگرایی و حذف آن از لیست بیماری‌های روانی در غرب انجام شد که خوشبختانه بعد از سال‌ها متمر ثمر واقع شده و به نتیجه رسید و امروز شاهدیم که در چند کشور اروپایی و چند ایالت کشور آمریکا و کانادا، همجنسگرایان از حقوقی مساوی با دیگر اقلیت‌ها برخوردار شده‌اند و این پدیده باعث تبعیض و دوری‌جستن انسان‌ها از یکدیگر نمی‌شود.

گرچه این امر نسبی به نظر می‌رسد اما درمیان افراد روشنفکر و خواص در جامعه ی ایرانی، این روزها بعضاً، همجنسگرایی امری مذموم و گناه یا بیماری محسوب نشده و همجنسگرا فردی که دچار ناهنجاری اجتماعی و جنسی هست تلقی نمی‌شود. هموفوبیا در روابط بین دگرجنسگرایان و همجنسگرایان بحثی قابل تأمل است. با توجه به این که دو سال از اعلام روزی با عنوان روز مبارزه با هموفوبیا گذشته است و با گذشت سومین سالگرد این روز رویکردهای مختلفی خصوصاً در بین دگر جنسگرایان داشته است. بعضی از دگر جنسگرایان از نگارنده ی این سطور در مورد لزوم اعلام این چنین روزی سؤال داشتند و جوابی که گرفتند این بود که اگر کمی به اطراف خود دقت کنیم، الزام وجود این روز را در بین روزهای دیگری که گرامی داشته می‌شوند به راحتی در خواهیم یافت. بر همین اساس، 28 اردی بهشت 1387 مطابق با 17 می 2008 میلادی سومین سالی ست که روز جهانی مقابله با هموفوبیا گرامی داشته شد. نگارنده این سطور در فعالیت‌هایی که در محیط مجازی اینترنت داشته است با دگرجنسگرایان زیادی وارد بحث‌های مربوط به حقوق همجنسگرایان شده است، و با توجه به این که در مناسبتی خاص قرار داشتیم سئوالی از جانب یک زن دگر جنسگرا مطرح شد که مستقیماً به موضوع هموفوبیا می‌پرداخت. این بحث از آنجا قابل تأمل و پرداختن است که از دیدگاه یک زن دگر جنسگرا مطرح شده و نشان دهنده ی این است که موضوع همجنسگرایی آنقدر در جامعه مطرح است که باعث طرح چنین سئوالاتی می‌گردد. سئوالی که در این رابطه برای یکی از دوستان دگرجنسگرای نگارنده، که استاد دانشگاه‌های یکی از شهرهای بزرگ ایران است پیش آمده این بوده است که:

چرا هموفوبیا در میان مردان دگر جنسگرای ایرانی بیشتر از زنان دگرجنسگرا رواج دارد؟

در اینجا باید مختصر شرحی بر همجنسگرایی زنان داد.

همجنسگرایی در زنان از دیر باز در جامعه ی ایرانی وجود داشته و و خلاف آنچه مذهبیون و مخالفان حقوق همجنسگرایان ابراز می‌دارند، پدیده ی وارداتی و یا جدیدی نیست. همجنسگرایی در زنان از زمان صفوی با وجود الزام عملی مردمان آن روز به مذهب شیعه و دین‌مداری (حتی ظاهراً) در بین مردم جامعه، در بین زنان حرامسراهای شاهان صفوی و اندرونی‌های مردان متنفذ دربار رواج فراوان داشته. خواهرخواندگی و داشتن دوستان نزدیک بین زنان مرفه و حتی زنان ازدواج کرده ی آن روز امری رایج بود. پس می‌بینیم که همجنسگرایی در بین زنان ایرانی از دیر باز وجود داشته اما

تنها محدود به خلوتگاه ها و البته براساس فرهنگ بانو و خدمتگزار، مسلماً تنها بین زنانی از قشر خاص وجود داشته که با محدودیت های اجتماعی بیشتری نیز روبرو بودند و همین امر باعث شد تا این پدیده در میان زنان نادیده گرفته شود.

اما بر اساس آن چه در اذهان عمومی رواج دارد، که همجنسگرایی (نه به معنایی که امروز تعبیر می شود، رابطه ی احساسی و عاطفی را نیز شامل می شود، بیشتر همان رابطه ی جنسی میان همجنسان) تنها بین مردان رواج دارد و زنان از آن بی بهره اند. در ذهنیت ایرانیان نا آگاه، همه ی همجنسگرایان (همجنس بازان) مرد هستند و البته مفعول این رابطه و اصلاً رابطه ی متعادل و یا فاعل بودن برای آنان در ذهن دگر جنسگرایان نمی گنجد.

بر همین اساس، زنان همیشه از این قاعده مستثنا می شدند و این گونه است که این ذهنیت همچون بسیاری دیگر از عادات، رفتارها و عرفی که ما میراث خوارشان هستیم، تا بدین روز ادامه پیدا کرده و برداشت ها و سوء تعبیرهای فراوانی از این گرایش جنسی در میان زنان و مردان دگرجنسگرا بوجود آمد.

حال چرا یک همجنسگرای مرد در جامعه ی ایرانی مطرود و مورد غضب واقع می شود ؟

بدون در نظر گرفتن این که همجنسگرایی از نظر عرفی و شرعی در جامعه ی ایرانی مورد قبول نمی باشد، باید ذهنیت مردسالارانه ای که در فرهنگ ایرانی مورد قبول نسل های قبل (و نه حتی خیلی دور، همین نسل قبل از ما و البته بسیاری از هم نسلان ما) از ما بوده و البته هنوز هم به قوت خویش در جامعه باقی ست را مورد بررسی قرار داد.

برای بررسی این پدیده باید یک سری عوامل را مد نظر قرار داد :

چه چیز از یک نوجوان ذکور ایرانی مرد می سازد ؟

در فرهنگ عامه ی جامعه ی ما یک نوجوان پسر ایرانی با نشانه های بلوغ ظاهری پا به دنیای دیگری می گذارد و به طبع آن انتظاراتی نیز از او می رود. در محیط های دوستانه و بین همکلاسی ها، یک پسر نوجوان باید بتواند بدون هیچ زحمتی توجه دخترهای هم سن و سال خودش را جلب کند، باید بتواند از خود و البته از جایی در اندامشان که همسالان قدرتمندتر با دستیابی به آن قدرت شان را به رخ می کشند، نیز محافظت کند.

پسران نباید به کارهای ظریف و هنرهای دستی بپردازند... چون دخترانه است این کار !

پسران نباید گریه کنند چون مرد گریه نمی کند !

در جو خانه و میان خانواده یکسری وظایف و تقسیم کارها به عهده ی پسر می گذارند تا از او مرد بسازند !

بعد از دبیرستان به دانشگاه می رود و یا به خدمت نظام .

پسرها باید به خدمت بروند تا مرد بار بیابند !

بر همین اساس و خیلی از سنت های عرفی رفتارهای دخترانه و پسرانه انگار که از سرمشق هایی بخصوص نشأت گرفته باشند، از قبل تعریف شده و اختصاص یافته به جنسیتی خاص هستند، مثلاً دخترها صورتی و قرمز می پوشند و پسرها آبی و سفید، دخترها عروسک بازی می کنند و پسرها با ماشین های اسباب بازی !

این چنین است که اگر دختر و پسری خلاف آنچه در اذهان عمومی به جنسیت مربوط است رفتار کند بسیار به چشم خواهد آمد و در فرهنگ سنتی ایرانی این برجسته بودن رفتارهای خلاف عرف مربوط به پسران بیشتر به چشم خواهد آمد چون انتظاراتی که از جنسیت مردانه در ایران می رود از آنچه از زنان و جنسیت شان انتظار می رود، بسیار سنگین تر و بفرنج تر است .

بعد از آن طبق سنتی دیرینه و البته رایج در تمام مذاهب و فرهنگ ها، فرزند پسر خانواده باید دختری انتخاب کند و ازدواجی عرفی را انجام دهد تا باعث بقای نسل خانواده باشد. اما چیزی که در اینجا به کلی از یادها رفته است، اصل **انتخابگری و حقوق انسانی** است .

اگر فرزند پسر خانواده ای بر اساس معیارها و ارزش هایی که در زندگی بدان ها دست پیدا کرده به شناخت کافی نسبت به تمایلات و احساسات اش واقف شده، روشی در زندگی برگزیند که البته معایر با سلیقه و اصول عرفی جامعه و والدینش است، مورد مخالفت اطرافیان قرار می گیرد، مورد شتمانات خانواده و سرکوفت و تحقیر قرار می گیرد و در آخر اگر انسانی قوی باشد یا مستقل شده و از خانواده دست می شوید یا بعضاً مانند بعضی دیگر از همجنسگرایان ایرانی که در شرایط بد فرهنگی و اجتماعی زندگی می کنند به مواد روان گردان روی آورده یا برای رهایی از سوء

تعبیرها و آزارهای اجتماعی دست به خودکشی می زند.

حال می رسیم به جواب این پرسش که چرا هموفوبیا در میان مردان دگرجنسگرای ایرانی بیشتر از زنان دگرجنسگرا رواج دارد.

از نظر بسیاری از فعالین حقوق همجنسگرایان، مردان همجنسگرا و البته زنان همجنسگرا نیز، این روزها در پی یافتن راهکارهایی سازنده در ایجاد فرهنگ تعامل میان هر دو جنس در جامعه هستند و این مستلزم پشت کردن به بسیاری از باورهای عرفی و فرهنگی در جامعه ی ایرانی می باشد، خصوصاً در میان مردان همجنسگرا، چون در فرهنگ عام ایرانی زنی را که مانند مردان، قدرت، جذب و نیروی کار در اجتماع مرد سالار ایران داشته باشد را می ستایند و مورد تقدیر می دهند و بر خلاف آن مردانی که به کارهایی که عموماً در باورها زنانه تلقی می شوند می پردازند را مورد تحقیر و تمسخر قرار می دهند.

اما یکی از موارد مهم در زدودن فرهنگ برتری جنسی در ایران، پشت کردن به معیاری همچون مردسالاری است که البته کاری بس دشوار می نماید و مردان دگرجنسگرای کمتری می توانند به این مهم باور داشته باشند که زندگی اجتماعی می تواند بدون برتری جنسی و حکمرانی مردسالاری در جامعه ادامه پیدا کند.

از آنجا که مردان همجنسگرا با داشتن این گرایش در حقیقت به اصول مرد سالارانه ی رایج در جامعه ی ایرانی پشت کرده و در حقیقت خود را در چشم مردان دگرجنسگرایی که برای جنسیت زنانه ارزش چندانی قائل نیستند در حد یک زن - از نظر مردان دگر جنسگرا - پایین می آورند، باعث می شوند تا خشم مردان دگرجنسگرایی که به جنسیت خود و برتری های فقهی، اجتماعی، قانونی و عرفی خود می بالند، برانگیخته شده و در واقع نفرتی که از این نوع رویکرد مردان همجنسگرا پیدا می کنند را متوجه گرایش جنسی این افراد کنند.

البته جنبه های روانی بسیاری را نیز باید در این میان مورد توجه قرار داد.

پس عامل رویکرد و حمایت همجنسگرایان مرد به برابری جنسی زنان با جامعه مردان دگرجنسگرا، و همچنین پشت کردن به معیارهای عرفی و سنتی جامعه که مردسالاری را هم شامل می شود، عامل مهمی می تواند باشد در نفرت عمومی مردان دگر جنسگرا از مردان همجنسگرا و همجنسگرایی.

اما زنان دگرجنسگرا در سال های اخیر با برجسته تر شدن همجنسگرایی خیلی کمتر از مردان دگر جنسگرا نفرت خود را از افراد همجنسگرا نشان داده اند. دلیل مهم و البته قابل توجه اش در جامعه ی ایرانی از دید کسی که در این جامعه زندگی می کند و روابط اجتماعی گسترده ای دارد، شاید این باشد که زنان دگرجنسگرا از آن جا که می دانند طبع لطیف- بعضاً - مردان همجنسگرا را در برابر خشونت های مردانه و رفتار مردسالارانه ی معلق در فضای جامعه آسیب پذیر می سازد از جنبه های منفی همجنسگرایی از نظر جامعه چشم پوشی کرده و جنبه های مثبت اجتماعی و اخلاقی آنرا بیشتر مد نظر قرار می دهند.

دلایل اجتماعی و روانی برخوردهای دوستانه تر زنان دگرجنسگرا با مردان همجنسگرا نیاز به مباحث مفصل تری دارد که در این مجال اندک نمی گنجد.

جا دارد که از تمامی همجنسگرایانی که در ایران و در چین جو خفقان و هموفوبیک در پی به دست آوردن حقوق بحق خود هستند قدردانی و یادآوری شود و همچنین آرزو کنیم که با بالا رفتن فرهنگ عمومی جامعه در آینده ی نه چندان دور شاهد آن باشیم که هموفوبیا از جامعه ی ایرانی داخل و خارج کشور رخت بر بسته و همجنسگرایان بدون ترس از برخوردهای خشن و تنفر

هم نوعان خویش به حضور خود در جامعه رونق بیشتری دهند. وارانند، اردی بهشت 1387

همجنسگرا بودن و همزمان زندگی کردن در خاورمیانه با جوامع محافظه کارش، آسان نیست؛ موضوعی که بارها در لا به لای گزارش های سازمان های مدافع حقوق همجنسگرایان به آن اشاره می شود. اما در همین خاورمیانه محافظه کار، محمد خردادیان، هنرمند ایرانی که برخی او را «مهم ترین رقصنده» ایرانی، در سال های اخیر می خوانند، دو سالی است که بعد از اعلام عمومی همجنسگرا بودنش، زندگی تازه ای را شروع کرده است.



آقای خردادیان یکی از معدود چهره های مشهور ایرانی است که روزی در یک برنامه تلویزیونی حاضر شد و با صراحت در پاسخ به پرسش های مصاحبه کننده گفت که یک همجنسگراست. او که سال ها در لس آنجلس زندگی کرده، مدتی است که به دبی مهاجرت کرده و آنجا فعالیت های هنری خود - از جمله آموزش رقص - را پی می گیرد. این در حالی است که در قوانین امارات متحده عربی نیز مانند بسیاری کشورهای دیگر در خاورمیانه، همجنسگرایی رسماً «جرم» است و مجازات پنج سال حبس نیز برای آن در نظر گرفته شده است.

پس از آنکه در سال ۲۰۰۶، ۱۱ مرد به جرم برپایی جشن عروسی برای چند همجنسگرا در ابوظبی پایتخت امارات، هریک به پنج سال زندان محکوم شدند، شماری از دیسکوهایی که پاتوق همجنسگرایان بودند در سراسر این کشور تعطیل شدند. در همان زمان مجوز کار محمد خردادیان رقصنده ۵۱ ساله ایرانی نیز که مدیریت کاباره کوچینی را در دبی بر عهده داشت، به مدت دو سال لغو شد. با این حال وی که پس از گذراندن دوران محرومیت خود توانست مجدداً مجوز کار در دبی را بگیرد، این شهر بندری را یکی از آزاد ترین نقاط خاورمیانه برای «همجنسگرایی غیر رسمی» می داند.

او که به گفته خودش در دو سال اخیر سنگ صبور بسیاری از همجنسگرایان ایران بوده، در مصاحبه ای، از شرایط «زندگی تازه» خود می گوید.

آقای خردادیان، شما دو سال پیش گفتید که زندگی مشترکی را با مردی آغاز کرده اید. کمی درباره این ماجرا برایمان بگویید.

محمد خردادیان: من با یک پسر ۲۱ ساله در ایران دوست شدم. شاید او نخواهد من نامش را ببرم ولی یکی از اعضای فامیلان بود که در یک عروسی برای اولین بار دیدمش.

یک ماه با هم بودیم و من برگشتم دبی و برای بار دوم فقط به خاطر او رفتم ایران و حتی به زندان هم افتادم، چون فکرمی کردم دیگر از تنهایی بیرون می آیم و کسی را برای خودم پیدا کردم.

به عشق او همه زندگی ام را در آمریکا فروختم و آمدم به دبی و یک زندگی جدید را با هم شروع کردیم. به اسمش خانه خریدم، برایش اقامت گرفتم و کلی دردسر دیگر تا بتوانم ویزای آمریکا را هم برای او بگیرم تا برای همیشه به آمریکا برویم.

سرانجام توانستم ویزای یک ساله کار در آمریکا را برایش بگیرم. در آنجا تقاضای گرین کارت دادیم و وقتی که دادگاه عکس های ما را با هم دید و به خاطر اینکه من در ایران به زندان افتاده بودم خیلی سریع به او گرین کارت دادند.

اما پس از آن وضع زندگی ما بد شد و من را ترک کرد تا من دوباره تنها بمانم.

واکنش خانواده شما پس از اینکه فهمیدند شما همجنس گرا هستید چه بود؟

خب من قطعاً از لحظه تولد همجنسگرا بودم و وقتی خانواده ام متوجه شدند هیچ وقت به من چیزی نگفتند و خیلی راحت با این موضوع مواجه

شدند، چون زمانی بود که من سی چهل ساله بودم و دیگر بچه نبودم و حق انتخاب داشتم.

از اینکه همجنس گرا هستید، خجالت می کشیدید؟

بله اوایل خجالت می کشیدم ولی الان دیگر نه، خجالت نمی کشم.

آقای احمدی نژاد در یک سخنرانی که در دانشگاه کلمبیا ادعا کرد که در ایران همجنسگرا یا به قول ایشان «همجنس باز» نداریم .

به نظر شما این ادعا درست است؟

من فکر می کنم منظور ایشان این بود که در ایران همجنسگرایی به آن مفهومی که در غرب رواج دارد، وجود ندارد .

چون در غرب این مسئله آزاد است و افراد همجنس گرا دارای حقوق های خاص خود هستند.

تفاوت و تشابه زندگی زناشویی با زندگی مشترک همجنسگرایان در چیست؟

همجنس گراها هم مثل دوتا آدم با هم زندگی می کنند . مثل دو تا زن و شوهر.

ولی من نمی دانم چرا همیشه مردم با شنیدن این واژه [همجنسگرایی] به فکر --- می افتند . ببینید از این مقوله --- که بیابیم بیرون، می بینیم

که دو نفر با هم زندگی می کنند و از بودن با هم لذت می برند، با هم همفکرند، کوهنوردی یا سوارکاری می روند.

توی خانه هم همینطور، کارها را تقسیم می کنند. درست مثل دو تا دانشجو که با هم همخانه هستند. یکیشان آشپزی می کند آن یکی خرید می

کند، یکی رخت ها رو می شورد و همین طور زندگی را ادامه می دهند.

شما الان که تنها هستید لزوما دنبال یک رابطه بلند مدت هستید؟

بله، من نمی خواهم هر روز با یک نفر باشم. دوست دارم فقط یک نفر در زندگی ام باشد و با هم زندگی کنیم .

چون که نیازهای همدیگر را پر می کنیم . البته من بیشتر نیازهای روحی دارم تا اینکه به --- فکر کنم ولی به هر حال --- هم بخشی از زندگی

است و همه اش نیست.

چه معیارهایی برایتان در انتخاب شریک زندگی اهمیت دارد؟

من عاشق ایرانی هستم و می خواهم شریک آینده زندگی ام یک مرد ایرانی باشد.

به تیپ های ورزشکاری خیلی علاقه دارم چون خودم ورزشکارم، آدم جاق دوست ندارم و کسی را می خواهم که به سر و وضع خودش برسد و در

کل کسی که مثل خودم فکر بکند.

چون من یک بار در عشق شکست خورده ام، دیگر نمی خواهم این تجربه تلخ را تکرار کنم.

محمد خردادیان یکی از موفق ترین رقصنده های ایران است که سال ها در لس آنجلس زندگی کرده است.

بعضی خیرها حاکی از آن است که همجنسگراهای ایرانی برای زندگی به کشورهای غربی می روند تا به مشکلات قانونی در داخل

کشور برخورد نکنند .

آیا این افراد برای ادامه زندگی و فرار از وضعیت ایران به دبی هم می آیند؟

بله، من خیلی ها را دیده ام . البته اینجا هم یک کشور اسلامی است و رسماً کسی نمی تواند همجنسگرا باشد، ولی چند تا پاتوق شناخته شده

برایمان در دبی وجود دارد.

مثلاً یک کافی شاپ در سیتی سنتر هست که همیشه پر از همجنسگراست، یا اینکه یک دیسکوی فلیپینی که همیشه هم شلوغ می شد، ولی

همین تازگی ها پلیس آنجا را بست .

حتی در بین مردم محلی دبی هم همجنسگرا فراوان است. این موضوع اینجا رواج دارد ولی نه به طور رسمی .

اجازه کار دیسکوی خود من در دبی هم برای دوسال باطل شد ولی دوباره توانستم آن را بگیرم و قرار است که کار رقصی را دوباره شروع کنم .

اعلام عمومی همجنسگرایی شما چه پیامدهایی برایتان داشته است؟

من از دو سال پیش وقتی که در مصاحبه ای که با آقای امیرقاسمی در تلویزیون طپش داشتم و گفتم که همجنسگرا هستم به طور ناخواسته تبدیل

به الگوی همجنسگرایی در ایران شدم .

از آن زمان به بعد خیلی ها از ایران به من زنگ می زنند و مشکلاتشان را با من در میان می گذارند. از همه جای ایران از زنجان، بندرعباس، میاندوآب و هرجایی که فکرش را بکنید به من زنگ می زنند. هم مردها و هم زنها.

بعضی ها پشت تلفن گریه می کنند و می گویند که تصمیم به خودکشی دارند و نمی توانند فشار خانواده شان را تحمل کنند و تن به ازدواج یا یک سری چیزهای دیگر بدهند .

من هم تا آنجایی که اطلاعات دارم به آنها کمک می کنم و سعی می کنم راه گشای آنها باشم. مثلاً به آنها می گویم که اگر می توانند ثابت بکنند که جانشان در ایران در خطر است به دفتر سازمان ملل در ترکیه بروند و خودشان را به آنجا معرفی بکنند تا شاید بتوانند به یکی از کشورهای غربی بروند.

در ایران متأسفانه معنای همجنسگرایی مترادف شده است با تجاوز به یک پسر بچه و این مسئله خیلی مشکل ساز شده است، در صورتی که اصلاً این طور نیست و مقوله همجنسگرایی در بین افراد بالغ شکل می گیرد و خیلی شبیه به ازدواج یک مرد با یک زن است.

تالار گفتگوی کوششگران همجنس گرای ایران

بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همجنسگرایان ایرانی

<http://ihagroup.forumotion.com>

کوششگران
همجنس
گرا

آرشام پارسی عضو شورای دبیران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی است. پارسی در سال هزار و نصد و هشتاد به دنیا آمد. او می گوید در شیراز بزرگ شده است و هیچ همجنسگرایی را در آن شهر نمی شناخت تا اینکه گروه اینترنتی ای برای همجنسگرایان تشکیل داد. بعد از آن او بر روی ای وی/ ایدز کار کرد و فعالیت هایش را بر روی همجنسگرایان متمرکز کرد تا جایی که ترس و نگرانی هایش که ناشی از گرایش جنسی اش بود افزایش یافت. بنا به گفته ی سازمان دیده بان حقوق بشر «قانون جزایی ایران کلیه ارتباطات جنسی بین دو مرد بالغ که موجب دخول شود را به مرگ محکوم می کند» همچون در گزارش ها آمده است که زنان و لزبین ها نیز برای گرفتن حقوق مساوی خود ممکن است با شکنجه مواجه شوند. پارسی از ایران به ترکیه رفت و از آنجا به کانادا جایی که هم اکنون اقامت دارد، نقل مکان کرد. به گفته ی پارسی امروز، سازمان ایرکیو با هدف جرم زدایی همجنسگرایی در قانون مجازات اسلامی ایران و ارتقای سطح آگاهی مردم درباره ی دگرباشان فعالیت می کند.



روزنامه ی ویندی سیتی تایمز به صورت تلفنی با پارسی گفتگو کرد. و.س.ت.: شما برای روز جهانی مقابله با همجنسگراستیزی در شیکاگو خواهید بود. روزی که از سال دو هزار و پنج شکل گرفت و در ارتباط با اعدام دو نوجوان به نام های ایاز و محمود در مشهد نیز می باشد. من مایل هستم نظر شما را در ارتباط با آن واقعه بدانم. در مصاحبه ای که در سال دو هزار و شش داشتید شخصیت آنها به عنوان همجنسگرا را به بحث گذاشتید. آیا نظراتان تغییر کرده است؟ پارسی: این پرونده ای بسیار پیچیده است. به عنوان یک سازمان حقوق بشری، باید نسبت به پرونده ها مسئولانه برخورد کنیم. ما آنها را تا قبل از اجرای حکم نمی شناختیم، با توجه به سیستم بسته ی قضایی جمهوری اسلامی ایران نیز امکان دسترسی به پرونده ها به راحتی امکان پذیر نیست. بنابراین ما نمی دانیم که تحت چه شرایطی توسط نیروهای امنیتی دستگیر شده اند و چه چیزهایی در زندان بر آن گذشته است. ممکن است به هر چیزی اعتراف کرده باشند. ما هیچ اطلاعی از حقیقت موضوع نداریم. من افراد زیادی را می شناسم که با همجنس های خودشان ارتباط جنسی دارند اما همجنسگرا نیستند. در حقیقت ما نمی دانیم که آنها همجنسگرا بوده اند یا نه. این موضوع اصل روشن نیست. ما بحث های زیادی با روزنامه نگارانی که ادعا می کردند آنها همجنسگرا بوده اند، داشته ایم. برخی مواقع روزنامه نگاران غربی هیچ اطلاعی ندارند که چه شرایطی در ایران وجود دارد. در ماه می دو هزار و هفت، هشتاد مرد در اصفهان دستگیر شدند. خیلی از رسانه ها نوشتند که آنها همجنسگرا بودند. و ما نگران بودیم که این خبرها به عنوان مدرکی علیه آنها در دادگاه استفاده شود. رسانه های غربی می توانستند کمکی باشند به قاضی برای اثبات جرم همجنسگرایی.

مهمترین مسئله این است که در ایران، مردم به دلیل رابطه های جنسی، رفتارهای جنسی و کنش های جنسی شان ممکن است به مرگ محکوم شوند. در ایران داشتن رابطه ی جنسی خارج از ازدواج بین زنان و مردان غیر قانونی است. ما پرونده های زیادی داریم که می توانیم به آنها استناد کنیم. پرونده هایی که به دلیل روابط جنسی و بدون در نظر گرفتن گرایش های جنسی محکوم به مرگ شده اند. اگر به قانون مجازات اسلامی مراجعه کنید متوجه خواهید شد که تشخیص دلیل واقعی مشخص نیست و می تواند هر یک از عنوان های تجاوز، بچه بازی و یا همجنسگرایی را داشته باشد و تفاوت آنها قابل تشخیص نیست. و.س.ت.: در ارتباط با خطر حمله به ایران چه فکر می کنید؟

پارسی: باور دارم که خشونت، حمله و جنگ دموکراسی، حقوق بشر و آزادی را به ارمغان نخواهد آورد. اگر دولت امریکا به ایران حمله کند مطمئنم برای برقراری دموکراسی نخواهد بود. من کاملن مخالف با هر گونه حمله و جنگ هستم.

و.س.ت.: بیشتر کارهای شما مبنی بر وجود یک هویت همجنسگرایی سراسری است. داستان شخصی آشکارسازی شما از طریق ارتباط با اینترنت بیشتر به تأثیرات غربی نزدیک است. همانطور که می دانید خیلی از فمینیست ها و محققان امور جنسی وجود هویت جهانی همجنسگرایی را به نقد کشیده اند. کتاب جوزف ماساد یکی از جدیدترین این مباحث است. نظر شما در این باره چیست؟

پارسی: در ارتباط با هویت جنسی، خیلی ها بر این باور هستند که ما نیازی نداریم که برچسبی برای گرایش جنسی مان داشته باشیم. اما گاهی اوقات این موضوعات فقط بر روی کاغذ درست در می آیند. خیلی ها می گویند که ما نباید زندگی و ترم های غربی همجنسگرایان را داشته باشیم. اما از واژه های گی و لزبین در ایران استفاده های زیادی می شود. به تازگی یکی از محققین امور جنسی به گونه ای گفته است که تا مادامی که به عنوان همجنسگرا با هویت غربی آن نباشند، در ایران مشکل خاصی ندارند.

و.س.ت.: من فکر نمی کنم که کسی وجود شکنجه برای همجنسگرایان در ایران را انکار کند، فکر می کنم این سوال وجود دارد که چطور یک دگرباش ایرانی هویت خود را اظهار می کند. در سایت ایرانیان دات کام چوب دو سر-گهی راجع به مصاحبه اش با یک افسر امور پناهندگی در امریکا نوشته است. «او من را به مباحثی در رابطه با حجاب و فشارهای زنان در ایران کشاند. نمی توانستم با او مجادله کنم چون در آن صورت درخواست پناهندگی امر رد می شد» نظر شما در رابطه با مردمی که ناچار هستند برای گرفتن پناهندگی از احساسشان و هویت های غربی همجنسگرایی حرف بزنند چیست؟

پارسی: من که مشکلی نداشتم. اما در امریکا پناهجویان با مشکلات بیشتری مواجه هستند تا در ترکیه. در دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در ترکیه بیشتر درباره ی واقعیت های داستان زندگی من بود نه اینکه آیا من همجنسگرا هستم یا نه و یا اینکه رفتارهای کلیشه ای همجنسگرایان را دارم یا نه. مجبور نبودم ثابت کنم که همجنسگرا هستم. وقتی کفتم همجنسگرا هستم، پذیرفتند. اما از پرونده های دوستانم در امریکا و یا کانادا خبر دارم که افسر پرونده به آنها گفته است که شما قیافه تان شبیه همجنسگرایان نیست. پناهجویان در جوامع غربی با چالش های بیشتری مواجه هستند.

و.س.ت.: در سخنرانی تان در مراسم Egale Canada در سال دو هزار و شش شما گفتید «دستان لرزان من می تواند نماینده ای از دگرباشان جنسی ایرانی باشد. دستان ما را بگیرد و ما را حمایت کنید. دگرباشان جنسی ایرانی را فراموش نکنید، ما را تنها نگذارید» برخی ممکن است تصور کنند که این زبان خواهش و التماس برای کمک است نه یک کار سیاسی. نظر شما چیست؟

پارسی: ما از این جملات دیگر استفاده نمی کنیم. این مربوط به چند ماه اول فعالیت من در کانادا می شود. امروز ما دیگر نیازی به این ادبیات نداریم. و.س.ت.: ما خبرهای زیادی درباره ی لزبین ها از طریق ایرکیو نمی شنویم.

پارسی: متأسفانه لزبین ها نسبت به گی ها مخفی تر هستند و بالطبع مشکلات بیشتری دارند. بیشتر آنها ترجیح می دهند که گرایش جنسی خود را مخفی کنند چون در جامعه ی ایرانی هم زن هستند و هم همجنسگرا. من تعدادی از فعالان جنبش زنان را می شناسم که مخالف همجنسگرایی هستند و لزبین ها را قبول ندارند و از آنها حمایت نمی کنند. برخی از لزبین ها را هم می شناسم که در جنبش زنان فعال هستند. آنها تصمیم گرفته اند که اول برای حق زن بودنشان مبارزه کنند و بعد از آن به حقوق لزبین ها بپردازند. آنها می گویند که در حال حاضر حق زن بودن ما در اولویت قرار دارد و زمانی که به برابری جنسی دست یافتیم فعالیت هایمان را به عنوان یک لزبین ادامه خواهیم داد. در هر حال تعدادی از لزبین ها هم هستند که در حال حاضر با سازمان ما همکاری دارند، وبلاگ نویس هستند و مجله ای هم منتشر می کنند.

و.س.ت.: در رابطه با فعالان حقوق زنان چطور؟ شما قبلا به شیرین عبادی اشاره کردید.

پارسی: توسط یکی از اعضایمان در انگلستان با شیرین عبادی تماس داشتیم و او گفت: «من به حقوق شما احترام می گذارم و آن را قبول دارم اما نمی توانم به صورت علنی از شما دفاع کنم» در ابتدا فکر می کردم که او همجنسگراستیز است و فقر به دلایلی مسائل جهانی می گوید که با حقوق همجنسگرایان مشکلی ندارد اما فکر می کنم اشتباه می کردم. اکنون باور دارم که شیرین عبادی و دیگر فعالان مطرح در جامعه ی ایران که برای حقوق زنان تلاش می کنند و پرونده های بسیار حساسی را در دست دارند نمی توانند به صورت علنی از همجنسگرایان دفاع کنند و شاید این به دلیل حفظ حقوق موکلانشان باشد. این احتمال وجود دارد که اگر شیرین عبادی از همجنسگرایان دفاع کند دولت و قوه ی قضائیه ممکن است چند فعال حقوق زنان را به تیغ بسپارد.

و.س.ت.: یکی از اهداف شما ارتقای سطح آگاهی مردم درباره ی همجنسگرایی است. اما شما با افرادی هم چون پیتر تانچر در یک مصاحبه ی تلویزیونی حضور داشتید، با کسی که به اسلام ستیزی دامن می زند. این کار شما چه عکس العمل هایی از طرف ایرانیان مسلمان دارد؟

پارسی: من در خیلی از مصاحبه ها و نشست ها شرکت کرده ام و نشستن بر پشت یک میز به این معنی نیست که ما نظرات و طرز تفکر یکدیگر را قبول داریم. همانطور که گفتید یکی از اهداف ما ارتقای سطح اطلاعات جامعه ی ایران نسبت به همجنسگرایی است و مبارزه با اسلام ستیزی یکی دیگر از برنامه های ماست. اسلام ستیزی و همجنسگرایی هر دو از پایه ای نفرت انگیز منشا شده اند. ما مشکلات زیادی با برخی از فعالان غربی حقوق دگرباشان داریم. گاهی اوقات آنها نمی دانند واقعاً چه شرایطی در ایران حکمفرماست. آنها برنامه ها و اهداف سیاسی خود را مدنظر دارند. یکی از آن دروسرها را می توان واقعه ی ماه می دو هزار هفت در اصفهان دانست.

و.س.ت.: احساس شما به عنوان نماینده ی تمام دگرباشان ایرانی و رئیس سازمان ایرکیو چیست؟

پارسی: اجازه دهید یک مسئله را همین جا روشن کنم. من خودم را نماینده ی تمام دگرباشان ایرانی نمی دانم. من به صورت قانونی و توسط رای آنها انتخاب نشده ام. این احساس وظیفه ی شخصی من است. من به نا به دلایلی فعال حقوق دگرباشان جنسی ایرانی شده ام. بعضی از رسانه ها من را اینطور خطاب می کنند؛ آرشام پارسی، رهبر جنبش دگرباشان جنسی ایرانی. اما من این عنوان را دوست ندارم. من خودم را به عنوان رهبر نمی شناسم و معرفی نمی کنم ترجیح می دهم فعال حقوق دگرباشان جنسی ایرانی و عضو شورای دبیران سازمان ایرکیو خطاب شوم. من در حال حاضر برای حقوق آن دسته ای که خود را متعلق به جامعه ی دگرباشان جنسی ایرانی می دانند و امکان صحبت کردن علنی را ندارند، تلاش می کنم و سعی می کنم در مصاحبه ها و سخنرانی هایم نظرات آنها را هم منعکس کنم. باید اضافه کنم که من رئیس سازمان دگرباشان جنسی ایرانی نیستم، من یکی از هفت دبیر شورای دبیران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، ایرکیو، هستم. (این پاسخ، پاسخی است که در متن اصلی مصاحبه که به انگلیسی انجام شده است نیامده است. به این وسیله در اینجا متن انگلیسی اصلاح می شود. این پاسخ، که به متن اضافه شده است، پاسخی است که از جانب شورای دبیران سازمان ایرکیو تأیید می شود.)

و.س.ت.: ما از تاریخ زندگی شما به عنوان یک دگرباش ایرانی خیر داریم اما از نظرات و دیدگاه های سیاسی شما بی اطلاع هستیم. علاقمند هستیم که چه اتفاقی برای ایران بیافتد.

پارسی: من خودم را یک فعال و صاحب نظر سیاسی نمی دانم. امیدوارم که دولتی دموکراتیک داشته باشیم و مردم بتوانند برای قوانین و حقوقشان تصمیم بگیرند و انتخاب کنند و خوب مسلمانی انتخاباتی سالم هم داشته باشیم.

و.س.ت.: این بدین معنی است که شما فعالیت برای حقوق دگرباشان جنسی را فعالیت های سیاسی نمی دانید؟

پارسی: فعالیت برای حقوق بشر جزئی از فعالیت های سیاسی است. من ترجیح می دهم خودم را فعال حقوق بشر بدانم تا فعال سیاسی. ما همه احزابی را می شناسیم که خیلی فعال هستند اما برای حقوق بشر کار نمی کنند، هدف آنها قدرت است.

<http://www.windycitymediagroup.com/gay/lesbian/news/ARTICLE.php?AID=18299>

Arsham Parsi talks about gay Iran

Extended for the Online Edition

by Yasmin Nair

Windy City Times

2008-05-14

Arsham sits on the board of IRQO (Iranian Queer Organization) . Parsi was born in 1980. As he tells it, he grew up in Shiraz with no contact with other gay people until he found queer communities on the Internet. Following that, he worked on HIV issues, until rumors of his sexual orientation began to spread and he feared persecution. According to Human Rights Watch, "Iranian law punishes all penetrative sexual acts between adult men with the death penalty." Reports indicate that women and lesbians also endure lack of access to equal rights and persecution. Parsi fled to Turkey and then to Canada, where he applied for asylum. Today, according to Parsi, IRQO works for the decriminalization of homosexuality in Iran, and to increase awareness about queer issues among Iranians.

Parsi spoke with Windy City Times in a phone interview.

Windy City Times: You're here for the International Day against Homophobia, which began in 2005 and which was also connected for a while to the hangings of two men, Ayaz and Mahmoud, in Iran that same year. I'm curious about your thoughts on that incident. In a 2006 interview, you disputed the characterization of them as gay. Have you changed your mind?

Arsham Parsi: This case is very complicated. As a human-rights organization, we have to be responsible about our mission. We didn't know those people and we don't have access to their case files through the Iranian Ministry of Justice. So how do we know under which circumstances they were arrested by the government, and what happened to them in prison? Maybe they said they are gay. You know, we have no idea. I know many guys in Iran who have same-sex relationships but are not homosexual. You can't say they're homosexual or gay. So the truth is we don't know if they were gay or not. It's not Black or white.

We had a hard time with the international journalists [and activists who insisted they were gay] . The Western media sometimes doesn't know what's going on. In May 2007, 80 men were arrested in Ishafan—and most media insisted they were gay men. And we had a hard time, because that gave the courts evidence about their sexuality. So the western media helped the judge prove their homosexuality. The Western media doesn't know what's going on.

The most important thing is: In Iran, people are executed on account of their sexuality and sexual behavior and sexual acts. In Iran, having sex between men and [women] is illegal before marriage.

We have many cases we can stand by, where people were executed on the basis of their sexuality, regardless of their sexual orientation. If you read the Islamic Code, it's difficult to know whether they're punished for rape, pedophilia or homosexuality. You can't find out what they're talking about.

WCT: What do you think about the threat of war on Iran?

AP: I believe that war is not about democracy and human rights. If the United States attacks Iran, it won't be about democracy. I'm anti-war.

WCT: A lot of your work rests on the idea that there's a universal gay identity. Your own story about coming out via the Internet

seems very Western-influenced and about class access. As you know, many feminist and queer scholars have been critical of the idea of a universal gay identity, Joseph Massad's book *Desiring Arabs* being the most recent among them. How do you respond to that?

AP: About sexual identity: Many Iranians say we don't have to have a label. But sometimes that story is just on paper—it's not real in society. Many say we don't need the Western lifestyle of gay men. But we use "gay" and "lesbian," the English words. There's a professor of sexuality who recently said that homosexuals in Iran are okay as long as they identify as gay in the Western context. But we don't accept that. In Iran, people are arrested because of their sexual orientation.

WCT: I don't think most people would argue that there's no persecution of gay people, but they do have questions about what it means for an Iranian queer to have to declare a particular kind of identity in order to get help. On *Iranian.com*, Choob Doshar-Gohi writes about her interview with an American asylum officer: "He engages me in a patronizing conversation about veiling and the oppression of women in Iran. I cannot argue, or I will lose the asylum case." How do you feel about what people have to go through to gain asylum and what that might say about adopting Western ideas about gay identity?

AP: I didn't have a problem. But in the U.S., they have more problems than in Turkey. In Turkey, all the questions were around the facts of my case, not whether or not I was gay; I didn't have to prove I was gay. When I told them I'm gay, they said fine. But I know from friends in the U.S. and Canada that they've been told by officials, "You don't look like gay people." In Western societies they [asylees] have more challenges than in other countries.

WCT: In a 2006 speech to *Egale Canada* (Canada's national gay-rights group) you said, "These lonely shivering hands are the representatives of all of the Iranian LGBTs' hands. Take my hands as their representatives and support us. Do not forget Iranian LGBTs, do not leave us alone." Some might argue that such language reduces Iranian queers to pathetic creatures pleading for help, rather than political agents.

AP: We don't use that literature any more. That was part of the early activism when we first started in Canada, but we no longer use such language.

WCT: We don't hear much about lesbians in IRQO.

AP: Lesbians, unfortunately, are more invisible than gays; they have more problems. They prefer to hide their sexual orientation because, in Iranian society, they have two negative points against them: being women and being lesbian. I know many feminist activists who are fighting for women's rights, but who don't accept lesbians. I know a couple of lesbians who are active in the feminist movement; they decided to work for the women's movement first, and after that the lesbian-rights movement. They're not out because, as they told me, "Right now, our priority is women's rights, and when we have equality, we can come out as lesbians." We do have some lesbians working and blogging in Iran, and others outside of Iran who are active with our organization.

WCT: What about feminist support for your group? You've spoken about Shirin Ebadi [a Nobel Peace Prize-winning Iranian lawyer and human-rights activist] .

AP: We talked to Shirin Ebadi through one of our members in London and she told us, "I accept your rights, but I couldn't support you in public." At first, I thought she was being homophobic. But now I believe that because Shirin Ebadi [and others] are fighting for women's rights, their support of gays or lesbians [will mean that] those people will be in danger. Because the Ministry of Justice and the Iranian government will deny them all rights: "No" for women, "No" for lesbians.

WCT: One of your main issues is to increase Iranian awareness about homosexuality. But you're associated with people like Peter Tatchell, with whom you've appeared on an interview, [and who has] been accused of making Islamophobic comments. How might that affect your work with Muslim Iranians?

AP: I've done many interviews, and sitting at the same table doesn't mean we accept each other's agendas. One of our issues is with the level of information about homosexuality in Iran, and the other is Islamophobia. Islamophobia and homophobia are both hate-based. We have many problems with some activists who campaign or speak about LGBTQ Iranians—they sometimes make problems for us because they don't know exactly what's happening in Iran. They have their agenda, they have their political issues, and sometimes they create problems for us, as happened in May 2007.

WCT: How do you feel about being the representative of all Iranian queers as the head of IRQO?

AP: I should clarify: I'm not an elected official. It's my personal responsibility, and I became an activist because of the situation [for queers in Iran]. Some people refer to me as "Arsham Parsi, leader of Iranian LGBTs" but I don't like that title. I don't identify myself as a leader, but as an activist. Right now, we're talking about and for those who identify as LGBT, because we're dealing with this community [that doesn't get spoken about]. I try to address all their concerns. **I must add that I am not the head of IRQO. I am a director of IRQO's the board of directors. Information about IRQO'S board members and the names, is available in our website.** (Mr. Parsi is not the head of IRQO. Mr. Parsi is among the directors of the board of directors of IRQO. The statements has been edited and modified in the Farsi translation of the interview. The edited response is the response indorsed by the Board of Directors of IRQO. For more information contact info@irqo.net . Iranian Queer Organization)

WCT: We know about your history as a queer Iranian, but not much else of your political history. What would you like to see in Iran?

AP: I don't identify myself as a political activist. I hope that we have a democratic government, that the people can decide about their rights and their laws. We don't have safe elections. When we have a democratic party, I believe everything will be okay.

WCT: But does that mean that you don't see queer activism as political activism?

AP: Human-rights activism is part of political activism. So I prefer to identify myself as a human-rights activist, not as a political activist. I know some parties are active, but their work is not about human rights—it's about power.

Arsham Parsi will be the featured speaker in Chicago May 17 for the International Day Against Homophobia (I.D.A.H.O.) . The event will begin with a brief speak-out at 3 p.m. in the small plaza just south of Women & Children First Bookstore, 5233 N. Clark, followed by a march through the community to Gerber/Hart Library, 1127 W. Granville, where a reception for Parsi will be held. See www.gayliberation.net for more.

<http://www.windycitymediagroup.com/gay/lesbian/news/ARTICLE.php?AID=18299>



من سعیدم، با پارتنرم تو ترکیه، پناهنده ی سازمان ملل ایم. همه ی کارامون تموم شده، داریم می ریم به یه کشور دیگه که به ما اجازه ی اقامت دائم داده. خوشحالیم، ولی حالمون خیلی بده. تا دو ماه دیگه که پرواز داریم جا نداریم زندگی کنیم. خونه پیدا نمی کنیم. صاحب خونه جوابمون کرده. ما کار عجیبی نکردیم. فقط همسایه فهمیدن که ما گی هستیم. حالا باید برای این دو ماه باقی مونده بگردیم خونه پیدا نمی کنیم. پیدا نمیشه. از صبح می ریم بیرون از این بنگاهی به اون بنگاهی. علی اصلا حرف نمی زنه ... به هر بنگاهی که میریم بیرون وامیسه و نگرانی و نا امیدی رو تو چشماش می بینم. دلم میگیره .

کیرالیک او وار می ؟ (خونه اجاره ای دارین؟)

کاچ کیشی میسین ؟ (چند نفرید؟)

ایکی ، بن و آرکاداشیم . (دو نفر. من و دوستم.)

یکارمیسین ؟ (مجردید؟)

اوت . (بله)

فقط همینا رو میگم و می شنوم .

اگه مجرد باشی به ت خونه نمیدن . خوب آخه عزیز من، من مجرد نیستم . ولی اصلاً برای تو چه فرقی می کنه؟ واسه صاب خونه چه فرقی می کنه ؟

یه سال گذشت آ ... مامان دقیقه هاش و حفظ کرده ... می دونی مامان اگه منو همینجور که هستم می خواستی ... احتیاجی به این همه تقلا نداشتیم .

صاحب همین خونه که توشیم حاضر نشد 6 ماهه دیگه خونه رو تمدید کنه . خودش آدم بدی نبود اما همسایه های مسلمون و اخموی همین خونه که توشیم انقدر انگشت تو کار زندگی ما و تو چشماک ما کردن تا آواره شدیم. همسایه های ایرونی همین خونه که توشیم فهمیدن که ما با هم می خوابیم .

ما هم میدونیم اونا با شوهراشون می خوابن. شاید با کسای دیگه هم بخوابن، ولی به ما مربوط نیست، فقط می دونیم که با شوهراشون می خوابن. اما خونه هاشون تمدید می شه . ما بهشون نمی گیم چرا با شوهراتون می خوابین. به صاحبخونه هم نمی گیم اپنا با شوهرشون می خوابن. اگه هم بگیم، صاحبخونه بیرونشون نمیکنه .

علی ترکی بلد نیست ... له می شم وقتی دارم با بنگاهی صحبت می کنم میخ همیشه تو صورت من تا از حالات چهره ی من بفهمه بالاخره خونه

به سراپدار این خونه ای که توشیم پول دادیم تا نفهمه ما مجردیم . که نفهمه ماها مجردیم . بی خود دادیم، این بابا نخود تو دهنش خیس نمی خوره . وقتی تخنامونو دید که جفت هم گذاشتیم ، فرداش یکی از همسایه هاگفت راسته که شما زن و شوهرید؟! با ما سوار آسانسور نمیشن، بلا نسبت گاو، اگه نوبت ما هم باشه اخم می کنن و میرن توش . مملکت خودشونه ... ای داد از اون کسای که چشماشونو روی ما بستن و رو بودنمون ضربدر قرمز افتاد . گیر افتادیم تو یه چهارراه از هر طرف بن بست . مثل فکر و خیالای تو کله ی خودشون .

کارت شناساییمون رو که گرفت، گفت شما چه نسبتی دارید با هم؟

گفتم دوستیم. برای مصاحبه ی پلیس رفته بودیم. گفت فقط زن و شوهر با هم میرن تو. بغل دستیش با خنده ای که جون می گرفت گفت اینا از اوووون دوستا هستن .

علی ترکی نمی دونست ... و نمی دونست این همه اشکو من موقع مصاحبه از کجام در آوردم . علی ترکی بلد نیست و الا ازم می پرسید باقی اشکامو کجا قایم کردم .

پامو انداخته بودم رو پام وقتی داشتم حرف میزد. مردک با لگد پام از رو پام انداخت پایین و فهمیدم اینا جلوی عکس، اسم، امضا یا هر تمثالی از آتاتورک پاشون و رو پاشون نمیدازن .

ما هم خودمون تو مملکتمون یه چیزی مثل آتاتورک داشتیم. چنان ... به مملکتمون که حالا شما واسه ما شاخ شدین .

یکی از ایرونی ها، پول یکی از بچه های ما رو دزدیده بود. وقتی پولشو خواست، با چاقو اومد دم خونه اش و داد و بیداد راه انداخت. خوبه که همسایه های ترک فارسی بلد نیستن و فحش های همسایه های وطنی رو یاد نگرفتن . هیچ چی وطنیش خوب نیست نه ماشینش نه دوچرخه ش نه تلویزیونش نه دولتش .

هموطنای خودمون، انگار اگه به ما اخم نکنن زناشون بهشون حروم میشن.

- می دونی مامان اون روز که گفتم سعید مثل زنا شورتای رنگارنگ داره ... دیگه بریده بودم ... نمیدونی تا صب چقد تو خیابونای تهران گز کردم تا بفهمم دیگه جام پیشت نیست .

از سازمان دیدبان حقوق بشر که واسه مصاحبه اومده بودن ترکیه، بچه ها یکی یکی حرف زدن و گریه کردن. پیمان گفت فکر نکنید گفتن اینا واسه ما به همون سادگی شنیدشه واسه شما ... شما که برید ماها تا صب تو بغل هم گریه می کنیم . راست می گفت مرور درد کمتر از تحملش نیست .

از وقتی همسایه های خیلی مسلمان بچه ها عادت کردن به عنوان یه کار مستحب بعد از نماز عشاء خونه ی بچه ها رو سنگ بارون کنن پنجره های شکسته شون جاشو داد به نایلون و پارچه های کلفت .

افسانه (یه ترنس) دنبال خونه می گرده. آخه اونجا که الان می شینه، لو رفته. به ش نگفتم تقریباً محاله خونه پیدا کنی. گفت به من که هر بنگاهی می رم واسه اونم سنوال کنم . بنده خدا می ترسه پاشو از خونه بیرون بذاره. از صب تا شب می ره یه گوشه ای دور از پنجره می شینه فکر کنه شلاقهایی که تو ایران خورده دردش بیشتر بوده یا سلول ناامن این روزها .

مامان چرا آدمایی که با اتفاقات خیلی کوچیک خیلی شاد میشن، از آدمای کوچیکی که واسه شاد شدن بهونه های گنده می خوان، کمتر شاد میشن؟

مامان چرا وقتی به م می گفتی عرضه ی زن نگهداشتن ندارم و عرضه هیچ کاری رو تو این جامعه گرگ شده ندارم یاد روزایی نیفتادی که دلم لک میزد برم کوچه با بچه ها بازی کنم و نمی داشتی با کسی دوست باشم و با بچه گرگ ها آشنا بشم تا بعدش با گرگهای گنده شون بتونم سرشاح شم؟ از بچه ها کی گرگه سعید کله گنده ... مامان همه ی بچه هات همه جور آزادی ای داشتن چرا ممنوعیت های خونه تو برای من از ممنوعه های دولتی هم بیشتر بود؟ چی می خواستی از بچه آخرت بسازی؟

ساختی؟

پردی؟

باختی؟

من می تونستم همینی که هستم باشم، پر دل و جرأت هم باشم. حق خودمو هم بگیرم. چرا نداشتی یاد بگیرم همینی که هستم باشم، پر دل و جرأت هم باشم؟

من خودم چند بار شنیده باشم که ایرانیهای اینجا بگن به ما، قبیله ی کونی ها .

کونشون از چی می سوزه، نمی دونم. این که ما چی هستیم و چه جوری هستیم قاعدتا مجهوله اما واسه آدمای جاهلی مثل خودشون . اگه مردی برو کون بده ببینم . حیفِ تف ...

یاد پسرای قبیله افتادم .

پسر قبیله... پسرای قبیله ... چی کار کنیم که همه چی به شکل دیگه شه ... مهربونی نمی خوام، ولی مگه به کوچولو حق خودمو خواستن در مقابل این همه ناحق خواهیهای اجابت شده ی این همه آدم، چیز زیادیه ..؟



همیشه درباره ی قالب های سکس و اینکه آیا اصولاً می توان نقش ثابتی برای آن ترسیم کرد پرسش هایی به وجود آمده. بنابر یافته های تازه میل جنسی در همه به حالت سیال موجود است که بنا به دلایل بسیاری که همه آنها هم کشف نشده در اکثر انسان ها به صورت محدود تری در می آید. من از کسی شنیده بودم که شخص ترنسی را می شناخته که پس از اینکه

تحت عمل قرار گرفت و به زن تبدیل شد به دختر ها گرایش داشت و ل-ز-ب-ی-ن شده بود. او این میل را قبل از عمل هم داشت فقط احساس می کرد که باید یک زن زاده می شد. اینجاست که واژه ی کوپیر بیشتر به کار می آید. در گشت های نتی به ویدیو هایی بر خوردم از خواننده ی بلغار (Azis) که ظاهراً خیلی هم در بلغارستان معروف است. آنچه در ایشان دیدم (آنچیزی که به نمایش گذاشته) یک سیالیت مطلق جنسیت است که در انگلیسی تنها نام کوپیر را می شود به آن داد.

او از آرایش زیاد استفاده می کند در عین حال همیشه در نود درصد ویدیوهایش ریش پرفسوری دارد و حرکات بیشتر زنانه و گاه مردانه دارد و با پوشش زنانه صحنه های عشق بازی با مردان و زنان دارد و در پوشش مردانه هم با مردان.

و همچنین با ظاهری مردانه تر حتی نقش داماد را برای زنی بازی می کند. البته من با دیدن تعداد زیادی از کارهایش به این نتیجه رسیدم که ایشان فارغ از هر هویت جنسی که ممکن است داشته باشد همه ی ویژگی های یک همجنسگرای زن و مرد (با حفظ کامل ویژگی ها) دوجنسگرا (با حفظ کامل ویژگی ها) دگرجنسگرای مرد (در موافعی که در آن قالب هست) دگرجنسگرای زن (در موافعی که در آن قالب هست) را دارا هستند، البته به غیر از ترنس بودن چون یک ترنس بعد و یا قبل از عمل نمی تواند نقش دگر جنسگرای مرد و زن را هر دو را همزمان داشته باشد.

البته ممکن است ایشان از لحاظ فیزیکی مثلاً مرد باشد که پرسیده می شود پس چطور می تواند دگرجنسگرای زن باشد. پاسخ این است که ما از نظر درونی و احساسی، این فرد را مد نظر داریم که سیالیت مطلق جنسی و هویتی را پدک می کشد و نه مانند شخص ترنس که فارغ از تمایل جنسی اش فیزیکی مشخص را برای خود متصور است.

نام این خواننده Azis است.

Yves Saint Laurent *The King of Fashion* passed away

ایو سن لوران، طراح پارسی لباس که دنیای مد را متحول کرد و به زن های شلواریهای شیک و زیبایی پوشانید که با نقش تازه شان به عنوان چهره های موفق در بازار کار همخوانی داشت، روز یکشنبه اول ماه جون، در هفتاد و یک سالگی بر اثر تومور مغزی درگذشت. در سال های آخر زندگی خود منزوی، تنها و رنجور بود. اولین طراح مدی بود که از سال های 1960 به این طرف، کاراکتر زنان مستقل و هدفمند را که در پی گرفتن موقعیت های شغلی بهتر بودند را در طرح لباس های خود در نظر گرفت. پیر برکه که سال های متمادی شریک زندگی و شریک کار او بوده، در مراسمی که به مناسب مرگ او و برای بزرگداشت اش برگزار شد گفت، کوکو شانل به زن ها رهایی بخشید و ایوز، قدرت را. سن لوران مروج آزادی بود، آنارشیست بود، نقش او به عنوان طراح لباس، نقش کسی بود که پیش پای جامعه بمب منفجر کند.



رئیس جمهور فرانسه، سارکوزی در همین مراسم گفت، ایو سن لوران یکی از معتبرترین نام های دنیای مد بود که طراحی لباس را به حد هنر رساند. او آخرین نفر از نام های افسانه ای نظیر، شانل، و

کریستین دیور بود که پاریس را به مرکز مد جهان بدل کردند.

در سال 2002، ایو سن لوران، بعد از چهل سال از بازار مد کناره گرفت و گفت که علت کناره گیری اش این است که امروزه تجارت بر دنیای مد حکومت می کند نه هنر. او گفت، زیبایی و وقار از یاد رفته، هیچ نقطه اشتراکی با این جهان تازه ی مد که در حد ویتربین آرایبی تقلیل پیدا کرده، ندارم. [بیلانیت هومو](#) در گزارشی از مراسم وداع روز یکشنبه نوشته است، سن لوران وقتی به جمع کریستین دیور پیوست مرد جوانی بود که دیور با دیدن طراحی های اش، مجذوب کار او شد. از او دعوت به کار شد و به عنوان آسیستان، به همکاری با دیور پرداخت و چیزی نگذشت که دیور از او به عنوان ولیعهد خودش نام برد.

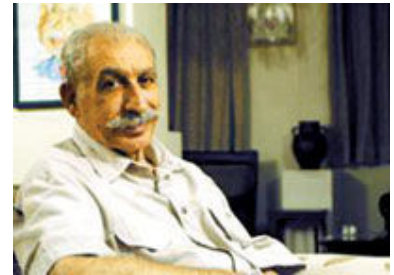
ایو سن لوران در سال 1958 با پیر برژه آشنا شد که در آن زمان مدیر برنامه ها و معشوق نقاش معروف پارسی برنارد بوفه بود. رابطه ی عاشقانه ی این دو تا سال 1978 ادامه داشت. وقتی از هم جدا شدند، پیر برژه همچنان مدیر کمپانی سن لوران باقی ماند و تا 1986 تا در خانه ی مشترک شان زندگی می کرد.

با آن که گرایش جنسی سن لوران به عنوان یک همجنسگرا بر کسی پوشیده نبود، اما تا 1991 که در یک مصاحبه با روزنامه فیگارو همجنسگرا بودن خود را اعلام کرد، هیچوقت در این مورد به طور رسمی حرفی نزده بود.

مراسم وداع با سن لوران در یکی از با شکوه ترین کلیساهای باروک، در نزدیکی موزه ی لوور، واقع در خیابان معروفی که مشهورترین بوتیک های طراحان طراز اول در آن جای دارد، برگزار می شود. برای ادای احترام به ایوز سن لوران تمام فروشگاه های وای اس ال YSL، در سراسر دنیا در ساعت 1:30 بعد از ظهر به مدت دو ساعت از کار دست می کشند. میزبان این مراسم، معشوق و شریک سالیان زندگی او، پیر برژه است؛ زمانی که اولین بار با هم آشنا شدند، سن لوران تنها 25 سال داشت.

ایو سن لوران در اول آگوست 1963 در اوران، شهری در الجزیره به دنیا آمد. جسد سن لوران سوزانده خواهد شد و خاکستر آن در شهر اوران بر روی باغی در مراکش، نزدیک خانه ای که سن لوران و برژه با هم خریده بودند، پاشیده خواهد شد.

نادر ابراهیمی از سیزده سالگی به فعالیت سیاسی پرداخت و بارها دستگیر شد و به زندان رفت. او خود را ابوالمشاغل نامید، شغل های گوناگون خود را اینطور ردیف کرده است: کمک کارگری تعمیرگاه سیار در ترکمن صحرا، کارگری چاپخانه، حسابداری و تحویلداری بانک، صفحه بندی روزنامه و مجله و کارهای چاپ دیگر، میرزایی یک حجره ی فرش در بازار، مترجمی و ویراستاری، ایرانی شناسی عملی و چاپ مقاله های ایران شناختی، فیلمسازی مستند و سینمایی، مصور کتاب های کودکان، مدیریت یک کتاب فروشی، خطاطی، نقاشی و نقاشی روی روسری و لباس، تدریس در دانشگاه ها و ادامه داشته



است. نوشتن را هیچوقت کنار نگذاشته است. اولین کتاب اش در سال چهل و دو به چاپ رسید با نام "خانه ای برای شب". تا سال هشتاد و پنج از صد مقاله و نیز بیش از صد کتاب در زمینه های گوناگون از داستان های کوتاه و بلند و کتاب کودکان و نوجوانان و نمایشنامه و فیلمنامه و پژوهش از او به چاپ رسید و بعضی از این ها به زبان های دیگر نیز ترجمه شدند. چندین فیلم مستند و سینمایی و دو مجموعه ی تلویزیونی، آتش بدون دود، و سفرهای هامی و کامی، نوشته و کارگردانی کرده و آهنگ و ترانه برای آنها ساخت. نخستین مؤسسه ی ایران شناسی را تأسیس کرد. بنیاد "همگام با کودکان و نوجوانان" را همکاری همسرش را تأسیس کرد. نادر ابراهیمی پس از انقلاب، همچنان پرکار باقی ماند. او پس از یک بیماری دراز مدت، پس از سالها که در خانه ی خود بستری بود، در بیمارستانی در تهران، در سن هفتاد و سه سالگی، در گذشت. یاد و آثارش گرامی.

می، روز جهانی مبارزه با ترس از همجنس‌گرایی بود. «International Day Against Homophobia»: پیشینه‌ی این نامگذاری به ۱۴ می ۱۹۹۰ بازمی‌گردد؛ زمانی که همجنس‌گرایی از طبقه‌بندی بین‌المللی آماری بیماری‌ها در سازمان بهداشت جهانی خارج شد. در ۱۷ می ۲۰۰۴ همچنین برای نخستین‌بار در آمریکا، در ایالت ماساچوست، ازدواج همجنس‌گرایان جنبه‌ی قانونی به‌خودش گرفت. ایران یکی از معدود کشورهای دنیاست که مجازات اعدام برای همجنس‌گرایان بارها در آن رخ داده است. به بهانه‌ی روز ۱۷ می، با آرشام پارسی، عضو هیات دبیران «سازمان دگرباشان جنسی ایران» IROO در کانادا گفت‌وگویی کرده‌ام و ابتدا پرسیدم که همجنس‌گرایان ایرانی در داخل و خارج از ایران چه واکنشی به «روز جهانی مبارزه با ترس از همجنس‌گرایی» نشان داده‌اند: **آرشام پارسی:** هفدهم می برای همجنس‌گرایان ایرانی روز مهمی است، به دلیل این که روزی است که تداعی می‌شود با همه‌ی فشارهایی که در طول زندگی با آن روبه‌رو بوده‌اند، چه به‌خاطر ترس از وجود قانون که محکوم به مرگ هستند، چه به‌خاطر ترس از جامعه که آنها را ترک می‌کند و آنها را نمی‌تواند قبول کند. به‌رحال من دیده‌ام که در وبلاگ‌هایشان، در نوشته‌هایشان به این‌روز خیلی اهمیت می‌دهند و سعی می‌کنند برنامه‌هایی داشته باشند. ولی خب در داخل ایران کاری نمی‌توانند بکنند، به دلیل این که شرایطی وجود ندارد تا بخواهند از حق‌شان دفاع کنند. اگر بخواهند هر اقدامی بکنند در رابطه با هموفوبیا، خودشان دستگیر می‌شوند توسط دولت و تنها راهنشان این است که دیگر رسانه‌ها در این رابطه صحبت و اطلاع‌رسانی کنند.

در خارج از ایران چگونه؟

از برنامه‌ای توسط ایرانی‌ها من خبر ندارم؛ سازمان ما در شیکاگو برنامه و سخنرانی دارد در ارتباط با هموفوبیا. امسال فکر می‌کنم پنجمین سالگرد روز جهانی مقابله با ترس از همجنس‌گرایی باشد. در آمریکا نخستین سالی است که این برنامه برگزار می‌شود و تنها در سه شهر سانفرانسیسکو، نیویورک و شیکاگو. ما هم در ارتباط با هموفوبیا در ایران صحبت خواهیم کرد.

آیا فعالان حقوق همجنس‌گرایان ایران در ۱۷ می، هیچ حرکت خاصی را انجام خواهند داد، فرضاً مانند شما گزارش‌هایی را ارائه

می‌کنند به سازمان‌های بین‌المللی درباره‌ی وضعیت همجنس‌گرایان در ایران؟

تا آنجا که من می‌دانم، دادنامه‌ای نوشته شده که از همه خواسته شده آن را امضا کنند تا بشود به آن استناد کرد در رابطه با نقض حقوق بشر در ایران به دلیل همجنس‌گرایی و فشارهایی که وجود دارد. در کل این تنها مربوط به همجنس‌گرایان نیست. هموفوبیا (ترس از همجنس‌گرایی) نه مرز جغرافیایی دارد و نه متعلق به یک گروه خاص اجتماعی است. ترس از وجود همجنس‌گرایی که عده‌ای به‌هر دلیلی نمی‌خواهند آن را قبول بکنند می‌تواند قانونی باشد، می‌تواند اخلاقی باشد و می‌تواند حزبی باشد. به نظر من این یک وظیفه است برای همه‌ی افراد جامعه که با هموفوبیا مقابله می‌کنند.

شما انتظار دارید در داخل ایران چه شرایطی برای همجنس‌گرایان به‌وجود بیاید؟

مارتین لوتر کینگ، یکی از فعالان حقوق برابری سیاه‌پوستان در آمریکا در یکی از سخنرانی‌های خودش در سال ۱۹۶۳ گفت که «I have a dream» یعنی «من آرزو دارم». امروز که روز مقابله با هموفوبیا است، من هم «آرزویی دارم». آرزوی من این است که هیچ‌گونه شکنجه و تبعیض وجود نداشته باشد. هیچ کس اعدام، مجازات و دستگیر نشود؛ از خانواده طرد نشود و به دلیل گرایش جنسی‌اش حتا مورد نگاه سنگین جامعه قرار نگیرد. حقوق برابری داشته باشد نسبت به تمامی انسان‌ها. اکنون در ایران جنبش‌های زیادی وجود دارد که برای رفع تبعیض تلاش می‌کنند، برای رفع تبعیض قومی، مذهبی و عقاید سیاسی. باید از بابت تفاوت در گرایش‌های جنسی هم رفع تبعیض هم بشود.

حدا از مسایل حکومتی، با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و مذهبی در ایران، فکر می‌کنید رسیدن به خواسته‌ی شما تا چه حد عملی باشد؟

به نظر من حکومت و اجتماع، از هم جدا نیستند. به دلیل این که مردم با ترس از همجنس‌گرایی به دنیا نمی‌آیند بلکه یاد می‌گیرند همجنس‌گراستیز باشند. همانطور که مردم خود به خود دموکرات به دنیا نمی‌آیند، دموکراسی را یاد می‌گیرند. زمانی که دولت، رسانه‌ها را سانسور می‌کند و اجازه نمی‌دهد مردم نسبت به همجنس‌گرایی اطلاعات درستی داشته باشند، مردم هم، همجنس‌گراستیز بار خواهند آمد. امروز به نظر من دولت و مردم در یک مرحله قرار دارند. دولت با قوانین قضایی که بسیار خطرناک است و مردم که بسیار رفتارهای ناشایستی دارند با همجنس‌گرایان. مردم باید بخواهند با هموفوبیا مقابله بشود در ایران و دولت را مجبور بکنند که تغییر دهد. مانند همه‌ی چیزهای دیگری که مردم می‌خواهند و دولت‌ها را مجبور می‌کنند.

شما به‌عنوان یک فعال حقوق همجنس‌گرایان ایرانی، چه طرح‌ها و ایده‌هایی دارید برای این که ترس از همجنس‌گرایی را به‌ویژه در جامعه ایران از بین ببرید؟

به نظر من نوشتن مقاله، خبرسازی، نوشتن کتاب و مطالب گوناگونی که امروزه استفاده می‌شود، راه خوبی است برای مقابله با هموفوبیا، ولی همه چیز نیست. به نظر من باید آستین‌ها را بالا بزنیم و بایستیم توی خیابان‌ها و تک تک با مردم صحبت بکنیم. کسی که همجنس‌گراستیز است و به دلیل گرایش جنسی، افراد را در خیابان کتک می‌زند، لزوماً هیچ دلیلی وجود ندارد که آن مقاله‌ها را خوانده باشد. پس به نظر من در کنار همه‌ی این فعالیت‌هایی که امروزه انجام می‌شود، باید تک تک با مردم صحبت کرد و نظر آنها را عوض کرد. تجربه‌ای که تا به حال داشته‌ام این بوده که وقتی با مردم صحبت می‌کنی و می‌گویی که واقعاً چه هستی، حرف تو را قبول می‌کنند. اما پیش از آن، تو را طرد می‌کنند.

الان که با شما صحبت می‌کنم در شیگاگو هستید برای یک سخنرانی به بهانه‌ی روز ۱۷ می. این برنامه را چه نهادی سازماندهی کرده و محتوای سخنرانی شما چیست؟

این برنامه توسط «گروه آزادیخواهان همجنس‌گرا» برگزار شده که در اصل به دو مورد توجه دارد: فشارهای دولت روسیه علیه همجنس‌گرایان در مسکو که در روز ۲۱ می، یک Gay Parade در مسکو قرار است برقرار بشود و دولت تهدیدهای زیادی کرده است. اینها راهپیمایی دارند برای دفاع از حق همجنس‌گرایان در مسکو. همچنین در ارتباط با ایران صحبت خواهم کرد و به موارد گوناگونی اشاره خواهیم کرد که هموفوبیا مرز جغرافیایی ندارد، در همه جا هست و تنها ویژه‌ی ایران نیست. نکته‌ی مهمی هم که در سخنرانی‌ام تاکید دارم به آن اشاره کنم، این است که خشونت، آزادی و دموکراسی را به‌همراه نمی‌آورد. حمله‌ی نظامی به کشورهای دیگر باعث نمی‌شود که دموکراسی در آنها پدید آید و یا حقوق بشر رعایت بشود. در ایالت متحده آمریکا که امروز ما هستیم نقض حقوق همجنس‌گرایان وجود دارد. همجنس‌گرایان در اینجا از حقوق ویژه‌ای برخوردار نیستند. حساسیت خاصی وجود دارد و همجنس‌گرایان هم، همانند دیگر اقلیت‌ها جامعه موظف هستند اعلام کنند که مخالف هر گونه حمله‌ی نظامی هستند. ما به‌عنوان همجنس‌گرا به‌هیچ‌عنوان مایل نیستیم از ما استفاده‌ی ابزاری بشود، برای مقاصد سیاسی.

روزگار وایسا می خوام پیاده شم
دیگه دنیا واسه من جا نداره
دل من می خواد بره به جای دور
اما از وقتی شیکس پا نداره

روزگار غریبه ای با غصه هام
واسه من هزار قلم ساز می زنی
وقتی از ساز زدنات خسته میشی
دل صاب مرده م و ساده می شکنی

روزگار خیلی سیاهی روزگار
روزگار دورنگی رو بنذار کنار
اگه مرهم واسه زخمام نداری
لااقل نمک رو زخم من نذار

روزگار مٹ تموم آدما
خنجرو همیشه از پشت می زنی
سند کشتن قلب آدم و
روزی صد هزارتا انگشت می زنی

دوست دارم تو بازی چرخ فلک
واسه ی فلک بودن آماده شم
اما تو فقط منو می چرخونی
روزگار وایسا می خوام پیاده شم

روزگار از آدما خسته شدم
طاقتم داره به آخر می رسه
من نفس نفس دارم تموم می شم
یه نفر نیس که به دادم برسه

روزگار خسته ام از دست همه

از تو و هر چی که اسمش آدمه
کوله بار بی کسی رو شونه هام
زخم خاطرات تو، رو سینه مه

شونه هام دیگه تحمل نداره
روزگار سنگینه بار حرف زور
دیگه موندن به دلم قد نمی ده
دل من می خواد بره به جای دور

دوست دارم تو بازی چرخ و فلک
واسه ی فلک بودن آماده شم
اما تو فقط منو می چرخونی
روزگار وایسا می خوام پیاده شم

کج مانده

کج مانده

کلاه_ کاغذی " هووو هووو"

بر سر_ آویزان

روی انگشت های اشاره

شرمنده لیز می خورد

تا صفر_ گرد_ بزرگ، پای برگه ی بی حرف

اشک م

تهی، از درک خنده های جمعی شان

بر انگشت ها

بی وقفه

بوسه می زنم

*

نام شاعر محفوظ است

ضرب الاجل برای ازدواج اجباری در منطقه ویژه پارس

به کلیه افراد مجرد اعم از زنان و مردان شاغل در این سازمان وقت داده شده است تا ازدواج کنند در غیر اینصورت برای تسویه حساب به پیمانکار معرفی خواهند شد.

آفتاب: سازمان منطقه ویژه اقتصادی و انرژی پارس با اعلام یک دستور و تعیین ضرب الاجلی کلیه افراد مجرد شاغل در این سازمان را مجبور به ازدواج کرد.

به گزارش خبرنگار سیاسی آفتاب در دستوری که به امضا عبدالواحد پراچی مسئول ارشد حراست سازمان منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس رسیده است تا اول آبان ماه سال جاری به کلیه افراد مجرد اعم از زنان و مردان شاغل در این سازمان وقت داده شده است تا ازدواج کنند در غیر اینصورت برای تسویه حساب به پیمانکار معرفی خواهند شد.

همچنین تلاش‌های خبرنگار آفتاب برای پیگیری موضوع و مصاحبه با آقای عبدالواحد پراچی مسئول ارشد سازمان منطقه ویژه اقتصادی و انرژی پارس به نتیجه نرسید و مسئولین حراست سازمان مربوط از پاسخ و ارائه هرگونه اطلاعاتی در این زمینه خودداری کردند.

لازم به ذکر است که بسیاری از پرسنل شاغل در این سازمان صحت دستور مزبور را تایید نموده‌اند ولی نسبت به آن معترض هستند.

یکی از پرسنل مجرد شاغل در این سازمان در گفت‌وگو با خبرنگار آفتاب گفت: «ازدواج یک حق مسلم شرعی است و هیچکس نمی‌تواند با ضرب الاجل و تحمیل خواسته‌های خود ما را به یک ازدواج تحمیلی وادار نماید و دستور مزبور خلاف قانون و شرع می‌باشد».

متن دستور مورد نظر برای ازدواج اجباری شاغلین مجرد در سازمان منطقه ویژه اقتصادی و انرژی که به تمام افراد مجرد ابلاغ شده است به شرح زیر می‌باشد:

«عطف به مذاکرات مکرر قبلی باهمکاران مجرد در خصوص تشکیل خانواده و اجرای سنت نبوی صلی ... علیه و آله و سلم، متأسفانه مشاهده می‌گردد بعضی از همکاران به وعده خود عمل ننموده و همچنان مجرد باقی مانده‌اند و از آنجایی که تاهل یکی از شرایط اشتغال در اموری مانند حراست می‌باشد و با توجه به سخن گران سنگ نبی گرامی اسلام مبنی بر اینکه (من تزوج فقط حرص نصف دینه) و (النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی لیس منی) هر کس ازدواج نماید همانا نصف دین خود را حراست نموده و نکاح و ازدواج سنت من است و هر کس از سنت من روی بگرداند پس از من نیست، لذا برای آخرین بار اعلام می‌دارد تا پایان شهریورماه 87 کلیه همکاران غیرمتاهل اعم از ذکور و اناث فرصت دارند تا نسبت به انجام فریضه مهم و اخلاقی انسانی ازدواج اقدام نمایند. در غیر این صورت در تاریخ 87/7/1 برای تسویه حساب به پیمانکار معرفی خواهند شد.

عبدالواحد پراچی

رئیس حراست ارشد سازمان

سلام و درود بر پیش تازان عرصه ی فرهنگ و صبر. خط شکنانی که با وجود تمامی نا امنی ها و سختی های جان فرسا، امروز کمترین پاداش خود را از کمیسیون جهانی حقوق بشر دریافت می کنند و به امید حق، فردا با بازیافت جامعه ای روشن و پویا، و قرار گرفتن در میان ملتی فهیم و روشنفکر، خستگی این روزهای سخت را به در خواهند کرد.

آرشام عزیز، دست اندرکاران و دوستان چراغ، و همه ی کسانی که قلبتان برای روزهای سپید می تپد، این روزها را به خاطر بسپارید و بدانید که ارزش این هدایا به مبلغ آن نیست، این نفس عمل است که بی شک برای همه ی ما شادی بخش و امید آفرین است. آرشام عزیز، ضمن تبریک این جایزه و رخداد فرخنده به شما و اعضای سازمان، می خواستم نسبت به یک موضوع نیز تشکر کنم که برایم بسیار جالب توجه و زیبا نمود.

وقتی خواندم که در مصاحبه ای تلویزیونی در یکی از شبکه های خارجی از صحبت های شما سوء استفاده شده، و شما آن را برای یاران خود روشن کردید، بسیار خوشحال شدم و پیش خودم گفتم این حرکت حداقل لیاقت یک تشکر ویژه را دارد چرا که ما واقعاً وجود داریم و هرگز نیازی به این نداریم که از خون دیگران برای پیشبرد اهدافمان استفاده کنیم. شاید به ظاهر و برای تبلیغات بیشتر، به نفع ما باشد، ولی عملی که آن شبکه ی تلویزیونی کرده و تصاویر اعدام های مختلف را با حرف های شما میکس کرده و دیگران را به اسم هم جنس گرا قلمداد نموده، بیش از اینکه برای ما سودی داشته باشد، ضرر داشته و خواهد داشت.

دگرباشان جنسی ایران، خصوصاً هم جنس گراها، به قدر کافی سند و مدرک، دال بر حقوق بر باد رفته شان، و ستم تحمیل شده بر گرده هاشان دارند که نخواهند از سیاست بازی های کثیف برخی رسانه ها استفاده کنند.

صدایی که از اعماق گلویی فشرده می آید، خود فریادی است رساتر از هر بانگ جلی. اگر کمی از هیاهوی اطرافمان بکاهیم، می شنویم صدای خس خس گلوهایی که به دست جباران زمان، در حال خفه شدن هستند.

این فریادی است که بزودی گوش همه کسانی که خود را همچون چهار پایان خسته از کار، به حماقت و نشنیدن زدند کر خواهد کرد و این آهی است که گریبانگیر ظالمان خواهد شد.

امیدوارم که عنایت حضرت حق همیشه همراه شما پرچمداران باشد و این حرکت فرهنگی همینگونه فرهنگی بماند و خدای نکرده، آرام آرام در جاده های پر از دروغ و تزویر سیاسیون، فرنگی و رنگ به رنگی نگردد.

دوستدار و برادر کوچک شما

آرش

چاپار

چون همدیگر را نمی بینیم اینجا می گیم.
خبرها و آگهی های خود را به آدرس editor@irgo.net بفرستید.



تولدتان مبارک

کامیار کیا مرتضی ملودی سامان ویکتوریا
حسین سیما شیوا مهدی پویان بهزاد سام

ماها - مجله ی الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی

Majaleh_maha@yahoo.com

دلکده - ماهنامه ی ادبی همجنسگرایان ایرانی

delkadeh@gmail.com

رنگین کمان - فصلنامه ی دگرباشان ایرانی

majalehranginkaman@gmail.com

چراغ - نشریه ی دگرباشان جنسی ایرانی

www.cheraq.net

member@irqo.net

همجنس من - نشریه ی لزبین های ایرانی

hamjenseman@gmail.com

هومان - اولین مجله ی همجنسگرایان ایرانی (توسط سازمان اپرکیو به صورت الکترونیکی منتشر خواهد شد)

ضیافت

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو – کانادا: **001-416-548-4171** (اختلاف ساعت تورنتو با تهران 7.5- است)

info@irqo.net	1- روشن برهان	اعضای شورای دبیران سازمان
	2- آرشام پارسی	
	3- صبا راوی	
	4- نیاز سلیمی	
	5- سام کوشا	
	6- ساقی قهرمان	
	7- ویکتوریا طهماسبی	

<i>roshan@irqo.net</i>	روشن برهان
<i>Arsham@irqo.net</i>	آرشام پارسی
<i>saba@irqo.net</i>	صبا راوی
<i>niaz@irqo.net</i>	نیاز سلیمی
<i>sam@irqo.net</i>	سام کوشا
<i>Saghi@irqo.net</i>	ساقی قهرمان
<i>Vicky@irqo.net</i>	ویکتوریا طهماسبی